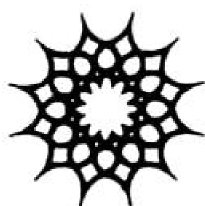
گزیده‌های زادسپرم

ترجمهٔ

محمدتقی راشد محصل



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

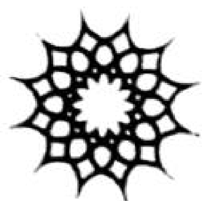


بسم الله الرحمن الرحیم

گزیده‌های زادسپرم

ترجمهٔ

محمدتقی راشد محصل



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۶

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

گزیده‌های زادسپرم
شماره ۵۷۶
تاریخ انتشار: ۱۳۶۶
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: چاپ اول
ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی
چاپخانه: رامین
بهاء: ۵۰۰ ریال

فهرست مطالب

کوتاه نوشتها

ب	بند
بار	بارتلمه
ج	جلد
د	دینکرد
س	سطر
ص	صفحه
صص	ازصفحه...تا صفحه
ف	فصل
نک	نگاه‌کنید
و	واژه نامه

کوتاه نوشت نام کتابهای لاتین در جلو نام و مشخصات هرکتاب درون کمانک داده شده است. نک. فهرست کتابها و مجلات خارجی.

نشانه‌ها

(=) معنی واژه و یا توضیح مطلب.

( ) شماره‌های درون کمانک به یادداشتها بازگشت می‌دهد.

< > واژه‌ها یا عبارتهایی که برمتن افزوده شده است.

[ ] واژه‌ها یا عبارتهایی که از متن کاسته شده است.

پیشگفتار

گزیده‌های زادسپرم نامه‌ای پهلوی است نوشتهٔ زادسپرم فرزند جوان جم. دربارهٔ زندگی و خاندان او آنچه گفتنی است، انکلساریا در مقدمه‌ای که برکتاب نوشته، به شرح گفته است(۱). کوتاه سخن آنکه زادسپرم هیربد نیمروز فرزند جوان جم شاپوران ، رد پارس و کرمان ، در اواسط قرن سوم هجری زاده است. نژاد او باچند واسطه بـه آذرباد ماراسپندان موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، می‌رسد. منوچهر، برادر بزرگ زادسپرم، پس‌از مرگ پدر جای اورا می‌گیرد و موبدان موبد کرمان می‌شود . این هردو برادر در دین نام آورند اما در اندیشه و دریافت بایکدیگراختلاف دارند . منوچهر موبدی سنتی و پای‌بند به گفته‌ها و برداشتهای گذشتگان است، اما زادسپرم نوآوری است که بسیاری از پندارهای پیشینیان را نمی‌پذیرد و در بیان اندیشه‌های خود دلیر است(۲) . افکار تند او سبب خشم مـردم سیرجان مـی‌شود و اینان بـه برادرش ، منوچهـر ، شکوه برمی‌دارند . از مکاتباتی که برسر مسائل دینی میان این دو برادر شده است ، چند نامه از منوچهر با نام «نامه‌های منوچهر» (۳) درشمار متنهای فارسی میانه بازمانده است .

کتاب گزیده‌های زادسپرم سه گفتار جداگانه‌دارد:

گفتار نخست کتاب با عبارت : «ستایش دادار اورمزد ، امشاسپندان وهمه ایزدان مینوی و ایزدان مادی را، گفتار هیربد زادسپرم جوان جمان <در> یک نیمه‌روز»، آغاز می‌شود. دراین گفتار، کـه بیش‌از نصف کتاب را دربر می‌گیرد، سه بخش متمایز دیده می‌شود :

بخش نخست (فصل یکم تا چهارم) دربارهٔ نبرد اورمزد و اهریمن در آغاز آفرینش (فصل یکم و دوم) و گسترش و رواج آفـریدگان اورمزد (فصل سوم) است .

بخش دوم (فصل چهارم تا بیست و هفتم) دربارهٔ چگونگی آمدن دین به زمانه و زندگی دین‌آور است. نویسنده در این بخش زندگی زردشت را ازآن‌گاه که فروهرش در هوم بود ، تا زمان پیامبری به کوتاهی بیان کرده است و در این رابطه از رواج دین ، معجزه‌ها، پیشگوییها و آموزشهای برجستهٔ او نیز گفتگو می‌کند .

بخش سوم (فصل بیست وهفتم و بیست و هشتم) درحقیقت هیچگونه ارتباط آشکاری با مطالب پیش و پس از خود ندارد . فصل بیست و هفتم دربردارندهٔ پنج خوی نیک پیشوایان دین و ده اندرز دینی است. مطالب این فصل بی‌کم و کاست در متنهای دیگر پهلوی نیز آمده و درحقیقت برگرفته و گزیده‌ای از سخن پیشینیان و بزرگان دین است. فصل بیست و هشتم تقسیمات نماز اهونور است .

گفتار دوم (فصل بیست و نهم تا سی وچهارم) بااین عبارت آغاز می‌شود: «به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جمان».

مطالب این چند فصل دربارهٔ ترکیب آدمیان و بیان نیروهای موجود در تن و وظیفهٔ هریک از اندامها و کلیاتی دربارهٔ زندگی پس‌از مرگ است . پس از فصل سی و سوم ظاهراً کتاب بااین پایان نوشت فرجام می‌گیرد: «فرجام یافت به درود و رامش و شادی، من بندهٔ دین گوبد شاه ، رستم بندار شاه مردان نوشتم و باقی گذاشتم».

گفتار سوم (فصل سی و چهارم و سی وپنجم) چنین آغاز می‌شود : «به‌نام ایزدان و دین به مزدیسنان پیروزگر، گفتار زادسپرم جوان جمان دریک روز».

فصل سی‌و چهارم دربارهٔ فرشگر کرداری است و در آن از زندگی مردم در پایان جهان و همانندی این زندگی باآنچه در آغاز آفرینش بوده است ، سخن گفته می‌شود. فصل سی وپنجم دنبالهٔ مطالب فصل پیش است و در آن همسانی آفریدگان اورمزدی با هفت امشاسپند نموده شده است (٤). این دو فصل از زیباترین فصلهای‌کتاب و پر از تشبیهات و استعارات زیبا ، جملات کوتاه و روان است و باید آنهارا از نثرهای زیبای دورهٔ میانه فارسی به‌شمار آورد(٥). فصل سی وپنجم یکباره بریده می‌شود و احتمال دارد که چیزی ازآن افتاده و یا حذف شده باشد .

وجود پاره‌ای از نشانه‌ها در مطالب این دو فصل و اشاره صریح منوچهر به انجمن‌گوییهای زادسپرم، این گمان راتأیید می‌کند که شاید این بخش، تحریری

از گفته‌های شفاهی زادسپرم است که به‌عنوان پیوست در پایان کتاب آمده است(٦) .

برروی‌هم باید گفت که کتاب، همان‌گونه که از نامش پیداست، گزیده‌ای از یک کتاب بزرگتر یا مجموعه‌های مختلف دیگر است که در این کتاب، به‌اقتضای موضوع، در کنار یکدیگر نهاده شده است و اگر به‌یاد بیاوریم که زادسپرم کتابهای دیگری مانند «ابرنموداری یزش وتخمه شماری»(٧) و... نیزداشته است قبول این گمان چندان دشوار نیست .

سیری کوتاه در کتاب، تسلط و احاطه نویسنده را بر مباحث مختلف دینی و اندیشه‌های علمی زمان نشان می‌دهد. نویسنده در کتاب بیشتر بر دریافتهای خود تکیه می‌کند و جای جای به سخن دین‌آور نخستین یا دانایان پیشین استناد می‌جوید . در نوشته‌اش نقل قول گزارشگران کمتر دیده می‌شود و ظاهراً آنچه می‌گوید استنباط شخصی او از مسائل مورد بحث است. بسیاری از مطالب گزیده‌ها و بندهش درموضوع و حتی جمله‌ها و عبارتها بایکدیگر مشترک و از حیث شیوهٔ نگارش نیز به یکدیگر نزدیک‌اند. نثر زادسپرم گرچه به‌ندرت ابهام و گنگی دارد، اما در مجموع از پختگی و استواری ویژه‌ای برخوردار است. توصیف صحنه‌ها و رویدادهای پایان جهان غالباً استادانه و هنرمندانه است . جملات کوتاه و روان و توصیفهای بدیع و ترکیبهای زیبا در کتاب فراوان است(٨). آگاهیهای علمی کتاب خود موضوع سخنی جداگانه است. برخی از این داده‌ها را می‌توان در کتابهای علمی قرنهای نخستین رواج زبان دری دید وازروی آنها به میزان احاطه زادسپرم بر دانشهای زمان پی‌برد(٩). سخن آخر آن که کتاب مورد بحث، زادسپرم را موبدی آگاه و اندیشمندی کتاب خوانده معرفی می‌کند که بردانشهای زمان خود آگاهی دارد و آنچه می‌اندیشد و می‌داند به شیوه‌ای نسبهٔ ساده وروان می‌نویسد.

این کتاب به سبب دربرداشتن مطالب سودمند ، از دیرباز مورد توجه پهلوی دانان بوده و تمام یا بخشهایی ازآن به زبانهای مختلف ترجمه شده‌است.

وست نخستین دانشمندی است‌که ازاین کتاب ترجمه‌ای به‌دست داده‌است. او یازده فصل آغاز کتاب را به زبان انگلیسی برگردانیده و درجلد پنجم «مجموعه کتابهای مقدس شرق» به‌چاپ رسانیده است. در جلد سی و هفتم همین مجموعه فصل بیست و هشتم و در جلد چهل وهفتم آن فصل دوازدهم تا بیست و چهارم را ترجمه و منتشر کرده است(١٠). ترجمه وست هرچند نادرستیهایی دارد اما در مجموع برداشتی درست از متن پهلوی است .

موله فصل چهارم کتاب (از بند نهم تا پایان فصل) و بند پانزدهم فصل‌دهم را به زبان فرانسه برگردانیده و فصل سی و پنجم آن را به لاتین آوانویسی‌کرده است(۱۱). برخی از قرائتهای او راهگشای دشواریهای متن پهلوی است، هرچند ترجمه‌اش همه‌جا درست و دقیق نیست .

زنر در کتاب «زروان» فصل سی و چهارم را آوانویسی و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و درهمین کتاب جای جای برحسب مورد واژه یا عبارتی را از کتاب آوانویسی و تــرجمه کرده است. کــوشش او درزمینه حــل مشکلات متن چشمگیر است(۱۲).

بیلی فصل بیست و نهم و سی‌ام کتاب را آوانویسی و به‌انگلیسی ترجمه کرده است. کار او مانند همهٔ کارهای دیگرش باارزش و سودمند است(۱۳).

کانگا فصل بیست و هفتم کتاب را آوانویسی و بــه انگلیسی ترجمه کرده است(۱٤).

میرزا در یادنامه دومناش بند یازدهم تا چهاردهم فصل دهم کتاب را آوا - نویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است(۱۵).

روان شاد بهرام گور تهمورس انکلساریا باارزش‌ترین و دقیق‌ترین کــار را در زمینه پیراستن کتاب انجــام داده است. او بــراساس چند دستنویس کــه دردست داشته است متنی انتقادی و تصحیح شده از آن تهیه کرده و همه کتاب را به‌جز چند بند از فصل سی و پنجم به زبان انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای سودمند و مفصل درزمینهٔ مطالب کتاب و زندگی زادسپرم نوشته و همه را درکنار هم دریک جلد به‌چاپ رسانیده است(۱٦). این کار درحقیقت پایه همه پژوهش‌- های بعدی درزمینه کتاب «گزیده‌ها» شده است .

مهرداد بهار برپایهٔ همین متن تصحیح شده واژه‌نــامه‌ای فــراهم آورده و جای جای قرائتهای جدیدی نیز ارائه داده است. فصلهایی از کتاب را نیــز در «اساطیر ایران» و «پژوهشی در اساطیر ایران» به فارسی برگردانیده است(۱٦).

نگارنده از کار همه این دانشمندان بهره گرفته است و کوششهای آنــان را در راه گشودن گرههای کار ارج و ارز می‌نهد .

برگردانی کــه اینک به نظر می‌رسد ، بــر پایهٔ متنی است کــه شادروان انکلساریا چاپ کرده و به ترجمه دکتر بهار و واژه نامهٔ ایشان نیز در همه موارد مراجعه کرده و ازآنها بهرهٔ فراوان گرفته است. هرجا قرائت تازه و یا نــادری از واژه‌های کتاب به‌دست‌داده، که با آنچه دیگران گفته‌اند مغایر بوده، با توضیحی

همراه شده و در یادداشتها آمده است .

گفتنی است که نگارنده نخست متن‌انکلساریا را از آغاز تا فرجام به‌فارسی برگردانیده و براساس این ترجمه فارسی، متن را به لاتین آوانویسی کرده ، برای قرائتها و دریافتهای تازه شواهد لازم را از متنها گرد آورده است. هدف آن بود که این ترجمه و آوانویسی و یادداشتها همگی را دریکجا به‌چاپ برساند، اما به‌سبب برخی مشکلات، چاپ آوانویسی لاتین و یادداشتهای آن به زمانی دیگر موکول شد . در برگردان فارسی کوشش شده است تا جمله‌ها درحد امکان روان و رسا بوده با عبارتهای پهلوی متن همخوانی داشته باشد . آنجا که در ترجمه واژه‌ای کهن یا ناآشنا به‌کار رفته و یا دریافت جمله‌ای بی‌مدد متن پهلوی دشوار به‌نظر رسیده است، درون کمانک توضیحی کوتاه آمده تا شاید ابهام را کمتر کند. بااین همه اگر زبان ترجمه سنگین می‌نماید ازآن‌رو است که خواسته است صورت اصلی متن پهلوی را در ترجمه فارسی تاحدودی نشان دهد.

وظیفهٔ خود می‌داند که از یاوریهای آقای دکتر مهرداد بهار صمیمانه تشکر کند، ایشان علاوه‌بر اینکه نگارنده را به ادامه و پیگیری کار تشویق کرده‌اند ، نخستین ترجمه فارسی و آوانویسی متن را نیز ازنظر گذرانیده و راهنماییهای ارزشمند فرموده‌اند.

چاپ این کتاب، مدیون مساعدتها و گره‌گشاییهای آقای دکتر محمود بروجردی، ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی است. کمکهای ایشان را دراین زمینه سپاس می‌گوید .

«محمد تقی راشد محصل»

یادداشتها

1. Anklesaria, B. T. Vichitakiha i Zatsparam. Bombay, 1964. pp. I - LXVI.

۲– برخی از این نوآوریهای او اندیشه‌های زروانی است که در کتاب او بیش‌از دیگر متنهای فارسی میانه دیده می‌شود. زنر در کتاب زروان به این موارد اشاره کرده است. تازگیهای دیگر سخن زادسپرم را نیز انکلساریا درمقدمه کتاب یادآور شده است و به‌اختلاف برداشت دوبرادر از مسائل دینی نیز درهمان جا اشاره‌هایی دیده می‌شود.

3. Dhabhar, B. N. Namakiha i Manuscihr. Bombay, 1912.

٤– در بندهای ۹ تا ۱۷ این فصل از همانندی زردشت و شش گروندهٔ نخست او، هفت فرجام کردار، هفت موبد تهیه کننده شیرهٔ هوم، زردشت و شش فرزندش و سرانجام هفت کشور و هفت دهبد با هفت امشاسپند سخن‌گفته شده است. این همسانی و همانندی را می‌توان درجدول زیرنشان داد.

در بند ۱۳ فصل سی وپنجم زردشت وسه پسر وسه دختر او باامشاسپندان مقایسه می‌شوند اما ازاین فرزندان جداگانه نام برده نمی‌شود برمبنای مطالب یشت سیزدهم بند ۹۸ سه پسر او به‌ترتیب «ایست و استر» «اورتت نر» و «خورشید چهر» هستند. در متنهای فارسی میانه از سه پسر آینده اویعنی هوشیدر،هوشیدرماه وسوشیانس نیزنام برده می‌شود.سه‌دختر زردشت براساس بند ۱۳۹ یشت سیزدهم «فرنی»، «ثریتی» و «پوروچیستا» هستند. دربارهٔ بی‌مرگان و به تعبیر زادسپرم «دهبدان بی‌مرگ» در بند ۳ تا ۷ فصل سی وپنجم سخن رفته و اما ترتیبی که دراین جدول برای آنها آمده است از زادسپرم نیست. به‌طوری که دیده می‌شود این جدول مربعی

هفت درهفت را مشخص می‌کند. شاید این نکته نموداری از تقدس عدد هفت نیز باشد.

امشاسپندان	نخستین گروندگان	فرجام کرداران	موبدان تهیه کننده هوم	هفت کشور	زردشت و فرزندان	هفت دهبد
اورمزد	زردشت	سوشیانس	زوت	خونیره	زردشت	ون جدبیش
بهمن	—	روشن چشم	هاونان	ارزه	سه پسر	اشم یهمایی اوشت
اردیبهشت	میدیوماه	خورچشم	آذروخش	سوه	زردشت	پوشت فریان
شهریور	کی گشتاسپ	فرادت خوره	فربردار	فرددفش		گوبدشاه
سفندارمذ	هوتس	ویدت خوره	آبردار	ویددفش	سه دختر	اشه وزداد پوروذخشتان
خرداد	فرشوشتر	وروئیم	آسنودار	وروبرش	زردشت	فرهخت خمبیگان
امرداد	جاماسپ	وروسود	رثویشکر	وروجرش		پشوتن

۵ــ هنرمندی نویسنده را در بسیاری از عبارتهای کتاب می‌توان دید. مثلا نگاه کنید به بندهای ۴۱، ۴۲ و ۵۱ فصل سی وپنجم و بندهای ۱ تا ۱۴ فصل سی وچهارم.

۶ـ ازاین نشانه‌ها می‌توان موارد زیر را یاد کرد:
الف ـ اشاره آشکار نویسنده درآغاز فصل سی وچهارم بدین مضمون «گفته‌های زادسپرم جوان جمان دریک روز».
ب ـ اشاره منوچهر برادر زادسپرم در «نامه‌های منوچهر» به انجمن گویی زادسپرم (نگاه کنید به نامه‌های منوچهر ص ٦ بند ٥ .
ج ـ افتادن برخی از مطالب از زنجیره گفتار مثلا در فصل ٣٤ بند ٢ نام هشتمین آفریدهٔ اورمزدی یاد نشده است یا درهمان فصل بند ١ تا ١٤ از پنج انباردار سخن گفته شده اما وظیفه چهار انباردار یاد شده است وچنین سهوی معمولا در گفته‌های شفاهی پیش می‌آید نه در نوشته‌های کتبی .
د ـ سادگی مطالب این دوفصل و نزدیک بودن به‌زبان گفتگو .
ه ـ آوردن تمثیلها و شواهد گوناگون برای یک مورد بیش‌از آنچه که در بخشهای دیگر کتاب دیده می‌شود. ظاهراً خواسته است تا با تکرار شواهد مختلف مطالب و گفته‌های شفاهی خودرا برای شنوندگان تفهیم کند. دراین باره نگاه کنید به فصل سی وچهارم بند ٢١ تا ٣٠ و فصل سی وپنجم بند ١ تا ٤ وبند ٥١ .

۷ـ کتاب «ابرنموداری یزش» را زادسپرم دربند یکم فصل ششم به‌گونه‌ای نام می‌برد که پیداست نوشته خود اوست. از کتاب «تخمه شماری» در بند ٥٧ فصل سوم به عنوان کتابی از نوشته‌های خود نام می‌برد. دوکتاب «نبیگ پیشینیگان» و «نبیگ همبدیگان» را نیز کانگا براساس اشاره زادسپرم دربند ٨ فصل چهارم وبند یکم فصل سی و دوم ازنوشته‌های او می‌داند نگاه کنید به مقاله کانگا در:
استنباط کانگا قطعی نیست، چه اشاره زادسپرم به این دو کتاب به‌گونه‌ای است که می‌توان احتمال داد که این دوعنوان، نامی است که برای یک گروه از آثار دینی به‌کار رفته است .

۸ـ برای جمله‌های کوتاه نگاه کنید به بند ١٨ فصل دوم و بند ٤٢ فصل سی وپنجم. درمورد به‌کارگیری تمثیل وتشبیه بندهای ٤، ٥، ٢١ و ٣٥ فصل سی وچهارم وبندهای ١، ٢، ٣، ٤ و ٥١ فصل سی وپنجم. اصطلاحات و واژه‌های ساخته شدهٔ زیبا در بندهای ١٤، ٥٥ و ٥٩ فصل سی و پنجم ، ٣٦ و ٨ فصل سی و چهارم ، ٥١ فصل سی‌ام ، ٢٠ فصل هشتم و ٤ فصل سوم. احتمالا بتوان کاربرد افعال مجهول و متعدی نادر را نیز از ویژگیهای نثر نویسنده دانست .

۹ــ اطلاعات علمی کتاب را درفصلهای سوم، بیست و نهم و سی‌ام کتاب می‌توان دید. نگارنده مطالب فصل سی‌ام کتاب را با آگاهیهای علمی متنهای فارسی مقایسه کرده است. نگاه کنید به مجلهٔ چیستا سال ۲ شماره ۲ «اندرساخت (=ترکیب) مردمان».

10. The Sacred Books of the East V. V.pp. 155 - 187
V. XXXVII. Pahlavi Text, Part V India 1969 pp. 401-405.
V. XLVII pp. 133-170.

11. Molé, M., la Legende de Zoroastre Selon les Textes Pehlevis, Paris 1967, pp. 165-166.
Molé, M., Culte, Mythe et Cosmologie en Iran. Paris, 1963, pp. 534-540.

12. Zaehner, R. C., Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1955, pp. 343-354.

13. Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford, 1943, pp. 200-217.

14. Mélanges Linguistiques Offerts à E. Benveniste. Paris, 1975, pp. 301-312.

15. Mémorial Jean de Menace Louvain, 1974, pp. 287-292.

۱۶ــ نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ .

۱۷ــ بهار، مهرداد: واژه نامهٔ گزیده‌های زادسپرم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸ .
اساطیر ایران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ .
پژوهشی در اساطیر ایران ، پارهٔ نخست ، انتشارات توس ، تهران ۱۳۶۲ .

این یادگار (= دفتر) نوشته را «گزیده‌های زادسپرم» جوان جمان خوانند

سپاس دادار اورمزد ، امشاسپندان، همه ایزدان مینوی (=معنوی) <و> ایزدان جهانی (=مادی) را، گفتار هیربد زادسپرم جوان جمان <در> یک نیمروز (۱)

۱

دربارهٔ آمیزش سپندمینو (=اورمزد) و گنامینو (=اهریمن) (۲)

۱ـ پس (۳) دردین چنان پیداست (=تصریح شده است) که روشنی بالا و تاریکی زیر و میانهٔ هردوشان گشادگی (= فضای باز) بود. ۲ـ اورمزد در روشنی، اهریمن در تاریکی <بود> و اورمزد از هستی (=وجود) اهریمن <و> نیز آمدن <او> به پیکار آگاه <بود> . اهریمن از هستی <و> روشنی اورمزد آگاه نبود. ۳ـ اهریمن در تیرگی <و> تاریکی به فروسویها (=سمت پایین، قعر) همی رفت. برای حمله ، به سوی بالا آمد وتیغ (=شعاع، پرتو) روشنی را فراز دید به‌سبب جداگوهری (=ناهم‌نژادی،مغایرت طبع) بااو، کوشید که بدو رسد و همان‌گونه بر او پیروز شود که بر تاران (= موجودات اهریمنی) نیز <پیروز شده بود> . ٤ـ هنگامی که به مرز فراز آمد ، اورمزد برای بازداشتن اهریمن از شهر (= کشور ، قلمرو) خویش ، برای نبرد فراز آمد (=پیش آمد، جلو آمد) و اورا به‌گفتار ویژه (=پاک) ایزدی(٤). بیهوش (=گیج) کرد و دوباره اورا به تیرگی افگند. برای نگهداری <آفرینش> از دروغ (= اهریمن) در بالا به مینوی (= به‌حالت غیرمادی)، مینوی = وجود غیرمادی، وجود مثالی) آسمان، آب ، زمین، گیاه، گوسپند، مردم وآتش‌را آفرید

و سه هزار سال <به‌همان حالت> نگهداشت.

اهریمن نیز در تیرگی افزار (=نیرو) آراست. در سر (=پایان) سه هزار سال دوباره به مرز آمد، تهدید کرد وگفت که: «تورا بکشم، آفریدگان تورا نابود کنم، آفرینش مینوی تو را، که سپند مینویـــی (= اورمـــزدی)، همه را با آن <نیرو> نابود کنم». (۵)

۶ـ اورمزد پاسخ داد که: «ای دروغ همه کردار نیستی (=برهرکار توانا نیستی).

۷ـ اهریمن دوباره تهدید کرد(۶) که: «همه جهان مادی را بر دوستی خـــود و دشمنی تو برانگیزم!»

۸ـ اورمزد با خرد مینوی دید که: اگر زمان ستیز بریده (=مشخص، تعیین شده) نباشد، اهریمن برانجام دادن آن چه تهدید کرد، تواناست، ۹ـ و زمان را به‌یاری خواست، چه دید که اهریمن با میانجیگری هیچ روشنی برنایستد (= موافقت نکند). زمان <برای> هردو است <و> در همیاری و راست رایانیدن (= مدیریت درست، رهبری درست) بدو نیاز است.

۱۰ـ <طول نبرد> را به سه زمان (= دوره) <بخش> کرد، که هرزمانی سه هزاره است. ۱۱ـ اهریمن برایستاد (= موافقت کرد) (۷).

۱۲ـ اورمزد دید که: چون محصور کردن (۸) اهریمن ممکن نیست، همین‌که خواهد، باز به‌جایگاه خود، که تاریکی است، رود، نیروی بیشتر آراید و پیکار بی‌فرجام باشد، وپس از زمان کردن (= وقت تعیین کردن)، اهونور را خوانـــد ۱۳ـ و به وسیله اهونور(۹) سه ویژگی را بدو (=به اهریمن) نمود (= نشان داد):

۱۴ـ نخست که: هرآن چیز نیک است، که خواست اورمزد است. ۱۵ـ از این <نکته> پیداست (=روشن می‌شود) که: اگر آن‌که خواست اورمزد است، نیک است <پس> پیداست که چیز <ی> هست که خواست اورمزد نیست <و> ناچار آن از اصل «وای بدگوهر» است.

۱۶ـ دیگر این‌که: کسی که آن کند که خواست اورمزد است، آن‌گاه مزد و پاداش ازآن اوست، کسی‌که آن کند که خواست اورمزد نیست از آن او پادافراه پـــل است، ۱۷ـ <و> از این‌جـــا نموده شـــود (=نشان داده شود) <کـــه> ثوابکاران را مزد و گناهکـــاران را پادافراه است و اصـــل بهشت و دوزخ از آن است(۱۰).

۱۸ـ سوم نمود (=نشان داد) کـــه خدایـــی (=سلطنت، قدرت) اورمزد را

آن‌کس افزایش دهد که بلا را از درویشان دور گرداند (۱۱). ۱۹ـ یعنی نشان داد که چیزداران بی‌چیزان را یار باید باشند، همچنان که آگاهان ناآگاهان را <باید> بیاموزند، توانگران نیازمندان را <باید> به رادی بدهند (=بخشش‌کنند) که <این> خود دست کمک آفریدگان اورمزد بایکدیگر در نبرد <پر> تلاش <زندگی> است.

۲۰ـ چنان که فرشگردی(۱۲) (=باز ساختن جهان در پایان) <نیز>بدین سه چیز ممکن است که: ۲۱ـ نخست راست دینی است، که خود ایمان بر دو بنی است بدان شیوه و روش که اورمزد همه نیکی است بی‌بدی و خواست او همه نیکی است، اهریمن همه بدی است بدون نیکی.

۲۲ـ دیگر امید مزد <که> پاداش ثوابکاران، <و> بیم از پل که پادافراه بزه‌گران (= گناهکاران) است، <موجب> کوشیدن به ثواب و پرهیز از گناه است(۱۳).

۲۳ـ سوم، همیار بودن آفریدگان <با> یکدیگر است، و از همیاری همسپاهی (=اتفاق). از همسپاهی پیروزی بر دشمن باشد (=ممکن شود) که خود (=درحقیقت) فرشگرد است.

۲٤ـ بااین گفتار <اهریمن> بیهوش شد و باز به تیرگی افتاد.

۲۵ـ هرمزد آفرینش را تندار (=دارای جسم، مادی) درگیتی آفرید. نخست آسمان، دوم آب، سوم زمین، چهارم گیاه و پنجم گوسپند، ششم مردم، وآتش در همه پراگنده بود. همه به شش سرشت که گفته‌اند: «درنگ (=توقف) در آفرینش هرسرشت، چندان بود که مژه‌ای بریکدیگر فرونهند.» (=زمان آفرینش هریک از این شش سرشت یک چشم برهم زدن بود).

۲٦ـ سه هزار سال آفرینش تنومند (=مادی) و ساکن بود. خورشید، ماه، ستارگان بی‌جنبش در بالا ایستادند. ۲۷ـ در سر زمان (=پایان وقت) اورمزد نگریست که: «چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی‌تکان، بی‌حرکت <و> بی‌جنبش <باشد>»، و پس به یاری سپهر و زروان آفرینش را <متحرک> آفرید(۱٤).

۲۸ـ زروان (۱۵) توانا بود که آفرینش اورمزد را حرکت بخشد، بی‌آنکه آفرینش اهریمن را حرکت دهد زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود(۱٦).

۲۹ـ او (=زروان) فرجام نگرانه، نیرویی از سرشت خود اهریمن. یعنی تاریکی، که نیروی زروانی بدان پیوسته <شده بود> و پست، وزغی و سیاه

و خاکسترگون بود، به‌سوی اهریمن فراز برد. ۳۰- در <هنگام> فراز بردن گفت که: «اگر درسر نه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی <و>زمان کردی به پایان نرسانی، <دیو> آز با این سلاح آفرینش تو را بخورد و خود <نیز> به‌گرسنگی فرومیرد.

۳۱- درهمان زمان (=فوراً)، اهریمن <جدا> از همه هم زوران (=نیرو-های اهریمنی) به‌ستاره پایه (۱۷) آمد. ۳۲- بن آسمان را که در ستاره پایه نگهداشته شده بود، از آن جا به‌تهیگی(۱۸) (=خلاء) فروکشید، که میان جایگاه روشنان (=آفریدگان، اورمزد) و تاران (آفریدگان اهریمن) و جای نبرد <بود> و تازش هردو (=اورمزد و اهریمن) در آن <بود>. ۳۳- تاریکی که باخویش داشت، درون آسمان آورد. آسمان را آن‌گونه به‌تاریکی کشید که <تاریکی> اندازهٔ یک سوم، اندرون اشکوب آسمان، <تا> بالای ستاره پایه برسید (۱۹).

۲

دربارهٔ درآمدن (=هجوم ، حمله) اهریمن برآفرینش <اورمزد>

۱ـ در دین چنان پیداست (=تصریح شده است) که: <اهریمن> ماه فروردین، روز اورمزد(۱)، در نیمروز (=ظهر) به مرز آسمان فراز آمد. ۲ـ آسمان به سبب جداگوهری (=ناهم‌نژادی، مغایرت طبع) آن‌گونه ترسید که میش از گرگ لرزد. اهریمن تازان و سوزان (۲) برآن (=برآسمان) برآمد. ۳ـ پس به‌سوی آب آمد ، که زیرزمین قرار داشت ، و تاریکی <و> بد مزگی را بر آن برد. ٤ـ و <سپس به> میان زمین برآمد ٥ـ مانند مار از سوراخی بیرون آمد و همه زمین را گزند اندر ایستاد(۳) (=آسیب رسید)، و آن‌گذر که <ازآن> بیرون آمد، خود راه دوزخ است که در آن دیوان و دروندان (=گناهکاران)حرکت می‌کنند. ٦ـ پس به سوی گیاه آمد، که یک ساقه بود، که بالایش اندازهٔ پهنا <بود> و بی‌شاخه، بی‌پوسته و تر <و> شیرین <بود> وهمه نوع نیروی گیاهان را در سرشت <خویش> داشت و در نزدیکی میانهٔ زمین بود. درهمان زمان (=فوراً) بخشکید. ۸ـ پس به‌سوی گاویکتا آفریده(٤) آمد، ۹ـ که بالایش (=قدش) چون کیومرث <بود و> در ساحل رود دائیتی(٥) ، در میانهٔ زمین، ایستاده و دوریش از کیومرث به‌اندازه بالای (=قد) خودش بود. ونیز ازساحل رود دائیتی به همان اندازه دور بود و <گاوی> ماده و سپید و چون ماه روشن بود. چون پتیاره (= اهریمن) برآمد ، اورمزد منگ را ، که بنگ نیز خوانده شود، برای خوردن <به‌گاو> داد و پیش چشم <اونیز> بمالید تا اورا (= گاو را) از نابودی وبزه (=گناه)، ناشادی کم باشد. <گاو> نزار وبیمار شد، به سمت راست افتاد و درگذشت .

۱۰ـ پیش‌از فراز آمدن به سوی کیومرث ، که آن هنگام مانند مردی<به>

بالای (=قد) زردشت بود <و> چون خورشید روشن بود، اورمزد خواب را، به پیکر مردی پانزده ساله، روشن <و> بلند آفرید و به‌سوی کیومرث بفرستاد. وخواب را ـ به‌اندازهٔ درازی پئا اموئیریویی که گفته شود ـ براو برد (=بر او چیره گردانید) (٦).

۱۱ـ هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آن‌گاه جهان را دید که چون شب تاریک بود. درهمه زمین مار و کژدم، وزغ و انواع بسیار خرفستران (=جانوران زیانکار)، چهارپایان <و> انواع پرندگان آن‌گونه ایستادند که همانا همه زمین مانند تیغ سوزن شد، که بر آن <جایی> نماند که حملهٔ خرفستران نباشد. مهر اباختری (=خورشید تیره) به هم جفتی (=همراهی، اتفاق) ماه اباختری (۷) (=ماه تیره) و پنج اباختران (=سیارات) <و> بسیار تارپیکران به‌چهره و رخسار اژدها، در پهنهٔ اندروای (=فضا) تازش داشتند و خواندن و غرش مزنان (= دیوان بزرگ) شگفت بود.

۱۲ـ سرانجام به سوی آتش آمد و تاریکی و دود را <بدان> درآمیخت.

۱۳ـ گوشورون(۸)، که خود روان گاویکتا آفریده بود، هنگامی که گاو بگذشت (=بمرد)، از <تن> گاو بیرون آمد، چنان که روان از تن گذشتگان (= مردگان) <بیرون رود>، به‌همان‌گونه گله‌کنان بانگ به اورمزد برد، چون هزاران سپاه که باهم بنالند.

۱٤ـ اورمزد، کیومرث را از پیش پاسبانی کرد <تا> توان (= نیروی) <او> بیشتر شد. <روان کیومرث>، به سبب آمیختگی آفریدگان، از زمین برآسمان رفت. گوشورون ازپس او نالان همی رفت و بانگ بر او زد که: «تو سالاری (= سرداری، ریاست) برآفریدگان را به که هشتی (=واگذارکردی)؟»

۱٥ـ این اوج سلطهٔ اهریمن بود. زیرا با همه زور که اورا بود، برای‌آلودن آفریدگان آمد و بن (=ته) آسمان را به‌اندازه یک سوم به‌سوی پایین <کشید> و به‌عنوان بنه (جایگاه) و دربشتی (=بارو، حصار) گرفت. آن‌سان که همه تاریک <شد> بدون روشنی، که خود (=درحقیقت) ورود رقیب بداندیش در نبرد با ایزد بود. ۱٦ـ واین مقدمهٔ فرشگرد (= بازسازی جهان و آراستن آن به‌گونه‌ای که در آغاز بوده است) است، زیرا، هنگامی که بزرگترین دروغ (= اهریمن) اندرآمد، هرنیروی دیگر، که ازاین اصل است، روزبه‌روز در نابودی است. فرشگردی آن‌گاه است که دشمن به‌درون آمده (=وارد شده) به‌کلی بازداشته شود (=متوقف وغیرفعال شود) (۹).

۱۷ـ میان این هردو (=هجوم اهریمن و فرشگرد)، نبرد آمیخته ترتیب

یافته است(۱۰).

۱۸ـ اهریمن باخود <اندیشید> که: «پیروزی من کامل شد، زیرا آسمان را شکستم و به تیرگی <و> تاری آلودم و به‌عنوان بارو گرفتم، و آب‌را آلودم، و زمین را سفتم (=سوراخ کردم) و به‌وسیله تاریکی تباه کردم، و گیاه را خشکانیدم و گاورا میراندم (=کشتم) و کیومرث را بیمار کردم و پذیره (= مخالف،مقابل، برابر) روشنان (=ثوابت)، اباختران (= سیارات) تاررا آراستم (=قرار دادم) و شهر (=مملکت) را گرفتم، از نیمهٔ اورمزد در رزم کسی جزیک مرد نماند، که <اونیز> یکه (=تنها) چه شاید کردن ؟» ۱۹ـ <اهریمن> استویهاد(۱۱) (=دیو مرگ) را با یکهزار ناخوشی آشکار (۱۲)، که خود (= درحقیقت) بیماریهای گوناگون هستند، بفرستاد تا کیومرث را بیمار کنند و بمیرانند. ایشان چاره نیافتند، چه گزیر (=تقدیر) زروان برینگر (=تعیین‌کننده سرنوشت، تقدیرگر) درآغاز اندرآمدن اهریمن <چنین> بود که: «تاسی‌زمستان (= سال) آن جان کیومرث دلیر را <ازمرگ> رهایی بخشم». ۲۰ـ <واین> در سپهر (=طالع) او با بهره (=نصیب، قسمت) از <ستارگان> ثوابکار و گناهکار، که نظم‌دهندگان <دورهٔ> آمیزش (=دوره جنگ اهریمن و اورمزد)اند، آشکار بود. ۲۱ـ و بدان سبب ایشان تا به پایان رسیدن سی سال چاره نیافتند، زیرا، در آغاز آن‌گونه تقدیر شد که: <از> ستارهٔ اورمزد آفریدگان را زندگی رفت (=مقدرشد)، نه به‌سبب سرشت خویش بلکه به سبب پیوستگی با ثوابت، و <از ستارهٔ> کیوان آفریدگان را مرگ رفت. در آغاز آفرینش هردو در بالست (=شرف) خویش بودند، چون اورمزد در<برج> خرچنگ دربرآمدان (=خاور، مشرق) <بود>، که جانان نیز خوانده شود، زیرا جایی است که به وسیله آن زندگی بخشیده شود. کیوان در <برج> ترازو (=میزان) درمیخ زیرزمین (=و تدالارض، و تد رابع) <بود>، که زور مرگ در آن آشکارتر و نیرومندتر است. به سبب در اوج بودن هردو (=ستارهٔ کیوان و ستاره اورمزد) کیومرث، به خواست خویش زندگی کرد(۱۳). ۲۲ـ <تا> سی سال دیگر کیوان دوباره به بالست (= شرف)ـ که ترازوست ـ نیامد . بدان گاه که کیوان <دوباره> به <برج> ترازو آمد ، اورمزد در <برج> بهی (= بز ، جدی) بود، که نشیب (=حضیض) اوست، و به سبب پیروزی کیوان بر اورمزد ، کیومرث به سمت چپ افتاد و درگذشت(۱٤).

۳

دربارهٔ مقابله <با> آن آلودگی که اهریمن برآفریدگان اورمزد برد

۱ـ درست از آن‌هنگام کـه او (=اهریمن) آفریدگان را آلـود، پس بـا آن خودگویی(۱) بزرگـ دستی (=قدرت) خویش را نشان داد ۲ـ زیرا ، چون درون آسمان آمد، آن‌گاه مینوی آسمان مانند ارتشتار (۲) (=سپاهی) دلیر ، که زره فلزی پوشیده دارد ــ که خود آسمان فلزی است ــ به بانگـ بلند و خروش‌سخت به اهریمن گفت که: «اکنون که اندرآمده‌ای، آن‌گاه تورا باز نهلم (=رها نکنم)». آماده شد تا آن‌گاه که اورمزد پیرامون آسمان با روی سخت‌تر دیگری، که «اشو آگاهانه» (۳) خوانده می‌شود، ترتیب داد. ۳ـ و ارتشتاران پرهیزگار را پیرامون آن بارو <مانند> سوار نیزه به‌دست، چنان قرار داد کـه موی بر سر، مـانند زندانبانان که زندان را از بیرون پاسبانی کنند و دشمن در درون محصور است و نگذارند که بیرون آید. (٤)

٤ـ درهمان زمان اهریمن کوشید که دوباره به جایگاه خویش، که تاریکـی است، رود و گذر (=معبر) نیافت و تـردیدآمیز (۵)، <به‌سبب> بیم از پایان یافتن نه هزار سال <و> آغاز شدن فرشگرد، برخویشتن بیمناکـ شد.

۵ـ درگاهان چنین گفته شده است که: «همچنین آن هردومینو (=سپند ــ مینو و انگره مینو) به هم رسیدند نزد آن که او نخستین آفریده است، یعنـی هردومینو در تن کیومرث آمدند، آن‌که برای زندگی است، اورمزد ، بدان منظور که تا اورا زنده دارد، آن کـه برنابودی است، گنامینو (=اهریمن) کـه تا او را بکشد. که آن <مرگـ وزندگی> تا پایان جهان همچنین است، یعنی که برمردم دیگـر نیز همانا خواهـد رسید. به سبب بـدی گناهکاران نابودی اهـریمن و گناهکاران را دید. ایدون آن پرهیزگار برتراندیشی اورمزد را، که امید همگـی

است»(٦).

٦ـ این نخستین نبرد بود که آسمان با اهریمن <کرد>.

۷ـ دوم، چون به‌سوی آب آمد، همان روزی که هجوم برد، خرچنگ آبی، که تیشتر آب تخمهٔ همه درخشان است، که از رگ خوانده شود، ابر را فراز آفرید. در روز فروشدان (= مغرب) چنان آشکار <بود> که در برآمدان (= مشرق). دام روایی (=رواج آفرینش) <با> خرچنگ اختر بود که اخترچهارم <و> خدای آبی است. تیشتر، فرشتهٔ سامان بخش، خدای ماه چهارم است، زیرا تیرماه، ماه چهارم ازسال است(۷).

۸ـ تیشتر باد را به یاری خواست. «بهمن» (۸) و «هوم» (۹) به راهنمایی و «برز آبان ناف» (۱۰) به همیاری و «اردای فرورد» (۱۱) برای پیمانه داری با هم متحد شدند. <تیشتر> به سه پیکر گشت (=به‌سه شکل درآمد) که مرد پیکر، گاو پیکر <و> اسب پیکر است. با هرپیکری (=شکلی) ده شب در روشنی پروازکرد وبرای نابودی خرفستران (=جانداران زیانکار) سی‌شب باران فرو بارانید، ۹ـ و قطره‌ها هریک <چون> تشت بزرگ بودند که <بدان> آب برکشیده شود. به‌وسیله آن <باران>، همه خرفستران نابود شدند، جز اندکی از سوراخ زیان که دردل (۱۲) زمین اندرشدند(۱۳).

۱۰ـ پس مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آیین (=مطابق معمول) موزه‌ای (=کفشی) چوبین به‌پای داشت.

۱۱ـ چون جان که تن را بجنباند <و> تن به هم زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باداندرچهری» «باداندروایی» را فراز جنبانید (=به‌حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فراز وزید. ۱۲ـ و آب را بغلتانید (١٤) و به اطراف زمین افگند و دریای «فراخکرد» (۱۵). که یک سوم <سطح> این زمین را <دربر> دارد، ازآن پدید آمد، و درآن یک هزار چشمه آفریده شد، که سرچشمه‌های دریاچه خوانده شود، یک هزار سرچشمه که آبش از دریا<و> از دریاچه برآید وبدان (=به دریای فراخکرد) فراز ریخته‌شود. ۱۳ـ هردریاچه‌ای و هر سرچشمه‌ای را چندان بزرگی است که اگر سواری تکاور بر اسبی تازی پیرامون آن همی گردد <واسب> تازد، در چهل روز <پیرامون> آن را بیابد (= بپیماید). که یکهزار و نهصد و بیست فرسنگ گران است، که هرفرسنگی دست کم بیست هزار پای است.

١٤ـ پس، آن خرفستران مردند و زهرشان در زمین بیامیخت. برای ازمیان بردن آن زهر تیشتر در دریا فرورفت و دیو اپوش(١٦) به مقابله او بتاخت.

۱۵ـ <در> نخستین نبرد ستوهی (=شکست) بر تیشتر بود ، به‌اورمزد نالید(۱۷)، براثر ستایش، و نیایش ونام بردن (=ستایش کردن) زور آن‌گونه به سوی تیشتر برده شد، که به تیشتر بیامد زور به‌اندازه ده اسب نر، ده شتر نر، ده گاو نر، ده کوه ـ اگر بیفکنند ـ ده رود ناورو ـ اگر باهم فراز آیند (= یکدیگر پیوندند، باهم یکی شوند)ـ، ۱٦ـ و <باآن نیرو> دیو اپوش را بـه ستوهی براند (=شکست داد) و از چشمه‌های دریا بازداشت. وبا جامی و خمی که از فروهران <برای ادای> وظیفهٔ اندازه‌گیری داشت، چند بدست (=وجب) آب برکشید و شگفت‌تر چند <قطره> برای نابودی <زیانکاران> فروبارانید، قطره‌هایی کوچک و بزرگ چند (=اندازه) سرمرد و سرگاو.

۱۷ـ درآن ابـر و باران تازش و کوبش «تیشتر» و «آتش وازشت»(۱۸) به مخالفت بـا «اپوش» و «اسپنجغر» (۱۹) بـود. و «آتش وازشت» بـا گرز آتش اسپنجغر را در سومین (۲۰) <بار> نابود کرد. ده شبانروز باران بود و زهر خرفستران فوراً گداخته شد. پس باد <آب‌را> به‌کنارهٔ دریای «فراخکرد» راند. <آب> به سه بخش شد و سه دریا ازآن پدید آمد <که> «پوئیدیگ» (۲۱)، «کمرود»(۲۲) و «سیابن» (۲۳) خوانده شود.

۱۹ـ «فراخکرد» درسوی نیمروز (= سمت جنوب) در<کنارهٔ>البرزقراردارد و «پوئیدیگ» هم‌مرز آن است . میان ایشان دریای «سدویس» (۲٤) است کـه بند (=ارتباط) به <ستارهٔ> سدویس‌ـ که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه <او>ست ـ <دارد>، همچنان‌که گردش هرچیز در افزایش وکاهش ، که مد و جزراند، به ماه پیوسته است .

۲۰ـ ... وازپیش ماه دوباد فراز تازند، در «سدویس» جایگاه دارند، یکی بر آهنج (=برکشنده) ویکی فرودآهنج (=فروکشنده)، به‌وسیله آنکه برکشنده است، پر (=مد) و به‌وسیله آن‌که فروکشنده است، آبجر (=جزر) باشد.

۲۱ـ و دریـای سدویس خود پهلوی دریـای فراخکرد است. آنچه ناپاکی و ستبری (= کثافت) که از دریای شور است ، هنگامی‌که به فراخکرد وارد شود، با باد بزرگ بلندی بازپس زند ، تاآن‌چه روشن است به پاکی اندر فراخکرد و چشمه‌های اردویسور شود .

۲۲ـ جز از این سه دریای کوچک، پس او (=اورمزد) از البرز ، از کنـاره اباختر (=شمال) دورود «ارنگ» (۲۵) و «وه» (۲٦) را جاری ساخت، وارنگ <همان> دجله تازان است در روز فروشدان (=باختر، مغرب)، و «وه» در روزـ

برآمدان (=خاور، مشرق) بود. در دوسر <زمین> بگشتند <و> به دریا رفتند .

۲۳ــ پس‌از ایشان، هجده رود <دیگر> ازهمان البرز بیامدند . این بیست رود، که سرچشمه‌شان در البرز است، در زمین فروشوند و در«خونیره» دوباره به آشکاری رسند .

۲٤ــ پس دو دریاچه مشهور (۲۷) در زمین گشوده شد که خوانده شود : «چیچست»، دریای ژرف، گرم آب، بدون زندگی (۳۹)(؟) که در ساحلش «آذر گشنسپ» پیروزگر نشیند (= قراردارد، استقرار دارد) و دیگر «سوور» (۳۱) که هرستبری (=کثافت) را به اطراف افگند و خویش روشن <و> پاک نگهدارد. چه <در> قیاس مانند چشمی است که هرریمنی (=چرک، آلودگی) <و> گردی را به اطراف افگند. و به سبب ژرفای آن، هرچه در دریاچه رود، به بن (=ته) نرسد. و در نزدیکی آن «آذرسودی مهر» (۳۲)، یعنی «برزین مهر» ، نشیند (= قراردارد).

۲٥ــ این دومین نبرد بود که <اهریمن> با آب <کرد> .

۲٦ــ چون سومین <بار> به سوی زمین آمد، مقابله با او را همان زمین بیار است (=ترتیب داد)، ۲۷ــ چنان که براثر شکستن و زیان رسانیدن زمین، البرز، که کنارهٔ زمین است، ودیگر کوههای میان زمین برویید که شمار <آنها> بالغبر دوهزار و دویست و چهل وچهار است و زمین به وسیلهٔ ایشان بسته‌شده و نظم یافته است ــ و گیاهان را برایشان رویش و رشد است، و گوسپندان را از ایشان پرورش و مردمان را از ایشان سود بزرگ <و> یاری باشد.

۲۸ــ آن‌گونه پیداست که پیش‌از آمدن اهریمن به سوی آفریدگان ، جوهر کوه در طول یکهزار سال در زمین آفریده شده بود، بویژه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، براثر لرزهٔ <زمین> سربرآورد <و> بر‌زمین برآمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به‌زیر. ۲۰ــ ریشه کوهها <از> یکدیگر گذرانده شد (=عبور داده شد) و به‌هم بندی (=اتصال) نظم یافت و راهگذر (=عبور) آب <از> زیر به بالا به‌وسیلهٔ آن داده شد که آب درآن چنان جریان یابد که خون دررگها ، از همهٔ تن به‌سوی دل زور و آهنگ دارد.

۳۰ــ همه کوهها به‌جز «البرز» در شش هزار سال (۳۳) کامل شدند. ۳۱ــ البرز تا هشتصد سال همی رست (=رشد می‌کرد) در طول دویست سال تا به ستاره پایه، درطول دویست سال تا به ماه پایه و دویست سال تا به‌خورشید ــ

پایه و درطول دویست سال تا به‌آسمان رویید (=رشد کرد) ۳۲ـ پس‌از البرز «ابرسین کوه»(۳٤)، که «ابرسام» کوه خوانده شود بزرگتر است. که بنش در سیستان و سرش در سرحد و مرز(۳۵) چینستان است .

۳۳ـ این نیز پیداست، که پس‌از باران بزرگ آغاز آفرینش <و> غلتانیدن باد آب را به دریا، زمین به شش پاره <و> اندکی که بالا <بود> بگسست، بدین‌گونه که پس‌از باران تنها به‌وسیله باد جای جای زمین بدرید (= شکافته شد) ، پاره‌ای ، اندازهٔ نیمهٔ همهٔ زمین، از میانه جدا شد <و نیمهٔ> دیگری <که> پیرامون <بود> به شش پارهٔ همسان (= مساوی) بگسست (۳٦)، ۳٤ـ <هریک از آنها> کشور (= اقلیم) خوانده شود، ازآن روی که باکش (=شیار) از یکدیگر جدا شوند (۳۷). ۳۵ـ خونیره (۳۸) <در> میان است، که پارهٔ میانه است <و> آن شش کشور <دیگر> را مانند افسر (=تاج) است. <و> بخشی ازدریای فراخکرد پیرامون <آن> گشت. میان آن شش کشور <دیگر> آن سوی نیمروز (=جنوب) را دریا <و> بیشه‌بگرفت. اباختر (=شمال) را کوه بلند بروئید تا از یکدیگر جدا <و> هویدا باشند .

۳٦ـ این سومین نبرد، بر (=علیه) زمین بود.

۳۷ـ چون چهارم <بار> به سوی گیاه آمد، به وسیله همان گیاه <برای> مقابله با او کوشیده شد، چون آن گیاه بخشکید، امرداد ، که گیاه نماد مادی اوست ، <آن> را برگرفت و خرد بکوبید و باآب باران تیشتری بیامیخت. ۳۸ـ پس‌از باران، روییدنی <بر> همه زمین پیدا شد. یکهزارسرده (=نوع) اصلی ویکصد هزار «سردهٔ باسرده اندرسرده» چنان روییدند ، که از هرنوع و آیین (=جنس؟) <درآن> بود . و آن یکهزار نوع را برای بازداشتن (=بی‌اثر کردن، ازمیان بردن) یکهزار بیماری آماده کرد. (۳۹) ۳۹ـ پس، ازآن یکصد هزار نوع گیاه تخم برگرفت. از اتحاد تخم<ها> ، «درخت همه ـ تخمه» (٤۰) را میان دریای فراخکرد بیافرید که همه نوع گیاهان از او همی رویند و سیمرغ برآن آشیان دارد، هنگامی که در بالا پرواز کند ، آنگاه تخم خشک <آن درخت> را به‌آب فرو اندازد و به‌وسیله باران دوباره به زمین باریده شود. ٤۰ـ در نزدیکی آن درخت «هوم سپید» (٤۱) را بیافرید <که> دشمن پیری، زندگر مردگان و انوشه‌گر (=جاوید کنندهٔ) زندگان است.

٤۱ـ این چهارمین نبرد بود که <اهریمن> علیه گیاهان کرد.

٤۲ـ چون پنجم <بار> به‌سوی گوسپند آمد، <اورمزد> با همان گوسپند <برای> مقابله با او کوشید. ٤۳ـ همین که گاویکتا آفریده بگذشت

(=بمرد) ، از آن روی که سرشت گیاهی داشت، پنجاه و هفت گونه دانه (= غله) <و> دوازده‌گونه‌گیاه درمان‌بخش از اندام اندام <او> روییدند.چگونگی و شرح <این> که هریک از کدام اندام <رویید> در دامداد <نسک> پیداست. ٤٤ـ هرگیاه ، از <همان> اندامی <که> رویید ، آن اندام را بیفزاید ، چنان که گفته شده است که: «آنجا که مغز گاو به زمین پخش شد ، دانه گرگر <و> کنجد رویید و از شاخ مشو (=عدس) (٤٢). ٤٥ـ چون کنجد، به سبب سرشت مغزی داشتن، خود مغزی (=دانه مغزداری) است که افزایندهٔ مغز است». ٤٦ـ وآن نیز گوید که: «از خون، کودک می (=نبید ، شراب) (٤٣) چون می‌خود خون است، که <از دیگر داروهای> گیاهی برای درست چهری (= سلامت) خون مددگارتر است». ٤٧ـ و آن که گفته شود که: «از بینی ماش <برویید>، که بنو (٤٤) خوانده شود، و بنو برای تنگی نفس مشهور است.» ٤٨ـ و آن نیز گفته شده است که: «از شش سپندان (=خردل) <رویید>، که بیماری ششی گوسپندان را درمان می‌کند». ٤٩ـ از میان شاخ، آویشن <رویید>، که بهمن <آن‌را> برای بازبستن (=بی‌اثر کردن، ازمیان بردن) گند «اکومن»(٤٥) وآن تباهی‌که ازجادوان است، <آفرید> . ٥٠ـ پس <اورمزد> روشنی <و> زور را از تخم گاو برگرفت و به‌ماه <پایه> برد. روشنی که در <تخم> گاو بود، برای نگهداری به ایزد ماه سپرد. آن‌جا، آن تخم در روشنی ماه پالوده شد (=پاک شد)، و آن را با چهره‌های بسیار بیاراست و دارای جان کرد، ازآن‌جا در ایرانویج (٤٦) فراز آفرید .

٥١ـ نخست دو گاو، جفت نر و ماده، پس دیگرگونه‌هارا تا به میزان دویست و هشتاد و دوگونه <بر> زمین اندازهٔ طول دو فرسنگ گران پیدا بودند. ٥٢ـ وچهارپایان برزمین فراز رفتند و ماهیها در آب شنا کردند و مرغان <در> فضا پرواز کردند ، دو دو در هنگام خوشخواری (= جفت جویی) جفت شدند(٤٧) و ایشان را از آن آبستنی و زایش بود و شرح تقسیم ایشان چنین است:

٥٣ـ نخست به سه کرده (= فصل) بخش شد که است (= عبارت است): چهارپای برزمین رونده و ماهی در آب شنا کننده و مرغ در فضا پرواز ـ کننده . پس به پنج آیینه (=نوع) که است: چهارپای گردسم و دوگانه سم ، پنج چنگ، و مرغ و ماهی، که مانشت (=مسکن) ایشان در پنج جای است ، آبی، زیرزمینی، پرنده ، فراخ رفتار (=وحشی) و چرا ارزانی (= اهلی) خوانده شود (٤٨).

آبی: ماهی ، چهارپا (؟) و ستور و گوسپند و دد و سگ و مرغ که در آب باشد (٤۹).

زیرزمینی: سمور و موش وهمه سوراخ زیان وسوراخ روهای دیگر. وپرنده: همه مرغان .

فراخ رفتار (=وحشی) دد_ که دست‌آموز نیست_. چرا ارزانی (=اهلی): هرچه در رمه <باشد> و در چراگاه نگهداری شود.

٥٤_ پس به بهرها (=جنسها) بخش شد ، <بدین طریق> که گرد سمها ، یک <جنس> که همه اسب خوانده شوند و دوگانه سمها بسیار، مانند اشتر و گاو و میش و بز و دوگانه سمهای دیگر (٥۰).

پنج چنگ: سگ و خرگوش و موش و سمور و دیگر (=وغیره) و پس مرغ <و> سپس ماهی.

٥٥_ پس به سرده (=گونه) بخش شد. چنان که اسب هشت گونه، شتر دوگونه، گاو پانزده‌گونه، میش پنج و بز پنج، سگ ده و خرگوش پنج وسمور هشت، موش هشت، مرغ یکصد ده و ماهی ده <گونه> است. که <به> تفصیل شمرده نشد. پیدانامان (=آنچه گفته شد) <و> ناپیدانامان (=آنچه گفته نشد) همگی دویست و هشتاد و دوگونه <اند>. با «سردهٔ اندر سرده» یکهزار نوع (ظاهراً: گونه) است .

٥٦_ مرغان را در هشت رسته (=گروه) بیافرید . ازآنکه بزرگتر است تا آنکه کوچکتر است، آنگونه ببالانید چون مردی که دانه همی کارد ، نخست آن دانه ستبر را بپراگند ، پس آن <دانه> میانه <و> سپس آنکه کوچکتراست.

٥٧_ ازاین‌گونه‌ها، چنانکه در دامداد <نسک> شمرده شد ، من درکتاب «تخمه شماری» (٥۱) خلاصه‌ای نوشتم و اینجا نیز خلاصه‌ای است که نشان داده می‌شود (=به‌نظر می‌رساند).

٥۸_ در گونهٔ اسبان: نخست تازی و ردشان (=سردارشان) سپید زرد_ گوش‌است. دوم پارسی و استر و خر و گور و اسب‌آبی‌ودیگر (=وغیره) (٥۲)...

٥۹_ در <گونه> شتر، دو <گونه> اصلی است: «دشتی و کوهی» . <که یک کوهانه و> دوکوهانه است (٥۳).

٦۰_ در گونهٔ گاو: سپید و خشین (=کبود)، سرخ و زرد و سیاه و پیسه (= دورنگ، خال خال) و گوزن و گاومیش و شتر _ گاو _ پلنگ (= زرافه) ، گاو ماهی و دیگر...

٦۱_ در <گونه> میش، آنکه دم (=دنبه) دارد وآنکه‌بی‌دم (=بی‌دنبه)است

و میش تگل کروشه(٥٤)، کـه اورا سه شاخ است، شاخ بـزرگـ ، ونیز بـرای بارگی (=سواری) شایسته است و بارهٔ منوچهر بود.

٦٢ـ در <گونه> بز: خربز و تازی(٥٥) (؟) ونری و آهو و پازن (= بز کوهی).

٦٣ـ در <گونـه> سمور: قـاقم سپید و سیاه، سمور و سنجاب وخز و دیگر ...

٦٤ـ در <گونه> مـوش: یکی مـوش نافه یکـی «بیش موش»، که زهـر <گیاه>بیش‌را بخورد وباآن نمیرد، وبرای این سود بزرگـ‌آفریده شده است که <گیاه> بیش را بخورد تا آفریدگان را ازآن مسمومیت کمتر رسد. یکی مـوش سیاه رنگـ ، که آنان را که گرزه‌مار (٥٦) (؟) ـ که گرزه «مگو بیبس» خـوانده شود و در کنار دریا بیشتر باشد ـ بگزد یا تخم در خوراکشان افگند ، و آنگاه گرزه در تن <آنان> باشد، چون هنگام‌آشکارگی(٥٧) آن گرزه رسید، <موش> بر <آن‌گرزه> بشاشد و <بیمار> ازآن بیماری پاکـ شود. (٥٨)

٦٥ـ در <گونه> مرغان، دو <گونه> مغایر دیگران آفرید که سیمرغ و خفاش است، که دهان و دندان دارند و بچگان را با شیر پستان می‌پرورند.

٦٦ـ این پنجمین نبرد بود که با گوسفند <کرد>.

٦٧ـ چون ششم <بار> بـه سوی کیومرث آمـد، همان کیومرث مقابلـهٔ <بااورا> بیاراست (=ترتیب داد).

٦٨ـ چون کیومرث مـانسرسپند (٥٩) (=کلام مقدس) پـاکـ اورمزد را شنید، با اندیشه پاکـ اندیشید که: «آن بهترین پرهیزگاری برای نابودی دروج (=اهریمن) است». ٦٩ـ هنگامی که بگذشت (=بمرد)، به سبب سرشت فلزی داشتن، هشت نوع فلز از اندام اندام او پدید آمد که است: (=عبارتست) زر و سیم و آهن و روی، ارزیز (=قلع) و سرب و آبگینه و الماس . ٧٠ـ زر به‌سبب برتری <بر فلزات دیگر> از جان و تخم آفریده شد . ٧١ـ <چون> کیومرث گذشت (=مرد) زر را سپندارمذ (=زمین) پذیرفت و چهل سال در زمین بـود . ٧٢ـ در پایان چهل سال مشی و مشیانه (=مرد و زن نخستین) ریباس مانند ، <از زمین> برآورده شدند به یکدیگر پیوسته ، هـم‌قد و شبیه . ٧٣ـ و میان ایشان فره (٦٠) (=وظیفه) برآمد هم‌قد ایشان، چنان که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده و کدام آن فره مزدا آفریده است. ٧٤ـ این آن فره است کـه مردم (=آدمی) برای آن آفریده شده است. ٧٥ـ چنان که دردین گفته شده است که: «کدام پیش بود (مقدم آفریده شد)، فره یا تن؟ اورمزد گفت که: فره را پیشتـر

آفریدم، پس برای آن فره آفریده شده، تن را آفریدم » (۶۱)، <یعنی> که خویشکاری آفریده شد پس تن برای خویشکاری آفریده شد. ۷۶ـ پس‌از گیاه پیکری، به مردم پیکری گشتند (=به شکل انسان درآمدند) <و> فره به‌مینوی در ایشان شد .

۷۷ـ چون هفتم <بار> به سوی آتش آمد، <اورمزد> با همان آتش <به مقابله با او (=اهریمن) کوشید>. آن آتش را به پنج نوع <بیافرید> که: «افزونی»، «به فرنفتار» ، «اوروازشت» ، «وازشت» و «بلند سود» خوانده شود. (۶۲)

۷۸ـ آتش افزونی را خود در گرودمان (=عرش اعلا) بیافرید و تجلی <مادی> آن، آتش سوزان زمینی است و فزایندگی آن این است که هرگونه‌ای را در سرشت خویش <بیفزاید> .

۷۹ـ <به‌فرنفتار> ، آن‌که در مردمان و گوسپندان است، گوارش‌خوردنی، گرم کردن تن، روشن کردن چشمان وظیفه اوست .

۸۰ـ اوروازشت، آن که در گیاهان است، که در تخم ایشان آفریده شده است. زمین سفتن، جوش آوردن و تافتن (=داغ کردن) آب ، و باآن شکوفهٔ گیاهان را زیبا ، دلپسند و خوشبوی کردن و برپزاندن (= میوه را به‌ثمر رسانیدن) و به مزه‌های بسیار گردانیدن (=تغییر دادن)، وظیفه اوست.

۸۱ـ وازشت، آن <آتش> است که او در ابر حرکت دارد، و تیرگی و تاری هوا را نابود کند، و وظیفهٔ او باریک و سبک کردن (=رقیق کردن) ذاتی ستبری (=آلودگی) هوا و گداختن تگرگ و به‌اندازه گرم کردن و تافتن (=داغ کردن) و قطره‌دار کردن آبی است که ابر دارد.

۸۲ـ بلندسود نیزدرآسمان‌است، آن فره‌که جایش درآتش بهرام(۶۳) است مانند کدخدای است برخانه. که افزونی نیروی او از روشن <بودن> ودرخشیدن آتش و سوزاندن بوی خوش و پاکی جای ستایش ایزدان و ثواب کردن است . ۸۳ـ و او با دروج مینوی ستیز کند و وظیفه او زدن و سوختن پری پیکرانی است که از دریا برآیند و پوشش مادی دارند و روشنان (=ثوابت) را به گند و و آلودگی دشمنی ورزند و با جادوگری آفریدگان را تباه کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو وپری و اساساً پاسبانی کردن خفتگان در شب و یاربودن با سروش (۶۴) پرهیزگار است .

۸۴ـ او (=اورمزد) در آغاز آفرینش همه زمین را برای پاسبانی به «آذر

فرنبغ» ورجاوند و «آذرگشنسپ» تکاور و «آذربرزین مهر» پرسود سپرد که همانندند به «آسرون» (=روحانی) و «ارتشتار» (=سپاهی) و «واستریوش» (=کشاورز) (٦٥).

۸۵ـ «آذرفرنبغ» در «فره‌مند» کوه در خوارزم جای گرفت و «آذرگشنسپ» در «اسنوند» (٦٦) کوه در آذربایجان و «آذر برزین مهر» بر گریوهٔ ریوند ، که پشته <گشتاسپان> است .

۸٦ـ هستی و پیدایی این <آتشها> در گیتی بیشتر درحکومت هوشنگ (بندهش: تهمورث) بود، که مردمان با گاو سریشوگ به کشور <ها> همی رفتند، در نیمه راه براثر باد سخت، آتشپایه که آتش در آن بود و بر پشت گاو دریک جای قرار داده شده بود(٦٧) ، به‌دریا افتاد و به‌جای آن یک آتش‌بزرگ، که پیدا بود (=متجلی بود) به سه بخش شد و بر سه آتشپایه نشانده شدند و آنها خود سه فره بودند که جایشان بر «آذرفرنبغ»، «آذرگشنسپ» و «آذربرزین مهر» است .

٤

دربارهٔ آمدن دین به زمانه

١ـ <آمدن دین بـه زمین> مانند فـرزند زایی است، کـه با همکاری دو <نیرو> است که تخم پذیری مادگان در هنگام زایش است و بازسپردن آن به پدران.

٢ـ کوشش مقدر آمیخته (=جهان مادی) <نیز> اساساً به وسیلهٔ دونیرو است، یکی حکومت بی‌همراهی (=جدا) دین و یکی دین همراه شده (= توأم) با حکومت.

٣ـ دین مزدیسنان (١) <در> زمانه ، هنگامی کـه از نظم مادی (٢) بـه مینوچهری باز مـی‌گشت، درزمین نخست بـه سپندارمذ (٣) <و> سپس بـه اورمزد پیدا شد مانند فرزند پذیری مادران و بازسپردن به پدران.

٤ـ پیدایی (=تجلی، آشکـارگی) دین بـه سپندارمذ در آن گـاه بود کـه افراسیاب آب را از ایرانشهر (=کشورایران) بـازداشت. برای بازآوردن آب ، <سپندارمذ> ، کنیزپیکر (=به شکل دوشیزه) در خانهٔ منوچهر (٤)، پادشاه ایرانشهر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیـدا شد . ٥ـ او جـامه روشن پوشیده داشت، که به همه‌سو به درازی یک هاسر- که همانا دو فرسنگ‌است- فروغ می‌بخشید .٦ـ وکستی (=کمربند) زرین برمیان بسته داشت، که خـود دین مزدیسنان بود، زیرا دین بندی است که بر آن سی وسه بند پیوسته است <برای> سه وسی گناه <اصلی> که همه گناهان <دیگر> از آنها بخش یافته است (= منشعب شده است).

٧ـ کنیزان (=دوشیزگان) کـه سپندارمذ را کستی بسته دیدند، به سبب

زیبا به‌نظر آمدن ، پس‌از آن به بستن کستی تفته (=مشتاق ، راغب) شدند .

۸ـ این نیز مادری به دین بود، که ازطریق سپندارمذ آفریده شد، پانصد و بیست و هشت سال پیش‌از همپرسگی (= ملاقات) زردشت که شرح آن از دفتر دین <و> نوشتهٔ پیشینیان <پیداست> .

۹ـ نام زردشت سیصد سال پیش‌ازآن که به همپرسگی <اورمزد>رسد، برزمین خوانده شد. ۱۰ـ آن‌گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه‌ایران در زمین «نوازک» (۵) (؟) پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ آفرید که سامان (=مرز) ایران دربرابر توران بر پشت ، بالای سم (٦) او پیدا بود. و در بیشه نگهداشته شده بود. ۱۱ـ <و> هنگامی که پیکار بود ، به وسیله آن گاو سامان (= مرز) شناخته می‌شد . تا هنگامی که کاووس را به پرکامگی (=مغرورانه) بهری (=بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو بود. ۱۲ـ و دید که تا آن گاو هست <این کار> دشوار است زیرا با قدرتی که اورا بود، آن‌گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد.

۱۳ـ هفت برادر بودند، و آن هفتمین «سریت» ـ یعنی هفتم ـ خوانده می‌شد . به تن بزرگ و یا زور بسیار (متن: گران، سنگین) و کاووس را از راه‌های گوناگون فریادرس و در <شمار> خاصان <او> بود . کاووس <اورا> پیش خواست و فرمود (= فرمان داد) که: «برو! آن گاو را در بیشه بکش!» ۱٤ـ سریت رفت، چون او را خواست کشتن، گاو به زبان مردم (=آدمی) با اومجادله کرد که: «مرا مکش، چه اگر مرا بکشی ، آن کسی که فروهرش در هوم دوردارندهٔ مرگ است ـ که نام او زردشت سپیتمان است ـ در زمین پیدا شود ، بد کردن تو را در جهان‌بگوید و به روان تو دشواری آن‌گونه باشد که در دین پیداست که: چگونه باشد <کیفر> آن ودگ (۷) (؟)، که بدی اورا گویند، پس مرگ همسان آن باشد.» و آن کسی که او (=گاو) را مرگ برآمیزد (=بکشد) ، بدی او نیز <به سبب> مرگ (=کشتن، قتل) <گاو> است .

۱۵ـ سریت چون آن سخن را شنید ، بازگشت و دوباره به سوی کاووس رفت و اورا از چگونگی آگاه کرد. این را نیز گفت که: «گاو به شگفتی گفت که: هرکه درزمین جنگ کامه‌تر (=جنگ طلب‌تر) است، اکنون کشتن گاو را فرمان دهد». ۱٦ـ کاووس را که میل برجنگ <بود> گفت که: «پیدا نیست که آن‌که فروهرش در هوم دور دارندهٔ مرگ است خود هست یا نه؟ و اگر هست زاید (=متولد شود) <و> پیدا شود یا نه؟» و به‌سختی فرمود که: «برو و اورا

بکش!» ۱۷ـ سریت گفت که: «به کشتن <گاو> توانا نیستم ، چه از ناله او مرا بخشایش (=ترحم) دردل است». ۱۸ـ کاووس گفت که: «به بهمان بیشه رو! که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند، بخشش (=ترحم) را از دل تو ببرند». (۸) ۱۹ـ سریت به بیشه رفت . پریان بسیار را دید که دهان گشاده داشتند و ایشان برخروشیدند که: «بکش! مبخشای (=رحم نکن)!» ۲۰ـ بخشش (=ترحم) از دل او برفت، به بیشه باز رفت و با مشت سه جای پشت گاو را بشکست. گاو زاری <و> بانگ شگفت <بر> داشت. ۲۱ـ سریت ، پس‌از کشتن گاو ، از آن ناله که شنید ، آنگاه او را ناشادی گران بود. به‌سوی کاووس باز رفت و اورا ازآنچه روی داد، آگاه کرد. و خواست که کشتن او را فرمان دهد (=کاووس فرمان کشتن سریت را بدهد)، چه، <دیگر> او را زندگی بایسته نبود. ۲۲ـ کاووس گفت که : «من تورا بنکشم ، چه از تو گزیر (= چاره) <ندارم> (=جز تو چاره‌گری ندارم)». ۲۳ـ سریت گفت که: «اگر تومرا بنکشی، آنگاه من تورا بکشم». ۲۴ـ کاووس گفت که: «تو مرا بمکش چه دهبد (=پادشاه) جهانم». ۲۵ـ سریت ناخرسندی همی کرد تا کاووس به او فرمود که: «به بهمان بیشه رو که پری‌ای سگ پیکر (=جادوگری به شکل سگ) در آن‌جاست و <او> تورا بکشد». ۲٦ـ سریت بدان بیشه رفت آن پری سگ پیکر را دید. پس پری را زد <پری> دوتا شد و <آنان> را همی زد تا هزارتاشدند. ایشان سریت را برجای کشتند و دریدند .

۵

دربارهٔ پیدا بودن فرهٔ زردشت پیش‌از زایش (= تولد)

۱ـ چنان پیداست کــه چهل و پنج سال پیش‌از <آن> که زردشت بــه همپرسگی <اورمزد> آمد، <از> فرینی(۱)، مادر زردشت که «دوغدو»خواندند بزاد. <فره زردشت> بــه شکل آتش ازآن اسر روشنی (= روشنی ازلی کــه جایگاه اورمزد است، روشنی بی‌انتها) فرود آمد، به‌آن آتش ، که پیش او بود، آمیخت. از آتش اندر مادر زردشت آمیخت. سه شب در همه گــذرهای اطــراف خانه، به‌شکل آتش پیدا بود (=متجلی بود). ۲ـ راهگذران نوری بزرگ همی دیدند . ۳ـ نیز هنگامی که <مادر زردشت> پانزده ساله شد، به سبب وجود فره در او <چون> به راه همی رفت، آنگاه فــروغ ازاو همی افتاد (=نور بــه اطراف می‌تابید).

٦

دربارهٔ پیوستگی فروهر ستوده زردشت

۱ـ که فروهر او در هوم <بود وسپس> در شیر گاو داده شد. با خوردن پدر و مادر <ازآن شیر>، باردیگر بــه آشکارگی آمد، کــه شرح آن در کتــاب «ابر نموداری یزشن»(۱) روشن کرده شد .

۷

دربارهٔ بازپیوندی (=انتساب) زردشت به اورمزد ازطریق دوبرتر که ازجهانیان جم و از مینویان نریوسنگ است، تخمه شماری (=سلسله نسب) زردشت

۱ـ «زردشت» «پوروشسپ» «اوروتسپ» «هیچتسپ» «چاخشنوش» «پیترـ یپ» «ارجت ارشو» «هرزره» «سپیتام» «ویدشت» «ایه‌زیم» «فراه» «ارغ» «دور ـ سرو» «منوشچهر» «منوش خورنر» «منوش خورناگ» «منوش» «نریوسنگ» فرسته اورمزد . که مادرش «ویزیگ» «آریک» «سریتک» «بیتک» «فرزوشک» «زوشک» «فرگوزگ» «گوزگ» «ایرج» «فریدون» «اسفیان همهٔ ده اسفیان ... «جم» «ویونگهان» «اینگهان» «اننگهان» «هوشنگ» «فرواگ» «سیامک» «مشی» «کیومرث» بود. (۱)

۸

دربارهٔ کوشش سخت دروغ (=اهریمن) برای کشتن زردشت

۱ـ هنگامی‌که نزدیک زایش (=تولد) او بود، اهریمن، دیو تب و دیو درد <و> دیو باد، هریک را با یکصد وپنجاه دیو برای کشتن زردشت فرستاد. ۲ـ ایشان به مینویی بـه درون مـادر <زردشت> رفتند . از تب و درد و باد (= نفخ) به‌رنج آمد. ۳ـ دریک فرسنگی آنجا جادوگری بود به نام «سترگ»، که جادوپزشکترین بود (= کـه بهترین کسی بود که با جـادو بیماران را درمـان می‌کرد) ، به امید بهبودش ازجای برخاست و به راه افتاد. ٤ـ فـرسته اورمزد بانگ برد که: «به سوی جادوگران مرو! چه درمان بخش تو نیستند ، بلکه بـه خانه بازرو ودست را بشوی و به روغن گاو برآتش برده (=داغ شده) بمال ونیز هیزم و بوی خوش بتاب برای فرزند خویش، که در شکم توست» (۱). ٥ـ همان گونه کرد، درست بود (= سالم شد).

٦ـ دیگر <بار> همهٔ همکاران و هم زوران <اهریمن> آمدند اما چـاره

نیافتند <و> بازگشتند . ۷ـ گفتند که: «به‌سبب وجود آتش از همه سو، چاره نیافتیم» زیرا کسی را که یاربسیار (۲) (؟) است، آنگاه اورا دشمن نباشد .

۸ـ درهمان شبی که <زردشت> بزاد (=متولد شد)، اهریمن سپاهبدان گزید (=فرمانده سپاه انتخاب کرد) و گند (=سپاه) آراست. شاید با یکهزار دیو و شاید که با دوهزار دیو. تازان و کوبان <برای> مقابله ایزدان کوشیدند. اساساً در آن زایش (=تولد)، فرهخود، به شکل آتش پیدا بود (=متجلی بود). ۹ـ و به‌سبب روشنی، پرتو و فروغ بخشیدن تا دور جای، آنگاه ایشان (= دیوان) چاره نیافتند .

۱۰ـ سرانجام اهریمن ، اکومن را بفرستاد و گفت که: «تو مینوتری، زیرا که اندرونی‌تریني (=محرم‌ترین دیوان هستی). برای فریفتن براندیشهٔ زردشت برو <و> اندیشهٔ اورا به سوی ما، که دیویم، بگردان (=متمایل کن)».

۱۱ـ اورمزد بهمن را برای مقابله فرستاد . ۱۲ـ اکومن پیشتر (=جلوتر) بود، نزدیک در آمده بود و خواست به درون رود. ۱۳ـ بهمن به چاره‌گری باز آمد و به اکومن گفت که: «وارد شو!». ١٤ـ اکومن اندیشید که: «آن چه بهمن به من گفت نشاید کردن». بازآمد. بهمن وارد شد و به اندیشهٔ زردشت آمیخت. ۱۵ـ زردشت بخندید ، زیرا بهمن مینوی رامش دهنده است. ١٦ـ هفت جادوگر پیش او نشسته بودند. براثر روشنی درون خانه ، خندیدنش در هنگام زایش به وضوح دیده شد. که مغایر دیگر مردمان <بود> که در هنگام زایش بگریند . <جادوان> بترسیدند .

۱۷ـ در همان زمان‌زایش، دستوری (= پیشوایی دین) بر دین را از اورمزد پذیرفت. ۱۸ـ چنان که در دین گفته می‌شود که: <اورمزد> در هنگام زایش او (= زردشت) گفت که: خواست اهو (=اورمزد) چنان است که ، تو که زوتی،ـ یعنی که پیشوای آفریدگانی ـ به من (= به‌زردشت) فراز گفت که: «تو باید دستورباشی» ۱۹ـ چون زردشت به‌سبب تن مادی داشتن به‌زبان مادی گفت ، اورمزد به‌سبب مینوی بودن ، آنگاه اورا <به‌مینوی> پاسخ گفت که: «ایدون به‌عنوان رد، ایدون به‌عنوان نیکی و هرآنچه از پرهیزگاری در آگاهی پرهیزگاران است، گوید که «تورا دستور <کرده>ام». (=اورمزد به‌عنوان رد همه چیز و به‌عنوان تجسم همه نیکیها و به‌عنوان منشأ همه تقواهایی که در علم متقیان است به زردشت می‌گوید که من تورا دستور دین گردانیده‌ام).

۲۰ـ دیگر روز پوروشسپ رفت و از جادوگرانی که در <آن> جای به افراه داشته می‌شدند (= باآنها مشورت می‌شد) پرسید که: «چیست اگرکودکان

ن. هنگام زایش بگریند و چیست اگر بخندند؟ ایشان (=جادوگران) پاسخ دادند که: «گریستن <به‌سبب> دیدن مرگ در پایان و خندیدن ، <به‌سبب> دیدن پرهیزگاری خویش است.»

۹

دربارهٔ برادران<ی> که دشمنان زردشت وبرادر <و> خویش کربان، پسر فره کاستاران بودند(۱)

۱ــ فره کاستاران از کوخرید، کوخرید از خشم <و> منوشک ، خواهر منوچهر، زادند(۲).

۲ــ بدان‌گاه که زردشت زاد، پنج برادر بودند که نامشان: «برادروخش» ، «برادرویشن»، «تور برادروخش» «آزان» <و> «ودست» (۳). ۳ــ پنج برادری ایشان ــ که میانه آنها تور برادروخش ــ که زردشت را دشمن‌ترین بود ، ــ مانند پنج برادری فرزندان پوروشسپ <بود> که زردشت میانه آنها بود . ٤ــ آن چهار برادر زردشت ، دو که پیش از زردشت <بودند> نامشان «رتوشتر» <و> «رنگوشتر» و دو که پس <از زردشت بودند> «ودریگا» <و> «ویندتش». (٤) ٥ــ میانه بودن زردشت بدان معنی است که : در میان پیشینیان و آیندگان است (٥) . بدان زمان چنان آفریده شد که سه هزاره پیش‌از او آمد و سه <هزاره> پس <از او آید> . تا باشد که چگونگی آن چه به پیشینیان بوده است، بیاموزد و نیز رفتار وروش آن چه خواهد بود به آفریدگان بفرماید. ٦ــ درگاهان چنین گفته شده است که: «آن هردو را از تو پرسم ای اورمزد! آنچه تاکنون آمده است (=اتفاق افتاده است، واقع شده است) <و> آنچه از این پس خواهد رسید». (٦)

۱۰

دربارهٔ آزمایش<هایی> که دربارهٔ او شد ، <و آن> معجزه ایزدی و نشان پیامبری که در او دیده شد

۱ــ آن‌گونه پیداست که روز پس‌از تولد، پوروشسپ یکی‌از آن پنج برادر

را که از نژاد کربان <بودند>، خواند (=دعوت کرد) و گفت که: «نشان ونماد (= فال و طالع) پسرم را بنگر(۱)!» ۲ـ <آن‌کرب> رفت. پیش زردشت بنشست و سر زردشت را سخت پیچید تا باشد که کشته شود و جادوگران از ترس و بیم (۲) او بی‌بیم باشند. ۳ـ اورمزد <زردشت را> نگهداری کرد، چنان‌که درآن ده شب برای اقامت، سپندارمذ و اردویسور و اردای فرورد ماده(۳) را به زمین فرود فرستاد، آن‌گاه او را (=زردشت را) بدی نیامد و دست آن کرب فراز خشکید.

٤ـ آن جادوگر از پوروشسپ جان زردشت را، دربرابر آن بدی که او را از رفتار خودش رسیده بود، خواست. ٥ـ همان زمان (= فوراً) پوروشسپ زردشت را گرفت و اورا به کرب داد که: «آنچه خواست توست با او بکن!» ٦ـ اورا بستد و به پای گاوان، که در راه به آب همی رفتند، افگند. پیشرو گاوان آن رمه،در نزدیکی <زردشت> بایستاد و یکصد وپنجاه گاو را که از پس او همی رفتند از او (=زردشت) بازداشت و پوروشسپ <اورا> گرفت و به‌خانه بازبرد. ۷ـ و دیگر روز اورا به پای اسبان افکند، پیشرو اسبان در نزدیک زردشت بایستاد و یکصد وپنجاه اسب که از پس او رفتند، از او (=زردشت) بازداشت و پوروشسپ <اورا> گرفت و به‌خانه بازبرد.

۸ـ روز سوم هیزم به‌هم چیده شد، (٤) و زردشت بالای <آن> نهاده شد. آتش برافروخته شد (٥). ازبن (= اصلا) ازآن نسوخت. وآن نشان پساخت (=آزمایش ایزدی) تقدیر شده دربارهٔ او (=زردشت) بود.

۹ـ روز چهارم به آشیانهٔ گرگ افگنده شد. ۱۰ـ گرگ در آشیانه نبود. هنگامی که دوباره خواست به سوراخ رود، چون بیست و چهارپای آمد، همان گونه ایستاد، برجای خشک شد. ۱۱ـ در شب بهمن و سروش پرهیزگار میش کروشه‌ای(٦) شیر پستان (=دارای پستان پرشیر) را به سوراخ بردند و او تا روز جرعه جرعه (۷) شیر به زردشت همی داد. ۱۲ـ در بامداد مادر زردشت بدان امید که شاید استخوانی از او (=زردشت) از سوراخ بیرون آورد، بدان جای رفت. ۱۳ـ و کروشه بیرون آمد، فراز دوید ١٤ـ و مادر اندیشید که گرگ است و گفت که: <فرزندم را> بجویدی (=بخوردی) براثر سیری از اوست که همی روی (۸)». و فراز رفت چون زردشت را درست دید، آن‌گاه او را برگرفت، گفت که: «درطول زندگی <تورا> به‌کس ندهم حتی اگر هردو ده «راغ» (۹) و «نودز»(۱۰) به‌هم رسند». ۱٥ـ که این دو ده در مغان(۱۱) آذربایجان <اند> که از چیچست شصت فرسنگ <دور> است. زردشت از راغ و گشتاسپ از

نودز بود و <از> این دو ده، راغ به نام ارغ پسر دور سرو پسر منوچهر است، که زردشت از نژاد او بود و نودز به‌نام نودز پسر منوچهر، که گشتاسپ ازنژاد او بود .

۱۶ـ این نشان <پیامبری> او در هنگام زایش (=تولد) بود.

۱۷ـ روزی یکی از آن پنج برادر کرب ، زردشت را دید ، دیرزمان به بالا، فرود (=پایین) <و> به اطراف باگردش <سر> بنگریست. ۱۸ـ پوروشسپ پرسید که: «چه <بود> آن که به‌بالا نگریستی ، چه <بود> که به فرود <و> چه <بود> آنکه به اطراف نگریستی؟».

۱۹ـ چنین پاسخ داد که: «آنکه به بالا نگریستم، بدان سبب <بود> که دیدم که فره این <پسر> به آسمان بالا رود <و> از گفتار او روان مردمان به بهشت روند. آنکه به فرود نگریستم، آنگاه دیدم که از کرده (=عمل) این <پسر> دیو و دروغ و جادو و پری در زیرزمین نهان شوند و دوباره به‌ستوهی (=باعجز) به دوزخ افتند . آنکه به اطراف نگریستم، آنگاه دیدم که گفتار این <پسر> همه زمین را دریابد (=به همه زمین برسد) و اینکه به عنوان قانون هفت کشور باشد. وآنگاه <او> قبایی از هفت پوست پوشیده داشت ، که فره هفت امشاسپند درآن بود.» ۲۰ـ تور برادروخش فراز رفت، چون به‌سوی راست رفت زردشت به چپ بتاخت چون به سوی چپ رفت، زردشت به راست تاخت. و او برتور برادر وخش پنهان شد و یافته نشد.

۱۱

دربارهٔ مخالفت او با زایشوران (=والدین)

۱ـ این نیز پیداست که دیوان به انجمن جادوگران و مشاوران بانگ بردند که: «آن فرزند پوروشسپ بی‌شعور و خل و نهان تباه (۱) (=دیوانه) است . <از> هیچکس از مردان و زنان بیم ندارد و پند نپذیرد.» ۲ـ به پوروشسپ آگاهی آمد و پوروشسپ به زردشت گفت که: «اندیشیدم که برای من پسری زاده شد که آسرون (= روحانی) ، ارتشتار (= سپاهی) و واستریوش (= کشاورز) (۲) باشد، اکنون خل و دیوانه‌ای باید به سوی کربان روی تا تو را

درمان کنند!» .

۳ـ زردشت پاسخ داد: «چنین اندیش کـه آن پسر تـو آسرون ، ارتشتار <و> واستریوش است». ٤ـ و به فرمان پوروشسپ دو اسب به گردونه بست و با پوروشسپ رفت. ٥ـ چون به آنجای (=جای کربان) آمدند ، پوروشسپ داستان را، چنان که بود، پیش یکی از آن پنج برادر کرب گفت. ٦ـ آن جادوگر جامی گرفت و در آن ادرار کرد و گفت که: «این را این پسر تو بخورد تـا درست باشد (=بهبودی یابد)». ۷ـ وبدین <شیوه> داوری کرد، تا باشد کـه هم ـ سرشت ایشان گردد. ۸ـ زردشت به پوروشسپ گفت که: «<این را> به آنکه حامی و دستور (=مشاور) توست بازده!» و برخاست و به جای <خویش> بـازرفت. ۹ـ زردشت در راه آن دو اسب را، بـــه سبب تشنگـی ، آب داد و اندیشید که: «بی‌سود بود رفتن من به درگاه کربان مگر این یکی که به سبب آب دادن اسبان آنگاه روان مرا افزونی <بود>.»

۱۲

دربارهٔ مجادلهٔ او با بدان

۱ـ این نیز پیداست کـه روزی دور سرو کرب ، کـه از همان پنج بـرادر <بود> ، به خانهٔ پوروشسپ آمد. ۲ـ پوروشسپ یک جـام شیر اسب پیش <او> نهادو گفت کـه: «فراز یز! (=دعا بخوان)» ۳ـ زردشت بـا پوروشسپ پیکار کرد (=مخالفت کـرد) که: «من یزم (=من دعـا خوانم).» ٤ـ پوروشسپ گفت که: «او (=دورسرو) این‌را ورد و دعا خواند.» و تا سه بار دراین باره <با یکدیگر> مخالفت کردند . ٥ـ زردشت برخاست و آن پای راست <خویش> بر جام کوفت و بریخت ٦ـ وگفت که: «پرهیزگاری را ستایش کنم ، مـردان و زنان پرهیزگار را ستایش کنم. ای پوروشسپ بهر (=بخش، نعمت) را بـاید بدان کس واگذاری که بدان ارزانی است!» ۷ـ و دورسرو به زردشت گفت کـه : «چون تو نخستین <کسی هستی> که بهر و روزی مرا افگنده‌ای ، آنگاه تورا از هردو چشم ببرم (=کور کنم) و بمیرانم». ۸ـ زردشت مجادله کرد که: «من تورا به وسیله درست اندیشی بـا دو چشم بنگرم و تورا بمیرانم.» ۹ـ ایشان

دیرزمان یکدیگر را بــه توزنگری (= انتقام) همی نگریدنــد و سرشت ایــزدی زردشت بر جادوگری او چیره شد .

۱۰ـ دورسرو فراز آشفت و اسب خواست، گفت که: «این را ایستادن‌نتوان (=این را تحمل نمی‌کنم).» بــر اسب نشست. چون اندکــی رفته بود ، براثــر دردی گران (=سخت) از اسب بیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند (=نوه) او نیز درهمان‌جا مردند .

۱۳

دربارهٔ آرزوی پرهیزگاری او (=میل او به تقوا)

۱ـ چنین پیداست کــه چون پــانزده سالــه شد ، پسران پــوروشسپ از <دارایی> پدر بهر (=سهم) خواستند وسهم ایشان از <دارایی> پوروشسپ بخشیده شد . ۲ـ در جامه‌ها کستی‌ای بود دوکرد (=دولا) که پهنای آن چهــار انگشت <بود> و سه‌بار دور کمر پیچاندن امکــان داشت. زردشت <آنرا> برگزید <و> فراز بست .

۳ـ این از راهنمایی بهمن بود کــه در هنگام تولد به اندیشه او بیامــد و اندیشه‌اش را از هرچه به آیین نیست ، ببست و بدان چه به آیین (=درست) است، تفته (= راغب) کرد .

۱٤

درباره سرشت بخشایشگر (=طبع رحیم) و بردبارانه(۱) او

۱ـ این نیز پیداست که رودی بود <که آنرا> «برهنه زن» یا «عن» (۲) می‌خواندند ، ازآن‌روی که به‌سبب عظمت و سرعت رود زن را، مگر این‌که بــرهنه باشد، توان گذشتن ازآن نبود. و مردم پیرـ چنان که دردین آنکه را پنجاه سال

است هن خوانده شود ـ به‌سبب ناتوانی به‌نیروی خود قادر به‌رفتن درآن نبود.

۲ـ زردشت به‌کنار آب (=رودخانه) آمد. از زن و مردم پیر هفت تن آمده بودند، و او ایشان را مانند پل بگذرانید. <این> نشان پل بودن <او> برای عمل کنندگان (۳) <به‌دین> است، یعنی گذاره‌گر (=عبوردهنده) ایشان به بهشت است.

۱۵

دربارۀ راد سرشتی او

۱ـ پیداست علفی که برای ستوران پوروشسپ انبار شده بود، درتنگسالی نه‌تنها به ستوران پوروشسپ <داد> بلکه به سبب بخشایش (= ترحم) به ستوران دیگران، ـ که به سبب تنگسالی ازگرسنگی دم یکدیگر را همی خوردند ـ به فراوانی، آن‌گاه ایشان را <نیز علف> داد.

۱٦

درباره رها کردن او هوس<های> مادی <و> گرفتنش راه پرهیزگاری را

۱ـ این نیز پیداست که هنگامی که بیست ساله شد، برخلاف میل پدر و مادر <ازآنان> دور شد، از خانه برفت. ۲ـ بپرسید که: «کیست پرهیزگارتر <و> درویشان را پرورانندەتر؟». ۳ـ گفتند که: «آن کوچکترین پسر «تور اورودوده» که هرروز جامی آهنین، اسب بالا (=به‌اندازه قد اسب) پر از نان و شیر <و> خورشهای دیگر، به درویشان دهد.» ٤ـ زردشت بدان جای رفت و برای همیاری و پرورش (=نگهداری، غذا دادن) درویشان، اندازه دو مرد گران (=قوی، نیرومند) خوراک به پیش درویشان برد، کارکرد (= مؤثر بود).

۱۷

دربارهٔ بخشایش (=ترحم) او نه تنها برمردم بلکه نیز <بر> دیگر آفریدگان

۱ـ این نیز پیداست که او سگی دید که هفت بچه زاییده بود و تا آن‌گاه سه روز بود که خورش نیافته بود ، هرچـه دید آن‌گاه دهان بدان فـراز برد و بی‌رمق بود. زردشت چاره کرد. به سرعت نان به سوی او برد اما چون <نان> را برد <سگ> بمرده بود .

۱۸

دربارهٔ گزینش خوب زن، بنابر آرزوی خود و خواست پدران و پیش از یـافتن <زن> سزاوار نژاد خود را نیامیختن

۱ـ این نیز پیداست که هنگامی که پدر برای او زن خواست ، زردشت به زن خطاب کرد که: «باید روی به من بنمایی! (= نشان دهی) برای این‌که چهره <و> رخسار و رفتار اورا ببیند <و> این‌که چهره او دلپسند است یا نـه ، بشناسد. ۲ـ زن روی ازاو برگردانید . ۳ـ و زردشت گفت که: «کسی که روی از من بازگیرد، مرا احترام نورزد (۱) (=نکند)».

۱۹

دربارهٔ پند پذیرفتنش از بـدان و بچگان ، بـه خواهش شنیدن ، تا آن چند را <که> سودمندی <آن> آشکار است، آن را پذیرفتن

۱ـ این نیز پیداست که نزد گروهی آمد که در <آن> جای به دانش بسیار <از دیگران> شناخته‌تر بودند . از ایشان پرسید که: «چیست روان را فریاد ـ

رس‌تر؟». ۲ـ گفتند که: «درویشان را پروردن (= غذا دادن) و علف به‌گوسپندان دادن، هیزم به سوی آتش بردن و هوم به آب ریختن و دیوان را به گفتار بسیار ستایش کردن، ـ به‌گفتاری که دردین گفته شودـ».

۳ـ آن‌گاه زردشت درویشان را پرورد ، و گوسپندان را علف داد و هیزم به‌سوی آتش برد و هوم را در آب فشرد ، اما هرگز، به هیچ روی ، دیوان در گفتار زردشت ستوده نشدند .

۲۰

دربارهٔ آمدنش به سی سالگی

۱ـ چنان پیداست که <با> گذشت سی سال پس‌از تولد ، <زردشت> ماه اسپندارمذ و روز انیران (سی‌ام اسفندماه) درآن سرزمین که چهل و پنج روز پس‌از نوروز جشن «بهاربود» خوانده شد، رفته بود(۱).ـ جایی مخصوص پیدا بود، که مردمان از نواحی بسیار بدان جشنزار می‌رفتند ـ ۲ـ زردشت چون برای رفتن به جشنزار آغاز رفتن کرد ، در راه ، در دشت، تنها بخفت. ۳ـ در خواب دید که: مردم گیتی با آرایش کامل (=آماده) <روی به> اباختر (= شمال) داشتند، تااین‌که همه مردم روی زمین در اباختر پیدا شدند. در رأس ایشان «میدیوماه آراستایان» (۲) ـ که آراستای برادر پوروشسپ بود ـ. پیشتر از همه مردم، میدیوماه <وسپس دیگران> به پیش زردشت رفتند.

٤ـ نشان <این> بود که نخست میدیوماه، پس همه جهان مادی <به زردشت> بگروند .

۲۱

دربارهٔ آمدنش به همپرسگی (= دیدار)

۱ـ <پس‌از> سپری شدن پنج روز جشنزار (۱)، ماه اردیبهشت روز دی

بمهر (= روز پانزدهم) ، بامداد، زردشت برای کوبیدن هوم به‌کنارهٔ آب دائیتی فراز رفت. که به سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (=سرور، رئیس) آبهاست. ۲ـ <عمق> آب تا به‌چهارخانه (= فاصله کتف تا مرفق) بود و زردشت بدان بگذشت. نخست تا ساق پای او بود و دوم تـا زانو و سوم تا محل جدا شـدن دو ران (=کشالهٔ ران) و چهارم تا گردن. ۳ـ نشان این بود که دین او چهاربار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت ، هـوشیدر ، هوشیدرماه و سوشیانس (۲) است. ٤ـ هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید ، آنگاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیکچهر، روشن، برازنده ، که موی گزیمه (= فرق‌دار، دوتا) داشت ـ که گزیمه نشان دویی است ـ جامه‌ای که مانند ابریشم بود ، پوشیده داشت که هیچ بریدگی <و> درز درآن نبود، چه خود روشنی بود (=زیرا از نور بود) و بالای او (=قد او) نه برابر زردشت بود .

۵ـ از زردشت پرسید که: «کیستی و از چه کسانی؟ به‌چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟» ٦ـ و پاسخ داد که : «زردشت سپیتامانم ، در جهان <به> پرهیزگاری آرزومندترم ، مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان‌است، آگاه باشم و چندان پرهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک بنمایند (=راهنمایی کنند).»

۷ـ بهمن به زردشت فرمود که: «بالا رو به سوی انجمن مینویان!».

۸ـ آن‌اندازه را که بهمن بـه نه‌گام رفت، زردشت به نود گام <رفت> و هنگامی‌که نود گام رفته بود انجمن هفت امشاسپند را دید. ۹ـ هنگامی‌کـه به بیست و چهارپایی امشاسپندان آمد، بـه سبب روشنی بزرگ امشاسپندان ، آنگاه سایه خویش برزمین ندید ۱۰ـ انجمنگـاه (=محل انجمن) در ایرانویج بود، در سوی خراسان (=مشرق) دربار (=ساحل) دائیتی ۱۱ـ زردشت نمـاز برد، گفت که: «نماز به اورمزد، نماز بـه امشاسپندان!» و پیش رفت، در جـای پرسشگران بنشست .

۲۲

دربارهٔ سؤال پرسیدن زردشت

۱ـ از اورمزد پرسید که: «در جهان مادی نخستین برترها کدام است؟ دوم

کدام؟ سوم‌کدام؟» ۲ـ اورمزدپاسخ دادکه: «نخستین‌برتری‌اندیشهٔ‌نیک، دوم‌گفتار نیک، سوم کردارنیک». ۳ـ زردشت پرسیدکه: «کدام نیک، کدام نیک‌تر، وکدام از همه برتر است؟» ٤ـ اورمزد پاسخ داد که: «نام امشاسپندان نیک، دیدار ایشان بهتر، فرمانبرداری ایشان ازهمه برتر». ٥ـ پس دوگانگی بنه‌ها (= منشأها) و جدایی <آن‌ها را> درهر نظم نشان داد. گفت که: «از این مینوها آن‌گاه کسی که دروند (=گناهکار) است بدکاری را دوست داشت ـ آن بدکاری آرزوی اهریمن بود ـ پرهیزگاری را مینوی افزونی (=سپندمینو، اورمزد)، اورمزد پرهیزگاری را دوست داشت.» و اساساً جدایی روشنان را از تاران (= آفریدگان اورمزدی را از آفریدگان اهریمنی) درهر نظم بنمود (= نشان داد). ٦ـ و گفت که: «ما دومینورا(۱)، نه آرزو، نه گفتار، نه کردار، نه دین، نه وجدان باهم است. آنکه روشنی را دوست دارد، آنگاه اورا جای با روشنان است <و> کسی که تاریکی را، با تاران.»

۷ـ درهمان روز سه بار خرد همه آگاه (۲) (=دانش اورمزدی) را به سوی <زردشت> برد. درهمان دیدار نخستین آسمان را با روشنی بزرگ ودرخشش نشان داد. با <این> نموداری تیرگی را از نظرش بازداشت. که دیدار اومقابله با تاریکی است.

۸ـ <اورمزد> چهرهٔ خویش را به اندازهٔ آسمان بدو بنمود (= نشان داد) که سر در اوج آسمان داشت و پای در آسمان پایین <و> دست <او> به هردو سوی آسمان می‌رسید. ۹ـ و آسمان را به مانند جامه‌ای پوشیده داشت و شش امشاسپند هم‌قد او پیدا بودند، بدان‌گونه در دنبال هم، که هریک اندازهٔ انگشتی از دیگری آشکار بود. ۱۰ـ امشاسپندان سه نوع پساخت (۳) (= آزمایش ایزدی) دردین را، نشان دادند. ۱۱ـ نخست کورهٔ آتش را و زردشت به‌وسیله اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک سه گام پیش رفت، نسوخت. ۱۲ـ دوم فلز گرم برسینهٔ <او> ریخته شد، بر او بیفسرد (=یخ بست)، به دست گرفت وبه‌سوی امشاسپندان داشت. اورمزد گفت که: «پس‌از <رواج> پاک دینی، هنگامی که اختلافی در دین باشد، آن را شاگردان تو بر اهو (= پیشوا) بریزند <واو> بادست برگیرد. با <دیدن> آن همه جهان مادی <بدو> بگروند. ۱۳ـ سوم بریدن با کارد، پیدا شدن درون شکم، جریان یافتن خون به بیرون، پس دست بر <آن> مالیدن <و> درست شدن.

١٤ـ باالین نشان داده می‌شود که تو و همدینان تو با وجدان استواردینی، دین پاک را بپذیرند، آنگونه که با چون سوزش آتش و جریان فلز گرم وبریدن

با تیغ از دین به برنگردند .

۲۳

دربارهٔ هفت دیدار دین، که به اندازهٔ هفت امشاسپند است، که درهفت جای بود

۱ــ دیدار نخست، زردشت، به‌سبب اورمزدی بودن، باتن اورمزدی درکنار آب دائیتی به دیدار آمد .

۲ــ دوم، بــه سبب بهمنی بودن، از پنج‌گونــه گوسپند ، که نماد مــادی بهمن‌اند، هفت <تن> در گریوه «اوسند» (۱) به دیدار زردشت آمدند. در آن روز پیش‌از آمدنشان (=آمدن گوسپندان) به دیدار، زبان ایشان گشوده شد <و> به زبان مردم <سخن> گفتند .

از آبزیان: نوعی ماهی <به> نام «ارزوای» ، از سوراخ زیان، قاقم سپید، سمور سپید، <از> پرندگان: کرشفت مرغ و سیمرغ، از انواع دیگر، از فــراخ رفتاران (=جانوران وحشی): خرگوش، که راهنمای ددان به‌سوی آب است و از چرا ارزانیان (جانوران اهلی): خربز سپید. ایشان (=جانوران) به مردم سخنی (= به زبان آدمی) دین را از اورمزد پذیرفتند و به ردی(۲) (=سروری،ریاست) <این> پنج نوع گماشته شدند که تا همه جانوران نیز به زبان خویش، چندان که آنان را دانش، توان، نیروست، ستایشگر دین باشند . <دین نیز> دربارهٔ نکشتن و آزار نرسانیدن و نیک داشتن پنج نوع گوسپند به زردشت شگفت ــ ترین اندرزها را فرمود .

۳ــ دیدار سوم، به سبب اردیبهشتی بودن، مینوی آتشها با رزدشت درآب تجن(۳) به دیــدار آمدند. در آن دیــدار، نیک داشتن آتش بهرام، نگهــداری و پرستش همه آتشها بدو نشان داده شد .

٤ــ دیدار چهارم ، بــه سبب شهریوری بــودن، مینوی فلزات، در «ســرای روستا در میناو(٤) (؟)» با زردشت به دیدار آمدند . نیک داشتن فلزات ، دادن سلاح و ابزار جنگ را به او اندرز داد .

٥ــ دیدار پنجم ، به‌سبب سپندارمذی بودن، مینوی کشورها ، ناحیه‌ها و استانها و روستاها و دهها چندان <که> بایسته بــود، با زردشت بــه دیدار

آمدند ، در سدویس بر گریوهٔ دمندان(۵) (؟)ــ که چشمه‌ای است از اسنوندکــوه بیاید و به دائیتی رودــ. دربارهٔ نگهداری و پرستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مؤمن وهر روستا را داور قانون‌دان و هراستان را موبد راستکام و هرناحیه را رد پاکـ <باید> گماردن. رأس همه مغان، اندرز بدی (=مشاور کل)، موبدان موبدی تعیین کــردن و خدایی (=حکومت) اورمــزد را به‌وسیله او نظم دادن .

٦ــ دیدار ششم، به‌سبب خردادی بودن . مینوی دریاها <و> رودها در اسنوندکوه با زردشت به دیدار آمدند. دربارهٔ نگهداری و پرستش آب <اندرز> گفت.

۷ــ دیــدار هفتم ، به‌سبب امــردادی بــودن ، مینوی گیاهــان در «درجین زبار»(٦) در ساحــل آب دائیتی، یا جای دیگر، بــا زردشت به دیدار آمــدند . <اورمزد> نگهداری و پرستش گیاهان را بر او (=زردشت) آشکار کرد.

۸ــ دیــدار هفتم در طول زمستان انجــام شد ، کــه پنج ماه دریک سال است(۷).

٢٤

دربارهٔ کمال دین

۱ــ که در سر ده سال میدیوماه آراستایان به زردشت گروید . ۲ــ پس با دیدار یافتن ، دوباره به دیدار اورمزد آمد، وگفت که: «در ده سال یکـ مرد به‌من گروید» ۳ــ اورمزد گفت که: «روزها <یی> باشد کــه <تنها> چندتن به تــو نگرویده باشند ، زیرا آفرینش مــادی رستاخیز این است کــه جز دهاکـ (= ضحاکـ) همه‌کس به داد فرشگرکرداری(۱) (=قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاکـ توبه ناکرده کشته شود .

٤ــ درهمان دیدار هنگامی که از پیش اورمزد بیامد، دین کامل را، به‌راستی به سپندارمذ آشکار کــرد . ۵ــ پس‌از آن، درطــول دوسال کویها و کربهای (۲) گشتاسپ، به فرمان گشتاسپ، به دشمنی سی وسه دروغ دربارهٔ او گفتند. آن سی‌وسه دروغ نمودار سی وسه دین بد (= اعتقاد نادرست) بود که به مخالفت

با دین ایزدان آمد. به پیدایی ازدین ، آن سی وسه بند نشان بستن سی و سه قانون بد به‌سی‌وسه ثواب برتر است(۳). شرح <آن> در دین تا <آن‌گاه‌که> گشتاسپ ـ پس‌از بازنموداری (=ارائه، نشان دادن) داستان‌وار و بسیارگونه وخشوری (= پیامبری) و مینوسرشتی که به گواهی سه امشاسپند ابر گفتار یعنی بهمن، اردیبهشت و آذر برزین مهر، که به تجلی مادی به گشتاسپ و انجمن بارگاهیان آشکار شدند ، دیده شد ـ دین را از زردشت پذیرفت ، <پیداست>.

۲۵

دربارهٔ آنچه از پیش، از نیکی زردشت (=به سبب نیکی زردشت) دیده شد <و اینکه> چگونه او به نموداری (=هدایت) از اورمزد <دین را> به جهانیان نمود

۱ـ که در ده سالگی <دین> «میدیوماه» «در نیستان بیشه»، (۱) که جای خوک و گراز است، <به‌دین> گرود. ۲ـ و دربیست سالگی کوی پسر کندا(۲) (؟) بگرود. ۳ـ در سی سالگی <دین> هیونان(۳) به شهرهای ایران رسند ، و آن نژاده‌ترین (=اصیل‌ترین) کویها را برده گیرند . ٤ـ در چهل سالگی «وهونیم اوروشتاران» (٤) زاید . ٥ـ در چهل و هفت سالگی <دین> ، زردشت درگذرد درحالی‌که اورا هفتاد و هفت سال و چهل روز باشد در ماه اردیبهشت روز خور (روزیازدهم) <که باحساب> هشت ماه و هیزه (=کبیسه) به ماه دی روز خور برده شده است(٥). که مراسم یزش همچنان در اردیبهشت ماه است. ٦ـ در شصت و سه سالگی فرشوشتر (٦) درگذرد ۷ـ <و> در شصت و چهار جاماسپ، که پس‌از زردشت موبدان موبد بود. ۹ـ در هفتاد و سه سالگی «هنگ اوروش»(۷) پسر جاماسپ <درگذرد> ۱۰ـ درهشتاد سالگی «آسموخونت»(۸). ۱۰ـ در هشتاد سالگی «ویش‌با» (؟)ـ که اخت جادوگر نیز خوانده شود ـ شش <تن> از دینوران (=دینداران) بزرگ را بکشد که است: دو دختر زردشت که نامشان «فرین» و «سریت» است و «اهلوستود» میدیوماه و سه <تن> دیگر که در دین مشهورند(۹). ۱۱ـ در یکصد سالگی از «وهونیم» ، که در چهل سالگی

دیـن زاده شد، «سین» (۱۰) زایـد و در دویست سالگی <دین> درگـذرد بـا <داشتن> صد شاگرد . ۱۲ـ در سیصد سالگـی <دین> در روز شبی (۱۰) (=تاریکی، کسوف (؟)) باشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد .

۲۶

دربارهٔ سه قانون که زردشت به برتری آموخت (= تعلیم داد)

۱ـ نخست این <که> : به «مجادلهٔ ناراست نزد کسان مروید!» ۲ـ دوم اگر با شما به ستم رفتار کنند دادگری پیش گیرید . ۳ـ سوم خویدوده کنید ، که برای ادامه نسل پاک بهترین کـارهای زندگان است و عـامل نیکـ زایـی فرزندان است(۱) (؟) .

۲۷

دربارهٔ پنج خوی آسرونان (=پیشوایان دینی) و ده اندرز که همهٔ اندرزهای دین بدان پیوسته است(۱)

آن پنج خو:

۱ـ نخست بی‌گناهی.

۲ـ دوم، گزینش میان اندیشه‌ها، گفتارها، کردارها <که> اساساً شناخت نابودی از بقاست، چون <شناخت> خرفستران (= جانداران زیانکار) از گوسپندان. و دهش <شایسته> از دهش <ناشایست> (۲) که <شناخت> پرهیزکاران شایسته از گناهکاران ناشایست است.

۳ـ سوم، دستور داری (=بزرگداشت دستور)، یعنی آنچه داناترین و راستگوترین رد (=پیشوای دینی) به دانایی، بیاموزد (=تعلیم دهد) به‌راستی فرا گیرد.

۴ـ چهارم، یزش (=پرستش، عبادت). که ستایش اورمزد شناختن <و> اندیشیدن <او> است به عنوان اصل همه نیکی ، آفرینندگی <و> خدایی (=قدرت)، معترف بودن به دین او وکستی، نشان دینش را بسته داشتن است. یزش روشنان (=ثوابت) تکریم آنهاست(۳)(؟). یزش چهار مادران، که آتش آب و زمین وباد(۴) است،ـ که آفریدگان مادی از آن ساخته شده است ـ پاک <و> پاکیزه از مردار و دشتان (=ناپاکی زنانه) و گند و دیگر آلودگیها داشتن است، تا باشد که چهره‌ها که از آنها ساخته شوند، درست چهرتر، خوشبوتر، و پاکتر و کم‌عیب‌تر باشند. یزش مردم، رادی بردانش و خواسته (=مال) است. یزش گوسپندان علف <دادن> و کم‌آزاری و پیمانداری (=اندازه نگهداشتن)

است. یزش گیاهان، کشت پزاندن (=کاشته را به بر رسانیدن) وبرای خوردن افراد شایسته آماده کردن است. یزش همه ایزدان ستودنی، روشنان (=آفریده‌های اورمزدی) <و> آفریدگان مادی، به‌سزا ستاییدن و با دشمن آنان جنگیدن است. که ستایش درست به‌ذکر درست دین شاید (=ممکن است). یزش هرکس پیشه خودرا- چندان که ممکن است - وظیفه <خودرا> کم‌گناه‌تر روا داشتن.

۵- پنجم، از روی میل(۵)، شبانروز با دروج خود جنگیدن و درازی زندگی (=در طول عمر) از اعتراف به‌دین برنگشتن و وظیفه را از دست نهشتن است.

آن ده اندرز:

٦- نخست، برای لزوم نیکنامی سالار، آموزگار، رد (=رئیس،سرور) وپدر خویش، به‌نیکنامی رفتار کردن.

۷- دوم، برای بدنام‌نبودن سالاران از بدنامی سخت دوربودن.

۸- سوم، برای چوب نزدن و برای آزار ندیدن از آموزگار خود - با آن چوب دراز- بدان‌چه از آموزگار خویش، نشنیده است، بدان <اورا> بدنام نکردن.

۹- چهارم، برای ندزدیدن شهرت از پرهیزگاران، آنچه از آموزگار خویش آموخت، به‌رادی به شایستگان بازسپردن.

۱۰- پنجم، برای رواج دین، مزد ثوابکاران <و> کیفر گناهکاران را به داد نهادن.

۱۱- ششم، برای جای‌دادن پرهیزگاری ایزدان در خانهٔ خویش، راه نیکان را به‌خانه گشاده داشتن.

۱۲- هفتم، دروغ را ناآگاهانه در یاد(٦) رشد ندادن، با نیکان‌کین نداشتن و به‌توبه‌ناکردن از گناه، اصرار نورزیدن است.

۱۳- هشتم، برای بریدن دروغ از یاد، کین را از اندیشه دورکردن و از گناه به‌سرعت توبه‌کردن.

۱٤- نهم، پیشروی وپسروی دین‌را بشناختن است. پیشروی<یعنی> دین را در پیش فراز داشتن وکار وبهر بدان خواستن. پسروی <این که> اگر بلایی به‌دین رسد، دین را بازپس داشتن و تن را به‌عنوان سپر دین داشتن.

۱۵- دهم، برای فرمانبرداری، نسبت به‌خدای (=فرمانروا) و رد(=رئیس) و دستور دینی فرمانبردار بودن.

۲۸

دربارهٔ سه‌بخش دین (=کتاب اوستا) که کلی و میانه و مشروح است که تقسیم آن همانند و همسان اهونور است، که خود نشان نسکهاست

۱ـ نخست «اهونور» به سه «پیمان» بخش شد که در دیگر در(=باب) نمود (=نشان داد). به‌همین سان گاهان را نیز سه <بخش> است که سه گاه، چهارگاه و پنج گاه است (۱). همچنین نسکها را نیز سه <بخش> است که گاهانی و هادمانسری و دادی(۲) خوانده شود. ۲ـ و پس اهونور به‌شش بخش شد که نیم‌گاه خوانند. همچنین گاهان را نیز شش <بخش> است که خوانده شود: «اهونودگاه» و «اشتودگاه» و«سپندرمدگاه» و «وهوخشترگاه» و «وهیشتو-اشتگاه» و <هفت یسن> (۳). همچنین نسکهارا نیزشش <بخش> است چنان که گاهان را دو <بخش> که خوانده شود: یکی «گاهان گاهانی» که یشت است، یکی دیگرگاهان. هادمانسر را نیز دو <بخش> است: یکی «مانسر پردخشگ-آراستار» که «پچین» و «رتوشتائیتی» است و یکی «مانسر پردخشگ به» که هادمانسرهای دیگر است ودادی را نیز دو <بخش> است که یکی «دادجددیو» است ـ که «ویدیوداد» است و یکی «داد زردشت» که دیگر دادهاست. ۳ـ پس به‌بیست و یک بخش شد، همچنان که اهونور را بیست و یک واژه است. و گاهان <نیز> بیست و یک است که اهونور، ستایش اهلوی <و> بهان کرداری است از یانیم‌من تا ایریمن که با هم بیست و یک‌اند. نسکها <نیز> بیست و یک است(٤).

٤ـ پس گاهان به دویست و هشتاد و هشت وچست(=بند؟) بخش شد. نسکها نیز به دویست و هشتاد و هشت رسته که هر رسته‌ای دری (=بابی)

برده است (=هر رسته‌ای در باب موضوعی است). دربارهٔ چندی و چونی آن به عنوان مثال نموده می‌شود (=نشان داده می‌شود) مانند: «پیکار ردستان» که قانونهای پیکار (=نزاع) از آن پیداست. «زخمستان» که دیهٔ زخم از آن پیداست. و «ستورستان» که گناه و میزان دیهٔ زخم برستوران و گوسپندان از آن پیداست. «ارتشتاران» که <قانون> کارزار از آن پیداست. «فشوش‌هورستان» که آیین مالکیت و نگهداری گوسپند ازآن پیداست. «دانه کارستان» که <آیین> برزیگری از آن پیداست و «ورستان» که <آیین> ور و پساخت از آن پیداست. دیگر به همین‌گونه(۵) ...

۵ـ پس گاهان به یکهزار و شانزده گاه بخش شد و نسکها به هزار و یک فرگرد. که هادخت(٦) رد نسکهاست و ایریمن(۷)، که برترین سخن دربارهٔ رستاخیز است، رد فرگردهاست و بر دیگر فرگردها آن‌گونه گرد آمد که هزار- گلیم(۸)(؟) غله و علف بسته را. اگر روی آن هزار، یک <گلیم> بزرگ بگذارند که همه را از تگرگ و باران و آن باد گرم و سرد نگهدارد.

٦ـ و پس گاهان به‌ششهزار و ششصد و شصت و شش واژه بخش شد و بر نسکها همگی نیز ششهزار و ششصد وشصت وشش دادستان (=حکم) بریده است. ششهزار و ششصد و شصت و شش واژه در گاهان نمودار<ی> است از آمدن پتیاره (=اهریمن) برآفرینش تا به‌فرجام شش هزاره. هر هزاره‌ای ده سده، که <برروی‌هم> شصت سده باشد، و هر سده‌ای ده دهه، که در آن سرما وتنگی سخت باشد، <برروی‌هم> ششصد دهه باشد. و هر دهه‌ای ده سال که <بر روی‌هم> ششهزار سال باشد(۹).

شش واژه نخست گاهان نمودار شش هزاره است و پس شصت، آن شصت سده وپس ششصد، آن ششصد دهه و پس ششهزار، آن ششهزار سال را. ۷ـ ایریمن که انباز اردیبهشت(۱۰) درسر (=پایان) گاهان است <نمودار> آن پنجاه و هفت سال سوشیانس است و نیز بدین سبب «ایریمن» <و> از «ستایش اهلوی» تا سر (=پایان) «ایریمن یزشی» همه پنجاه وهفت واژه است. چنان‌که «ایریمن» بیست و چهار، «ستایش اهلوی» دوازده و «ایریمن یزشی» بیست و یک. همه <با هم> پنجاه و هفت <واژه> است(۱۱).

به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جمان

۲۹

دربارهٔ ساخت (=ترکیب) مردمان از تن، جان و روان

۱ـ که تن، که سازندگان آن گوشت، و استخوان و پی <و> دیگر... اند همانند است به خانه که ساختش (=ترکیبش) از گل و سنگ و چوب <و> دیگر... است.

۲ـ فروهر(۱) رویاننده که دست <و> پای برویاند و نری و مادگی پدید آورد و رگ و پی را بسازد و استخوانها را به‌هم پیوند دهد و راه گذر پدید آورد، که در و روزن گشاید <همانند است> به‌بنا که خانه سازد.

۳ـ و جان، که تن را زنده دارد ، همانند است به آتش انــدر گنبد ، که بر آتش<ـگاه> نشانند ٤ـ از این روی که آتش جای بر آتشگاه <دارد> و به همه‌سوی گرمی برساند، روشنی و فروغ به‌در بیفگند، در سرایها دیده شود و خود باخورش زیست کند، اگر از خورش دور ماند ، نزار <و> ناتوان شود . نخست اطراف گنبدها سرد شوند، هنگامی که کاملا سرد شد، همه گنبد سرد شود. آن نور و روشنایی که دیده می‌شد، نیز ناپیدا شود، همین‌گونه گوهر جان روشنی و گرمی است، جای آن در دل است، چنان که آتش را <جای> برآتشگاه است، و خون را در رگها گداخته، همه تن را گرم دارد. نور <و> فروغ را بالا برد، به دو روزن (=سوراخ) که برسر است ـ که خود چشمان‌انــد ـ بیفگند. بینایی چشمان، بویایی بینی‌ها و شنوایی گوشها و مزه‌گری (=چشایی) دهان و بساوایی (=لامسه) تنها و جنبش قــالب از این چهــر (=سرشت) است(۲).

۵ـ برقراری <موجود>زنده به وسیله خورشها، آب <و> آتش، که اندر تن به‌اندازه گذارده شده است، بدان شیوه <و> نشان است که دیگی برای ساختن خوراک، که خورش و آب در آن <و> روی آتش نهاده و آتش بیرون آب درون را گرم کند تا خورش به پیمان (=قوام) رسد. و آنچه شایسته است از دیگ بیرون‌گرفته شود، ٦ـ چه شکم همانند دیگی است که خورش وآب درون <خود> دارد. به وسیله آتش جانی به‌آیین گرم شود. هنگامی که به‌حد خویش آمد، به وسیله نیروی ذاتی آنچه روشن زورمند است بـه دل کشیده شود <و> از دل به‌شاهرگ. به‌وسیله خون <آن‌را> به سر و دیگر <اندامهای> تن روان کند و بر مغز سر افزون‌تر باشد. بینایی چشمها و دیگر حواس از اوست. دست وپای نیز از آن زور پذیرند و آنچه غیرلازم است به زور سپوزایی (=دفع) به‌بیرون رانده شود. سرانجام فرازگذشتن (=مردن) جان، نخوردن اخو(۳)(=وجود؟) نزاری آتش جانی، سردشدن دست و پای و برخاستن از دل و سردبودن همه‌تن، از میان رفتن روشنایی چشمها، همانند سردشدن آتش است(٤).

۷ـ و سپاهبد روان است، که خدای (=فرمانروا) و نظم‌دهندهٔ تن است، که بر آن رد است. جایگاه در او دارد. همانند است به افروزندهٔ آتش که مراقبت، پاک و درست داشتن گنبد و برافروختن آتش در وظیفه اوست.

۸ـ و آن هنگام که تن خفته است، روان بیرون شود. باشد که نزدیک <و> باشد که دور برود. اشیاء را بنگرد (=نگاه کند)، به‌هنگام بیداری دوباره در تن رود، مانند آن هنگام که وظیفهٔ آتش افروزنده، نـزدیک ایستادن به‌آتش افروخته است. هنگامی که آتش را نهفت <و> در گنبد را بست باشد که نزدیک <و>باشد که دور برود. ۹ـ اما چون که آتش آفریدهٔ مادی <و> گنبد ساخت جهانیان و آتش افروزنده مردم و جان مینو، تن آفریدهٔ دادار <و> نظم‌دهنـدهٔ تن روان مینوی است، از هر حیث بخشها، ویژگیها<ی آنها را> مجسم کردن و نیز به وسیله دانش ناقص به استدلال‌طلبان نشان دادن، ممکن نیست. ۱۰ـ اما مینو را به‌جهانیان به دلیل و قیاس و همانندی و نشانه شاید ـ چنان که شاید بودن ـ نشان دادن(۵). ۱۱ـ چنان که مردی در سرزمین هندویان کرگدنی یک شاخ دید، او را گرفتن و به‌ایرانشهر (=کشور ایران) آوردن، نتوانست. بـرای نشان دادن او به‌ایرانشهریان (= مردم ایران) بردیوار (٦)(؟) اورا به‌پیکرنیک، همان‌سان <که بود> بنگارد (=نقاشی کرد).

۳۰

دربارهٔ ساخت (=ترکیب) مردمان(۱)

۱ـ که همانندی مردان (=مردمان) چون سپهر آسمانی گردان است، که <آنرا> چهار میخ، که هر میخی را سه اختر است، چه ساخت همه مردمان اصلا به‌وسیله چهار <نیرو> است، که تنی و جانی، <دانشی> و روانی است(۲). ۲ـ هریکی <از این چهار نیرو> را سه بخش است.

۳ـ تنی سه که: «تنی گردی» (=جسمانی، مادی) و «آبی» و «بادی» است.

٤ـ تنی‌گردی به‌وسیله هفت لایه(۳) کامل شد که اندرونی‌ترین آن مغز، پیرامون مغز، استخوان، و پیرامون استخوان، گوشت، و پیرامون گوشت، پی، و پیرامون پی، رگ، و پیرامون رگ، پوست، پیرامون پوست موی است.

٥ـ و مغز به ماه نیازمند شد، که دشمن او ماه اباختری است، که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن، به‌سبب سرشت درست، مغزها را افزون کند، ماه اباختری تباه گرداند. در میان اباختران (=سیارات) اندرونی‌ترین (=داخلی‌ترین) لایه را دارد.

٦ـ بالای ماه، تیر و جای او براستخوان است. ۷ـ و بالای تیر، ناهید و جای او بر گوشت است. ۸ـ بالای ناهید، مهر و جای او بر پی است. ۹ـ وبالای مهر، بهرام وجای او بر رگ خونی است. ۱۰ـ بالای بهرام، اورمزد و جای او بر پوست است <که> زیباکننده تنها است. ۱۱ـ بالای اورمزد، کیوان و جای او برموی است. ۱۲ـ نگاره (=تصویر) آن این است:

کیوان: موی
اورمزد: پوست
بهرام: رگ و پی

مهر: پی، رگ
ناهید: گوشت، استخوان
تیر: استخوان، گوشت
ماه: مغز، استخوان
استخوان: گوشت
گوشت: استخوان
پی: رگ
رگ: پی
پوست: موی
موی(٤)

۱۳ــ گردش ماه در یک ماه، تیر در سه ماه، ناهید در ششماه و نیم، مهر در یک سال، بهرام در یک سال و نیم، اورمزد در دوازده سال، کیوان در سی سال است.

١٤ــ در تن اساساً چهار آب (=مایع) است که خون و بلغم و زردآب و سوداست.

۱۵ــ گوهر (= سرشت) خون، گرم، و مرطوب و رنگ آن سرخ و مزه‌اش شیرین و جای آن در جگر است. بلغم، سرد، مرطوب و سفیدرنگ، شورمزه و جای آن در شش است. زردآب، گرم، خشک و سرخ رنگ به زردی گشته (=متمایل به‌زردی) و مزهٔ آن تلخ و جای آن در زهره است. و سودا، سرد، خشک و رنگ آن سیاه و مزه‌اش ترش و جای آن در سپرز است.

١٦ــ پیش‌از آمیزه‌ها (=اخلاط)، خون به جگر رود، و پس، اندر جوشش، کوب (=تپش، ضربه) به‌دل افگند، شش <آن را> چیند (=جذب کند) و به بلغم بگرداند (=درآورد، تغییر دهد)، پس زهره ــ آن که باریک و تیز است، و بالای جگر قرار دارد ــ <آن را> برآهنجد (=بالا کشد) و <این> زردآب باشد. پیوسته دهان گشاده دارد، زردآب را برشکم ریزد تا خورش را بگوارد (=هضم کند). سپس ستبری (=زوائد) که باز ماند، به سپرز فرو انداخته شود. <و این> سودا باشد(٥).

۱۷ــ پس از این هر چهار آمیزه (=خلط)، تخمه‌ها که جای <آنان> در اوج سر، درون مغز است. به‌وسیله آن رگ، که در پشت است، بالا رود، زور ناشی از چهار خلط را به‌اندازه، دوباره به‌سوی جگر کشد. زور را از همه پیکر <و> تن برچیند (=جذب کند، به‌خود کشد)، در چهره استوار کند <و> به

شکل تخم فراز ریخته شود. زایش و هستی مردمان از آن باشد(٦).

۱۸ـ آن چهار آمیزه (=خلط) جداچهرهٔ (=مغایر) جداکار (=دارای وظیفه جدا ازهم) به چهار طبقه مردم <همانندند> که: آموزگار، آسرون (=روحانی). زننده (=کشنده)، ارتشتار. و پرورش دهنده، کشاورز. پرستار (= نگهدارنده) پیشه‌ور است.

۱۹ـ تخمه برایشان (=چهار آمیزه) مانند شهریار بر چهار طبقه است.

۲۰ـ از این روی فرمانروایان پشت آزادگان خوانده می‌شوند که همچنان که تخمه از همه تن نیرویی به‌خویش کشد و با فراز ریختن <آن> کالبد و نمادی همانند از آن داشته شود، همان‌گونه. همگان، هرکس که به‌راه ایزد است، کردار مورد علاقه فرمانروایان را انجام دهند.

۲۱ـ باد (=نفس) را جای در دل است، چنان که ذاتاً نه‌گرم است <و> نه‌سرد، به‌وسیله آتش درون دل که سردی و رطوبت شش با آن آمیخته است، همان‌گونه به‌اندازه گرم شود، و همه تن را گرم دارد. چهار ابزار تن نیز همچنان به‌وسیله او فراز روند. همچنان که آب جاری به‌وسیله باد. هنگامی که <نفس> به‌وسیله تابش آتش دل، بیش از اندازه گرم شود، به وسیله نیروی برآهنج (=بازدم با دمش به‌بیرون تازد و از فروهر اندروای (=فضا) خنکی پذیرد و به‌وسیله فرودآهنج (=دم) دوباره به دل رود. با پذیرفتن <و> سپردن نیروی متناسب، باد پرورنده تن را زنده دارد.

۲۲ـ جانی سه است: جان، بوی، فروهر(۷).

۲۳ـ و جان روشن، گرم و هم‌سرشت (=اصل) آتش است. نخست با تخم، که آتش تخمه (=از اصل آتش) است، در جای رود، ماه چهارم با تافتن به‌کالبد تن آشکار شود. نخست چشمان نگاشته شود (=نقش گرد) و روشنی آتشین(۸) <آن> خود به‌وسیله چشمان پدید آورده شود. پس <به‌سبب> آفرینش کامل سر در اوج مغز جای گیرد. دوم به شکل آتش در دل رود، و آنجا جایگاه اصلی اوست . سوم از همین بخش (= دل) به پیکر آتش به شکم فرو رود ، آنجا جایی بگیرد و هم‌بندی (=ارتباط) هر سه را (=آن که در مغز است، آن که در دل است و آنکه در شکم است) نظم دهد. زیرا که نخست خوردنیها <و> آشامیدنیها ـ زنده نگهدارنده جانها ـ درون شکم رود، با پیکار خرداد وامرداد آتش بیفروزد. ازآنجا فروغ به دل رود <و> آتش درون دل را نیرومند کند و آنگاه از دل باد گرم یک چهره (=دارای سرشت واحد) به <شکل> سه آتش در تن جای دارد.

۲۴ـ وظیفه ایشان جداگانه پیداست: ۲۵ـ چه از آن که در مغز سر است، حواس منشعب شوند که: بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی و بساوایی هستند. ۲۶ـ و کار اصلی آن <آتش>دل، باد بر آهنج وفرود آهنج (=بازدم و دم) را به وسیله آتش بزرگ، گرم کردن است. که جنبش همهٔ تنها همانا از این نیرو است. ۲۷ـ و آن <آتش> که در شکم است، به چهار روز بخش شد که: آهنجا (=جذب‌کننده) و گیرا (=ماسکه) و گوارا (=هضم‌کننده) و سپوزا (=دفع‌کننده) است.

۲۸ـزور آهنجا (=نیروی جذب‌کننده) که خوردنیها <و> آشامیدنیها را به‌شکم و جای خود کشد، به‌کار فرمان (=کارفرما، ناظر) همانند است که ابزار (=ادویه)، گوشت، خوردنیها را بخرد <و> به‌خانه فرستد.

۲۹ـ وگیرا (=ماسکه) که سوراخ شکم را گرم کند و آب روشن زورمند را برچیند (=جذب کند) و به چهار بخش کند و خون به‌جگر و بلغم به شش و زردآب به زهره و سودا به‌سپرز فرستد، به‌تقسیم کننده خوراک(۹) <همانند است>.

۳۰ـ سپوزا به جاروب(۱۰) <همانند است>.

۳۱ـ و این سه آتش، آن که درسر است، آسرون سرشت (=روحانی طبع) و آذرفرنبغ او را یارتر است. آن که در دل است، ارتشتار سرشت و آذرگشنسب او را یارتر است وآن‌که در شکم است، کشاورز سرشت و آذر برزین‌مهر او را یارتر است.

۳۲ـ بوی درون جان آمیخته است و حس تشخیص جان بیشتر از بوی است <و نیز> همراه نیروی روان تنی است (=یعنی جان، بوی و روان‌تنی هرسه با یکدیگر همراه هستند). هنگامی که تن را خواب گیرد، جان در تن است، روان بیرون <تن> و بوی میان ایشان پیامبری کند و آگاهی از روان پذیرد وبه‌جان نماید (=نشان دهد). جان به هوش، <که> نگهدارنده است، بسپارد وسرانجام که تن گذرد (=بمیرد)، به سبب سرشت آتشی، هنگامی که از زمین به‌مینو رود، نخست به آتش آمیزد و آن سه‌روز پس از مرگ در نزدیک تن ایستاده <و> به‌کالبد تن، همی نگرد <و> برآن گرید. هنگامی که سگ و پرنده پیش روند و بخواهند تن را پاره کنند، بترسد چنان که میش از گرگ، و با سگ و پرنده مجادله کند که: «این پیکر مرا مخورید! که اورمزد سرانجام نیز <آن را> در تن پسین (=رستاخیز) از من بازگیرد.»

۳۳ـ شب سوم، در بامداد، روان تن گناهکار، هنگامی که <بابوی> از

یکدیگر جدا شوند، روان با بوی پیکار کند (=نزاع کند) که: «تو که بوی <هستی> به‌آن جهان بالا بروی، اما مرا این‌جا رها کنی. ۳۴ـ اگر پرهیزگار است <بوی> همراه روان، از ایزدان مزد اعمال خواهد، مانند رایزن <و> مشاور که در فرجام نبرد، با سپهبد به درگاه شهریار رود و پاداش مشورت نیک <خویش را> بیابد.

۳۵ـ فروهر بالاننده با تخم در جای رود و در همان گام از تخمی (=حالت تخم بودن) به آمیزگی (= اتحاد تخمه نر و ماده) و از آمیزگی به‌پرخونی گردانیده شود(۱۱). و پس چشم و دیگر اندامها نگارده شود و پس دارای تیره پشت شود. از پشت (=ستون فقرات)، پهلو (=دنده) فراز رویاند مانند رویش جوانه‌ها از درخت و پس‌اندامهای درونی شکم کودک را برای وظیفه آشکار گرداند و پس دست، پای، انگشتان برویاند و مغز از سر تا به‌انگشتان روان شوند مانند برف یخزده(۱۲) <که روان شود>(؟) پس مژه، ابرو <و> موی نگارد. کار او (=فروهر) اساساً سه است: «رویانیدن، افزودن، پاییدن (= نگهداری کردن).»

رویانیدن چنان است که دست و پای <و> دیگر اندامهای حرکتی(۱۳) را به‌وسیله رویش، پدید آورد. افزودن آن است که آن اندازه همی افزاید تا به‌حد کمال <رسد>. پاییدن آن است که <اندامها را> به‌استواری در حد <و> جای خویش نگهدارد.

۳۶ـ دانشی سه: ویر (=درک، دریافت)، خواهد، هوش، پاید (=نگهدارد) و خرد، گزیند (=انتخاب کند).

۳۷ـ روانی سه که : روان اندر تن، روان بیرون <از تن>، روان اندر جهان مینویان است. ۳۸ـ روان تنی، که تن نیز خوانده شود ـ زیرا خود مینوی تن است ـ مانند سپهبد است که به رزم دشمنان فرستاده شود و وظیفهٔ او مرتب داشتن همهٔ نیروهای سپاه است و این (=روان‌تنی) است که اندیشد و گوید و آرزو کند. باشد که به‌سبب نیکی ثواب و باشد که به‌سبب بدی ناثواب <اندیشد و گوید و آرزو کند>، و این است که به نیک‌کرداری پاداش و به بدکرداری پادافراه مینوی به‌همان اندازه باز نماید. و منشأ آن به‌دوسبب دانشمند و توانابودن است. و او که دانش <و> توان را با دلیل به‌کار نبرد یا او را قصد پرسش بود و نخواست، درباروی (=حصار) بی‌دینی رفت که بزرگترین راهبر به‌سوی دوزخ است(۱۴).

۳۹ـ مثال این در دین نشان داده شود که: «آن مردم کم‌خرد را، <کم‌>

خردی خود بدترین <چیز> است و خرسندی به این کم‌خردی نیز راهبری به‌سوی دوزخ است. این نیز که از دژدانایی که ناشی از دژآگاهی است بیشتر مردم گناهکار باشند و دوزخی، چه کسی که تا کنون مرده است و چه کسانی که از این پس بمیرند.»

۴۰- دروغ (=اهریمن) ایشان را به دو سبب فریب دهد و از آن خویش کند. یکی به‌سبب آرزو، که رهاکردن سرشت و گرفتن شادی اندک آمیخته با گناه جهان مادی است - که گناه روان است - دیگر به پرهیزگاری خویشتن را از نبرد دورنگهداشتن- که یاری نکردن با رزم‌آوران‌است-. سرشت،به‌سبب برآوردن کامل آرزوها <و> به‌خاطر آن چه کند محکوم به‌نابودی آفریدگان است. به‌سبب رفتار پرهیزگارانه نیز محکوم به‌یاری نکردن با همنژادان(۱۵) .

۴۱- کسی که به‌وسیله او (=سرشت) پاداش یابد، نیر او را به‌دو سبب سپاس <گزارد>، نخست به‌وسیله درست‌اندیشی و با سرشت بردبارانه، آز، شهوت، خشم و کین درون سرشت خویش را نابودکردن و انجام‌ندادن <آنچه> سزاوار نیست. دوم به‌وسیله کوشش (=با جدیت) افزایش‌دادن آفریدگان نیک وستودن پرهیزگاران. هرکس هنگامی که از زمانه گذرا فراز رود (= درگذرد، بمیرد): ۴۲- اگر پرهیزگار است، بخت (=نصیب، بهره) او پیروزی است، به همراه اوهمه هم‌سرشتان مینوچهر فرازروند. ۴۳- پس<برای>آمارستوش(۱۶) (=سه شب نخستین پس از مرگ) نریوسنگ فرشته بیاید، جان، بوی، فروهر و روان را، که استوبهاد - <یعنی> وای بدتر - <و> دیگر مرگ‌آوران فراز آشفتند <و> از هم زوری بپراگندند (=از یکدیگر جدا کردند) ، دوباره یکی سازد (=به‌هم پیوندد) و چهره و آیینه (=عرض و جوهر) را بیاراید و درنیکی که به روان رسد، همگی شریک باشند و از یکدیگر نیرو و شادی پذیرند. ۴۴- و اگر گناهکار است، جان، بوی فروهر و روان اندر راه و روان نگهدارنده همگی از او بازگردند (= دورشوند). آن روان‌تنی به‌پشیمانی، تنها به دوزخ رود ، چنان که حیران ایستند دشمنان(۱۷)(؟).

۴۵- روان اندر راه مینو است، که خوب و پاک سرشت است. در برابر تن آن‌گونه ترتیب یافته است که، چنان که تن را آرزوست که خوراک خورد و جامه پوشد، آن روان را آرزوست که به وسیله تن خوراک به گرسنگان، جامه به برهنگان، به راستی ببخشد <و> بدهد. چنان‌که تن را آرزوست که با میل در شبانروز بخوابد، آن روان را آرزوست که به‌وسیلهٔ تن شبانروز خرد پرهیزگاران را خواهند (= خواستار باشند، جستجو کنند) .

۴۶ـ هنگامی که تن خفته است، روان اندر تن، بیرون شود. روان اندر راه او را فراز بیند که او را رنجیده و دل‌گران به‌گناه مرتکب شده سرزنش کند و با اندرز نیک به‌او آن راه راست پاک را در هر کاری که در انجمن به‌تن او خواهد آمد، نماید (=نشان دهد).

۴۷ـ روان اندر راه که درپیش فراز رود، پیش‌از تن به‌انجمن برسد. هنگامی که ارزانیان (=شایستگان) برای‌خواهش (=پرسش) پیش روند، روان اندر راه به روان اندر تن اندرز گوید که: «نخست <به> گاهان پاسخ‌گویی و مگوی آن چه ناگاهانی آموختی.» ۴۸ـ و اگر آن تن نیک اندیشد و گوید و کند، روان اندر راه را از این نیک‌اندیشی، نیک گفتاری و نیک کرداری جامه‌ای پوشانده شود و از سوی نیمروز (=سمت جنوب) فراز رود، به‌بالا رود و برتن‌آفرین کند. اگر آن <تن> بداندیشد، گوید <و> کند از این بداندیشی و بدگفتاری و بد ـ کرداری، آن‌گاه او را جامه‌ای تاریک پوشانده شود <و> از نیمهٔ اباختر فراز رود، در تاریکی فرو شود و برتن نفرین کند(۱۸).

۴۹ـ روان که آن‌جا نگهدار و گنجور ثواب است، به دوازده پیکر (=شکل) و نمادبخش شود که مردپیکر و کنیزپیکر و آب پیکر و گیاه پیکر ... است.

۵۰ـ از این‌رو آفریدگان گیتی هفت‌اند، که ایشان را دوازده بخش است، برای سپاسگزاری دوازده آفریدهٔ نیک، ثوابی که از این تن بباشد، این نمادهای (=نشانه‌های) مینوی پاییدن (=حفظ) آن را بپذیرند و نگاه دارند.

۵۱ـ دشمن این روان، دروغی مینوی است که با دوازده پیکر در دوزخ حرکت می‌کنند <و آن> بزه (=گناه) که از آزار آفریدگان نیک باشد، بپذیرند (= برعهده دارند) <و> مخالف آن دوازده مینوی نیک‌اند. مانند مرد بدسرشت، و زن جهی (=روسپی) و زیانکاران نر و ماده. دشمن آتش، دروج‌سوزان اباختری و بادگنده (نامطبوع، متعفن). دیگر ویرانگران : برابر (= عوض ، در مقابل) فلزپیکر و سنگ <پیکر>، بریدن با تیغ و زدن از سنگ است. برابر زمین پیکر، خانه در دوزخ است، که‌مانند زندان است. برابر کوه‌پیکر، سنگینی و گرانی برروان (=بالاروندگان(؟)) است. برابر آب پیکر <و> گیاه پیکر، آن بدترین خوردنیها و آشامیدنیهاست که همانند خوراکهای لجن(۱۹) است که به چرک تن(۲۰) همانند است.

۵۲ـ هنگامی که تن گذشت (=مرد) شب سوم، در بامداد، آن پرهیزگار را نخست بادپیکر از نیمروز (=جنوب)، سوی روشنان، به‌مانند خوشبوی‌ترین

باد به‌پذیره (= استقبال) آید. آن باد نوید دهندهٔ(۲۰) شادی‌است که مژدهٔ بهشتی دارد. پس آب پیکر و گیاه پیکر همانند بوستان آبدار، پرنهال، پرشکوفه بایستند که تا روان درآن پیش رود. پس کنیز (=دوشیزه) پیکر و مردپیکر وپس گاوپیکر سپید نر و ماده، پس آتش‌پیکر <بایستد> که تا او را به‌چینود پل بگذراند و تیرگی و تاری دوزخی بزند (=ازمیان ببرد) و همانند کوه بایستند که روان بر او بالا رود وپس فلزپیکر و سنگ‌پیکر همانند تخت طلاکاری‌شده، <و> سرانجام زمین‌پیکر که خود خانهٔ جاودانی او باشد.

۵۳ـ پس این دوازده مینو هنرمندانه(۲۱) به هم ساخته شوند (= باهم ترکیب شوند). ۵۴ـ پیشتر زمین باشد مانند خانهٔ پراتاق روشن که آن را اتاقهای اندرون و بیرون و اشکوب (=طبقه) زیری و زبری <باشد> که به‌طبع سازگارترین و روان را بزرگترین شادی‌بخش <باشد>.

۵۵ـ و پس آب پیکر و گیاه‌پیکر همانند شکل بوستان بایستد، چشمه چشمه در آن جاری <و نیز> از آن جاری شوند. از هرگونه گیاه‌پیکران، گل، بوی، نهال و شکوفه برویند و بار دهند. ۵۶ـ و پیش او، در خانه، آتش‌پیکر بدرخشد و بوی، همیشگی، که از گیاهان خوشبوی است از آن بدمد و سنگ ـ پیکر <و> فلزپیکر به گوهران (=جواهر) تابان بسیار <و> فلزات تغییر یابد که خانه به‌وسیله آنها آراسته و زیبا باشد و جامه‌ها و پیرایه‌های (= زیورها) به صورتهای گوناگون بریده، از این‌گونه در خانه پیدا باشد.

۵۷ـ گوسپندپیکر به‌پنج نوع <و> بسیار گونه تغییر یابد: در زمین، چهارپایان، در آب، ماهی، و در فضا مرغ‌پیکر باشند و به‌آوای خوش روان را شاد دارند.

۵۸ـ و چنان که زندگان را از شیر <و> گوشت شادی است، برای روان از گوسپندپیکران شیر دوشیده شود و روغن و انواع بسیار دیگر از آن باشد، چنانکه گوسپند پیکر را <از آن> ناشادی نیست. و از گوسپند <و> مرغ ـ پیکری به‌گوشت پیکری، ازگوشت پیکری دوباره به‌گوسپند <و> مرغ‌پیکری در تغییرند.

۵۹ـ باد به‌شکل باد، به‌طور طبیعی. در خانه، بوستان، چشمه آبها فراز وزد. از همه سو <بوی خوش> را به‌سوی روان برد.

۶۰ـ مردپیکر به پیکرهای بسیار برروان آشکار باشد، باشد که به‌چهره (=صورت) مهتران مانند پدر بر فرزندان، باشد که به‌زاد میان (=به‌صورت

میان‌سال) مانند برادر با برادران و باشد که به‌راه کودکان مانند پسر<ان> نسبت به پدران، باشد که به‌شکل یاران مانند مشاور هم‌مزد.

۶۱ـ همچنین نیز کنیزپیکر (=دوشیزه شکل) به‌شکل کنیزان (=دوشیزگان) <بر روان آشکار شود>، باشد که مانند مادر، و باشد که مانند خواهر. باشد که مانند دختر، باشد که مانند زن و باشد که چون پرستار <یا> دیگر شادی‌بخشان.

۳۱

دربارهٔ مرد پیکر و کنیز (=دوشیزه) پیکر که به پذیره (=استقبال) روان رسند

۱ـ ازاین‌رو که دوجهان پیوسته(۱) (=لاینقطع) بایکدیگر درکارند، مردان و زنان <نیز> هم‌چنان‌اند، <چه> زایش (=تولد) در گیتی، گذشتن از مینو است و گذشتن از گیتی زایش در مینو است. چنان که از مینو به‌گیتی به‌یاری پدران و مادران همی زاید و از تن مادران از طریق گذر تنگ به بیرون آید، باشد که از جمله مردگان فراز افتد، باشد که طبیعی زاده شود، بی‌حس، ناگویا، و بی‌حرکت و نیازمند به پرورنده. پس او در روزگاران (=در طول زمان) با گرفتن نیروی مادی (=جسمی) بیشتر، قادر به سخن‌گفتن و حرکت‌کردن باشد. سپس از پرورش مادران دوباره به‌آموزگاری پدران سپرده شود و <پس از> رسیدن به جوانی پیشه گزیند <و> کار طبقهٔ خویش در پیش گیرد. به همان گونه نیز هنگامی که از گیتی بگذرد (=بمیرد) هم به‌یاری مرد پیکر <و کنیز پیکر> ـ که خود پدر و مادر روان‌اند ـ شاید که به‌بهشت رسد.

۲ـ سه روز پس از مرگ که روان در بیم است همانند سه روز پیش از زایش است که باد در تن فعال است. ۳ـ روز چهارم کنیزپیکر، روان رابپذیرد. او را به چینود پل ـ که گذر ترسناک بیمگین است ـ چنان بگذراند که مادر در هنگام زایش کودکان را.

۴ـ آن که گناهکار است به دوزخ افتد، همانند مرده‌ای که از تن فرو افتد.

۵ـ آن‌که پرهیزگار است، به‌یاری کنیزپیکر به‌جهان مینویان رود و او را همان کنیزپیکر پرورنده باشد. و سخن مینویان (=زبان مینویی) او رابیاموزد، پس مردپیکر او را شیوه، نشان، آیین و روش ترتیب کار مینوی بیاموزد <و>

پس هنگامی که آموخته و فرهیخته شد، چهار پیشه محدود اصلی را برگزیند که هستند: «آسرونی، ارتشتاری و واستریوشی و پیشه‌وری.»

۳۲

درباره چهار پیشه و دربارهٔ تنگ‌گرفتن فرمانروایی <بر> بدتری

۱ـ چنان که به عنوان مثال در کتابهای مختلف(۱) نشان داده شده است، که آن که او را در گیتی کرداری یا توان نیرویی یا بزرگی‌ای یا وظیفه‌ای، که بدان سزاوار است، <باشد و> آن را با راستی که دارد، پیوند دهد و سزاوار سود گرداند، آنگونه کردار، توان نیرو و بزرگی <و> وظیفه به‌روان او پیوند و او در مینو نیز به‌همان سان باشد. ۲ـ چنان که جم(۲) به‌سبب بازداشتن ترس و تنگی <و> خطر، روانش ستایش شود و برای بازداشتن (= توقف) قحط علف دیوان آفریده و نیز ترس و خطر نهان روش، خوانده شود (= به کمک خواسته شود). ۳ـ هم‌چنین فریدون نیز به سبب بستن اژدهاک (=ضحاک) برای بازایستاندن (=متوقف‌کردن)، آزار ضحاک‌کرداران خوانده شود. ۴ـ و گرشاسپ(۳) <به‌سبب> کشتن راهداران و همهٔ دزدان، برای بازایستاندن آزار دزدکرداران، خوانده شود.

۳۳

۰ ـ دربارهٔ فرشوشتر راد <و> راست

۱ـ گفته شود که ای فرشوشتر! «آنجا تو به‌رادی باید بروی! که رادی تو را در گرزمان (=عرش اعلا) باید <دست> گیرد. چون در گیتی در اندرز بد (=مشاور کل دربار) گشتاسپ بود، به پیدایی از دین (=به‌تصریح دین)، در مینو هم <وظیفه> او «در اندرز بدی» باشد. <درباره> دیگران نیز به‌همین

شیوه و روش است، چنان که کسی در گیتی آبیار بود آن <وظیفه> مینوی او باران کردن است.

پایان نوشت

فرجام یافت به درود (=سلامت)، شادی، رامش. من بندهٔ دین، گوبد شاه، رستم بندار، شاه مردان نوشتم. در فرخ بوم (=سرزمین) کرمان نوشتم <و> فراز هشتم (=باقی گذاشتم). برای فرزند خویش، فریدون، نوشتم تا باشد که دین به را بیاموزد و صد و پنجاه سال بدان کار فرماید. به کام ایزدان باد!

به نام ایزدان و پیروزگری دین به مزدیسنان
گفتار زادسپرم جوان جمان در یک روز

۳٤

دربارهٔ فرشگردکرداری(۱) (=ساختن جهان در آخرالزمان)

۱ــ که در دین آن‌گونه نشان داده شده است که زردشت از اورمزد پرسید که: «موجودات مادی که در زمین درگذشتند در هنگام فرشگرد دوباره تندار (= دارای تن) باشند یا مانند جان(=جاندار(۲))»؟. ۲ــ اومزد گفت که: «دوباره تندار باشند <و> برخیزند.»

۳ــ و زردشت پرسید که: «آن که بگذشت (=بمرد)، سگ و پرنده <تن اورا> ازهم متلاشی کرد و گرگ و کرکس ببرد ، چگونه دوباره به هم رسند؟»
٤ــ اورمزد گفت که: «اگر تو که زردشتی، آن‌گاه که تو را ساختن سبدی چوبین لازم باشد، پس برای تو ساختن آن چگونه آسان‌تر باشد؟ اگر چوب نبود و تا باید آن را ببری و بسازی یا که سبد بود <اما> چوبش از یکدیگر جدا بود و دوباره ساختن لازم بود؟»

٥ــ زردشت گفت که: «اگر <حتی> یک تکه چوب بودی آسان‌تر بودی تا که چوب نبودی. و اگر چوب سبد بودی آسان‌تر بودی تا که سبد نبودی.»
٦ــ اورمزد گفت که: «این آفریدگان را، آن‌گاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند <اما> آشفتند (=متلاشی شدند) دوباره ساختن آسان‌تر است.» ۷ــ زیرا مرا پنج انباردار است، پذیرنده تن درگذشتگان. یکی زمین که نگهدارنده گوشت و استخوان و پی‌مردمان است. یکی آب <که> نگهدار خون

است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است. یکی روشنی <که> پذیرنده آتش است. یکی این باد که جان آفریدگان را در هنگام فرشگرد باز دهد.

۸ـ زمین را برخوانم (=احضار کنم)، از او استخوان و گوشت و پی کیومرث <و> دیگران را خواهم. ۹ـ زمین گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام استخوان و گوشت و پی این است و کدام از آن آن.»

۱۰ـ آب ارنگ را برخوانم، ـ که رود دجله است ـ که: «خون آن مردم مرده را برسان!» ۱۱ـ گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام خون این است و کدام از آن آن.»

۱۲ـ گیاه را برخوانم و ازاو موی تن مردم مرده را خواهم. ۱۳ـ گیاه گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام موی تن این است و کدام ازآن آن.»

۱٤ـ باد را برخوانم، و از او جان مردم مرده را خواهم. ۱۵ـ باد گوید که: «چگونه رسانم» که من ندانم که کدام جان این است و کدام ازآن آن.»

۱٦ـ من که اورمزدم هنگامی که به زمین، آب، گیاه، روشنی، باد باز نگرم، به دانش روشن بدانم، یکی را از دیگری بشناسم. زیرا به‌وسیله دانش کامل و روشن‌اندیشی یکی را از دیگری چنان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک جوی (۳) جاری شوند این که <شیر> کدام مادهٔ من است، آن‌گونه بشناسم که مردی را سی اسب باشد و هر یکی را جامی، که نشانی بر آن است، <تا بداند> که از کدام اسب است، هنگامی که شیر دوخته شد <و> آن سی جام با هم ایستادند (=کنار هم گذاشته شدند)، آنگاه که بخواهد بداند، هرجامی را که برگیرد، نشان جام را بشناسد <و بداند> که شیر> کدام اسب من است.(٤)

۱۷ـ فرشته ایریمن را برفرستم که وظیفه او پایان‌دادن کار است. ۱۸ـ استخوان و خون، موی و روشنی جان کیومرث(۵) و مشی و مشیانی(٦) را برساند. ۱۹ـ پیشتر <از دیگران> استخوان کیومرث را دوباره به هم‌سازم و هم پیوستان او، مشی و مشیانی را، <در> راست و چپ بیافرینم.

۲۰ـ برای من به‌هم ساختن <و> بازآفریدن آسانتر از دوازده آفرینشی است که در آغاز آفریدم. نخست، که آسمان را قراردادم، بدون ستون، بدون نگهدار، که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست. و دوم، که زمین را میان آسمان قرار دادم، که به‌هیچ نیمه نزدیکتر نبود، مانند زردهٔ تخم‌مرغ در میان تخم‌مرغ. و سوم، که خورشید را آفریدم. چهارم، که ماه را آفریدم. پنجم، که در گیاهان انواع رنگ و زیور بیافریدم. ششم، که در گیاه آتش را به ناسوزایی

آفریدم. هفتم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (=دارای محصول)باشند وبه‌خوردن(=به‌مصرف‌خوردن) مردمان‌وگوسپندان رسند...(۷) نهم که در رحم مادگان بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (= برای پرکردن خلاء مردگان، کودک را در رحم مادگان آفریدم) وجدا جدا در آن (=آن بچه درون رحم) رویش پدید آوردم، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دهم که مرغان تندار پردار را در فضا به‌پرواز درآوردم. یازدهم که آب را پای رفتن مانند روند<گان> آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالابرندهٔ آب بارانندهٔ باران است.

۲۱ــ آفرینش آفریدگان، رواج دین، فرشگردکرداری به‌ساختن خانه همانند است. ۲۲ــ همچنان که خانه به‌وسیله سه افزار فرجام پذیرد که: بوم (=پایه)، دیوار و اشکوب (=سقف) است، آن آفرینش آفریدگان، بوم. رواج دین، دیوار. فرشگرد کرداری، اشکوب است. ۲۳ــ هنگامی که مرد بخواهد خانه سازد سه مرد ماهرتر بگزیند یکی برای پی‌ریزی، یکی برای دیوار کشیدن و یکی برای اشکوب ساختن و هریک را جداجدا به‌آن کار <خویش> بایستاند (=مأمور کند) جز با پی‌ریختن، دیوار کشیدن نشاید (=ممکن نیست). ۲٤ــآن‌که فرمان<ساختن> خانه را داد روشن <و> آگاه است که در چه <مدت خانه> به‌پایان رسد ونیز به‌سبب اطمینان به‌مهارت آن سقف‌ساز دل گستاخ (=مطمئن) است که هنگامی که دیوار به پایان آمد،آن که وظیفه او <ساختن> سقف است، سقف را بسازد به همان آسانی که آن دو <تن> به‌کار گمارده شدند(۸)(؟).

۲۵ــ و دیگر فرشگرد کرداری به شب تار همانند بود. هنگامی که شب به پایان رسد، خورشید <از> سه کنارهٔ جهان برآید و <با> بازآمدن به‌جای خویش گردش را پایان دهد. از نو بدرخشد و تیرگی و تاری را نابود کند.

۲٦ــ <نیز فرشگردکرداری> به‌ماه همانند بود که پانزده <شب> در افزایش و پانزده <شب> در کاهش باشد. چون کاملا ناپیدا شد، باز از نو بزاید (=آشکار شود، برآید) <و> با خورشید، شهریار روشنان، در بامداد پیدا باشد. رستاخیز جهان و بازآفرینی، از این طریق روشن می‌شود.

۲۷ــ و به‌سال همانند بود که در بهاران درخت<ان> شکفته باشند در تابستان میوه دهند و در پاییز میوه‌شان پایان یابد. در زمستان خشک و مانند مرده باشند. ۲۸ــ هنگامی که نظم سالیانه‌سپری شود (=دورهٔ دوازده ماهه سال پایان یابد) مهر دوباره به‌جای نخستین آمده ، روز و شب به‌یک اندازه، به‌یک دازا و به‌اندازه آغاز باشند و مرده خیز <نیز> همچنان است که از دار ودرختان

خشک برگ نو روید و شکوفه<ها> شکفته شوند.

۲۹ـ به‌سبب استواری بازآفرینی همه چهره‌ها در پایان به‌آغاز همانند باشند، چنان‌که مردم که هستی آنان ازتخم (=نطفه) است <از نطفه> به‌وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمک است، کمال پایانی <آنها نیز> با همان تخم است.

۳۰ـ در دین آن‌گونه پیداست که: «هنگامی که اهریمن به‌سوی آفرینش تاخت نوع جه دیو (=روسپی) بددین را آن‌گونه انباز داشت که مرد زنجهی را انباغ(۹) (=همسر) باشد آن‌گاه کسی که جه‌دیو بددین را همسر شود، خود جه‌دیو است. <و> خود رأس همه جه‌هاست <و> بزرگترین دشمن مرد پرهیزگار است. ۳۱ـ او (=اهریمن) برای این‌که مادگان را آلوده کند، جه دیو بد دین را جفت شد (=همسر شد)، باهم جفت شدند تا باشد که مادگان را آلوده کند و باشد که به‌سبب آلودگی مادگان نران نیز آلوده شوند و از وظیفه بگردند (= منحرف شوند) (۱۰)»

۳۲ـ پس سپهسالار گزید که خود آز است. و چهار سپاهبد به همکاری او آفریده شد <که> است (=عبارتست از): خشم و زمستان و پیری و خطر همانند خراسان (=مشرق)، خوروران (مغرب) و نیمروز (=جنوب) و اباختر (=شمال).

۳۳ـ آز <به‌عنوان> سپاهبد برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ <او> گرسنگی و تشنگی است. همچنین نیز پیری، شیون، مویه همچنین نیز خطر، افراط و تفریط(۱۱).

۳۴ـ در فرشگرد نخست چارهٔ آز خواسته شود زیرا که سپاهبدسالار است. اهریمن بددین را از او بیشتر از دیگر دروجان (=دیوان) نیرو است. ۳۵ـ نیز در آغاز رواج آفرینش که زروان آن تن‌پوش تاریک و خاکسترگون را برای‌رواج <آفرینش> به‌سوی اهریمن فراز برد، بدین پیمان که: این آن سلاح است که مانند آتش سوزنده است و همه آفریدگان را از آن رنج است، خود گوهر (=اصل، نژاد) آز دارد. هنگامی که زمان نه‌هزار سال به‌پایان آمد، آنچه در آغاز بپذیرفتی که: همه جهان مادی را بر نادوستی (=دشمنی) اورمزد و دوستی خود برانگیزی ـ که خود گروش بریک بنی است، یعنی همان که افزاینده است، نابودکننده <نیز هست> ـ درست به‌پایان نرسانی، آز، با آن سلاح دیگر آن آفرینش تو را بجود (=بخورد) خود <نیز> به‌گرسنگی بمیرد زیرا از آفریدگان اورمزد

خوراک نیابد. مانند وزغی که در آب زنده است و تا هنگامی که آب را آلوده همی کند خود در آن زیست می‌کند و هنگامی که آب از او باز گرفته شود، خشک و مرده باشد.

۳۶ــ و آز (۱۲) بایک چهر برآلودن <آفرینش> توانا نبود . هنگامی که آفریدگان پراکنده شدند ، برای روابودن (= مؤثر بودن) همه زورش در آفرینش، به سه بخش شد که «چهری» «بدون چهر» و «بیرون از چهر» است.

چهری آن که اندر خوردن است کــه جان بــدو بسته است . بــدون چهــر آرزومندی برآمیزش است، که خود ورن (=شهوت) خوانده شود، که با نگاه به بیرون، آن چه که درون است برانگیخته شود و سرشت تن آرزومند شود. بیرون از چهر آرزوی برهرنیکی(۱۳) که بیند یا شنود. ۳۷ــ هرلایه (=بخش) به دو بخش شد. آنکه چهری است گرسنگی و تشنگی، آنکه بدون چهر است ریزا و پذیرا (=دفع و جذب)، آن که بیرون از چهر است به دزدی اندوختن و به‌پستی ندادن است (=دزدی و خست).

۳۸ــ این است که بدی در محاصرهٔ اوست، و سرانجام آشکار است که‌برای چارهٔ نهایی آز، اردیبهشت برای یاری فرشته ایریمن به‌زمین آید و به‌آفریدگان، کم‌سودی گناه سنگین کشتن نوع گوسپند را نشان دهد. این را نیز بفرمایــد (=فرمان دهد) که: «آدمی هستید! این چنین گوسپندکش مباشید! چنان که از پیش تا کنون عملا می‌کشتید»(۱٤).

۳۹ــ هنگامی که نزدیک فرشگردکرداری باشد، نیوشیداران (=پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپندکشی <و> گوشتخواری بگردند (=صرفــنظــر کنند) و یک چهارم نیروی آز کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. تاری و تیرگی به‌تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به‌چهر پوشیــده شود، دانشها روشن‌تر یافته شود. ٤۰ــ آز در تن فرزندان که از ایشان (=مردم زمان فرشگرد) زاده شوند، ناتوان‌تر و تن <آنان> کم‌گندتر و به‌سرشت ایزدان هم‌پیوندتر (=نزدیکــتر) است. با آموزش (=تعلیم) ایــزدان از شیرخــواری بگردند (=صرفــنظر کنند) و نیمه نیروی آز کاسته شود.

٤۱ــ نیز آن زاده‌شدگان به‌سبب نخوردن، خوشبوی، کــم‌تاری (=دارای تاریکی کمتر)، مینوچهر و نازا باشند. ٤۲ــ و پس دیو آز <به‌سبب> نیافتــن نیرو از آفریدگان اورمزد، با اهریمن ــ که او را به‌عنوان سپهسالار تعیین کرد و از نظر آز، در میان آفریدگان رد است ــ مجادله کند که: «مرا سیر و پرکن زیرا از آفریدگــان اورمــزد خوراک زوران (= نیروهــای دیوی) را نیابــم .» ٤۳ــ

به‌فرمان اهریمن خرده دیوان (=دیوهای کوچک) را نابود کند. سرانجام آن چهار سپاهبد بمانند و دیگر دو، که اهریمن و آز است. ٤٤ــ به‌زمین فراز آیند، اورمزد، اهریمن، سروش، آز <برای این که> آن اورمزد اهریمن را بکشد <اما> تا آن‌گاه که آز با اهریمن متحد باشد، چاره نیابد ــ نیز از آن رو که اورمزد آفرینندهٔ همه روشنیهاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش پرهیزگار، متعادل است <یعنی> مینوی تعادل است و افراط و تفریط آز دشمن اوست <اینان> دوش به‌دوش در جنگ‌اند. ٤٥ــ اما چون <اهریمن> با آز متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، دو جدا گوهر (=مغایر) که اورمزد و سروش است و یک همسرشت که‌متحدترین <همدست> او بود، که آز است. هنگامی که یاوری او (=آز) به دشمنی مبدل شد، دشمن (=اورمزد و سروش) پیروز شود.

٤٦ــ پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری مانده سوشیانس زاده شود <برای> به‌انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد. ٤٧ــ دربارهٔ زردشت چنان پیداست که درسی‌سالگی به‌دیدار اورمزد آمد و دین پذیرفت و قانون را رواج داد. در طول پنجاه و هفت سال به‌تدریج دین به‌هفت کشوربیامد. چون دین به‌رواج آمد، دروغ (=اهریمن) ازآشکارگی به‌زیر زمین <گریخت>. به تدریج نیروی ایشان (=دیوان) ناکار (=بی‌اثر) شد. ٤٨ــ هنگامی که آن فرستهٔ (=پیام‌آور) به‌فرجام رسانده، که سوشیانس است، به راهنمایی ایریمن به‌زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی‌سالگی با مینویان دیدار کند داد فرشگرد-کرداری (=قانون زندگی نو) هم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل<دین> به‌هفت کشور برود <و> با رواج کامل <آن>، دروج (=اهریمن) از <میان> آفریدگان نابود شود.(١٥) ٤٩ــ <از> هنگامی که اهریمن به‌سوی آفرینش آمد، <تا>کنون ششهزارسال شمردنی (=غیرکبیسه) است، <که هرسال> از فروردین‌ماه اورمزد روز (=روز یکم) است تا آن‌گاه که دوباره فروردین ماه اورمزد روز شود، که به سپری‌شدن ششهزارسال و هیزگی (=کبیسه) چهارسال مانده است، زیرا هر چهار سال یک روز کبیسه افزوده نشده است و در ششهزارسال چهارسال باشد(١٦). در آن هنگام نشان رستاخیز <آشکار> باشد و سپهر بجنبد، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و درفضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهرهٔ دریاها <و> همهٔ ساکنان زمین تغییر کند. در زمین بسیار جایها چشمه<های> آتش مانند چشمه‌های آب بیرون آیند. ٥٠ــ زیرا که آنچه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود. زیرا آب طبعی دارد که روشن‌کننده

و رویاننده است <اما> آتش سوزنده و بازدارندهٔ تخم است . هنگامی که تخم گیاهان به آب رسد، آنگاه به‌سبب نیروی رویانندگی آن سبز باشد.

۵۱ـ هنگامی که آن آتش در زمین پیدا باشد، آبها کمی‌گیرند (=شروع به نقصان کنند) باران<ها> نیز از باریدن باز ایستند تا باشد که آب زمین بیشتر به‌فضا سپرده شود و رنگ چهره‌های روی زمین، به سبب اتحاد با آتش، مانند ماه روشن گردد. و نزار و ناتوان باشند .

۵۲ـ هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا نبردی بزرگ باشد (=اتفاق افتد، روی دهد) همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به‌صورت باران خرفسترکش (=کشنده جانداران زیانکار) <بود>، سی شبانروز به‌صورت تابش شبنم(۱۷)(؟) که بدان گیاه رویید، سی شبانروز به‌صورت باد که آب را براند، زمین را زیردار (= پست) و زبردار (=بلند)، گود وتخت (=هموار) (۱۸) بکرد.

۵۳ـ اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و <وزیدن>باد، آب افزای بود، آنکه در پایان است با تابش و تف (=گرما) آتش و باد شگفت ، آتش افروز است.

۵۴ـ چنان که آن نبرد ایزدان با دیوان وجه‌ها(=روسپیان) در نودشبانروز بود، در آن پایان، آشکاره، به‌پیدایی (=به‌وضوح) شبها در فضا بارهٔ آتشین، اسب مانند آتش پیکر، مرد شکل، دارای اندیشهٔ مینوی دیده شود، <جهانیان به رستاخیز> سخت بی‌گمان شوند (= یقین حاصل کنند) (۱۹).

۳۵

دربارهٔ فرشگردکرداری (=ساختن جهان در آخرالزمان) که اصل همه هفت(۱) است.

۱ـ در دین چنان نشان داده شود که: «هفت <تا> هستیم هم اندیشهٔ هم گفتار همکردار که از آن هم‌اندیشی، هم‌گفتاری، همکرداری بدون پیری وبی‌مرگ و نافرسودنی و فاسدنشدنی هستیم ۲ـ اگر شما که مردم<اید>، هم‌اندیشه، هم گفتار، هم کردار باشید، برای شما، پیرنشدن، بیمار نشدن وفرسوده نشدن و

فاسد نشدن باشد مانند ما که امشاسپندیم.»

۳ـ برای برقراری آن در زمین، دهبدان (= کشورداران فرمانروایان) بی‌مرگ را فراز آفرید که جدا <از هم> در باروی استواری <هستند> در <جایهای> بسیار. باشد که روی زمین و راه بدو از طریق دریای تیره و تار است، باشد که در تیغ(=قله) کوه بزرگ است.

۴ـ نام هفت <جاویدان> آن‌گونه که در دین پیداست: از تخمه (=نژاد) ایرج «ون جدبیش»، «اشم یهمایی اوشت» و «یوشت فریان» و «گوبدشاه» است. و از تخمه توزان (=تور) یکی «اشه وزداد پورودخشتان» است. یکی که نامش «فرهخت خمبیگان»ـ که به سبب بیم از خشم در خم پرورده شد ـ <یکی «پشوتن» که «چهرومیان» خوانده شود(۲).>

۵ـ چنان که هفت <امشاسپند> به دوازده‌بخش می‌شوند، که اورمزد دو بخشی است که به«خدایی» و «بزرگترین دانایی» گزارده می‌شود (=تجزیه می‌شود)، و بهمن دو که نیکی اندیشه است، اردیبهشت دو که «ترس آگاهی راست» و «برتری» است و شهریور دو که «خدایی» و «کامه» است ، سپندارمذ دو که «افزون» و «درست‌اندیشی» است، خرداد و امرداد ـ که برای بی‌مرگی جفتی هستند ـ «جاودانگی» و «زور» فرشگرد کرداری به این دو آفریده شود.

۶ـ چنان که از ایشان (=جاویدانان) سه بی‌مرگ <دیگر> که شش بدست(؟) (=وجب) در برف <هستند> که «توس» و «گیو» است و آن بی‌مرگ که «گرشاسپ» است(۳)، که بالای (=قد) او پانصد نای زردشت است، و نای زردشت چنان که اندازه از شبیه (=تصویر، عکس) زردشت در آتشکدهٔ فرمگر برگرفتم بالغ بر سه‌نای و نیم است، که با او (=با گرشاسپ) بوده است و باشد یکهزار و هفتصد و پنجاه و نه فروهر پرهیزگاران <که> برای درست‌داشتن (= سلامت) بر او گمارده‌اند (=مأمورند). چهارم «کیخسرو»(۴) است که همه ایشان را برانگیزاند.

۷ـ همچنان که خدایی (=حکومت) هفت امشاسپند در فرشگردکرداری به وسیله هفت دهبد (=کشوردار، فرمانروا) آراسته و نظم یافته است، در دین نیز هفتی هفت امشاسپند نظم یافته است.

۸ـ زردشت که دین پذیرفت، همانند اورمزد همه‌دان است. دین اورمزد <و> دانش <او را> آموخت و بدان ایستاد (=و برآن مداومت کرد) <تا> دانا و فرهیخته شد.

۹ـ کسی که نخست دین پذیرفت اردیبهشت است. سروری وردی اورمزد

را ستود. آن‌که پیشتر به شاگردی زردشت شتافت، میدیوماه آرستایان، که آراستای و پوروشسپ برادر بودند. ١٠ـ شهریوری فرمانروای نیک، کی ـ گشتاسپ راست، که نژاده‌ترین است. ١١ـ سپندارمذی، هوتس، زن گشتاسپ راست که بزرگترین یاور زردشت است. ١٢ـ خردادی و امردادی فرشوشتر راد ـ سرشت و جاماسپ راست، که به‌سبب ارتباطشان با یکدیگر دعای ایشان را نیز در یک ستایش گوید <و> بی‌مرگی دینداران با آن نظم یافته است(٥).

١٣ـ در دین به سبب همانندی زردشت به هرمزد، هم‌چنان‌که اورمزد شش امشاسپند را به‌عنوان ابزار اندیشه، گفتار، کردار، درست اندیشی، درست گفتاری، درست کرداری خویش آفرید، آن زردشت را نیز از سرشت خویش سه پسر است. سه‌پسر زردشت بمانند بهمن، اردیبهشت وشهریور <هستند>. وبه وسیله او (=زردشت)، سروری سه سرزمین برایشان (=سه فرزند) بخش شد که: زمین ورجمکرد و کنگدژ(٦) است. سه دختر، مانند سپندارمذ، خرداد، امرداد.

١٤ـ نیز آن همی (=اجتماع) بزرگ فرشگردکرداران هم به‌وسیلهٔ هفت مرد است که فرهٔ ایشان از هفت امشاسپند است. پیشتر <از دیگران> «سوشیانس»، <پسر> زردشت، در خونیره. «روشن چشم» و «خورچشم» در «ارزه» و «سوه» ـ که خورشید، چشم جهان بدان‌جا آید و رود (یعنی در سمت مشرق ومغرب زمین است»ـ، «فردات فره» <و «ویدت فره»> در «فرددفش» و «ویددفش»، «ورونیم» و «وروسود» در «وروبرشت» و «وروجرشت» (٧).

١٥ـ هنگامی که بخواهند فرشگرد را فرجام دهند، برای یشتن یزش بر فرشگرد، انواع آفریدگان بی‌مرگ گردآوری شوند به‌مانند یشتن آن یزش که زردشت به‌وسیله آن <به‌دین> خستوان شد (=اعتواف کرد). به‌جای هوم، آن که زنده‌گر است، هوم سپید که در دریاهاست، که مردگان با آن زنده وزندگان با آن بی‌مرگ باشند. به‌جای شیر، <شیر> گاو هدمیوش (٨)، که در بارویی فلز<ی> به‌سرداری گوبدشاه نگهداری شده است. به‌جای آتش، آتش بزرگ زنده‌دارندهٔ جانوران. به‌جای یشت، ستایش <و> یزش درفرشگردکرداری، که نیکی آشکار است.

١٦ـ سوشیانس، در خونیره به مقام زوتی نشیند. آن شش فرشگرد کردار نیز در شش کشور به‌مانند «هاونان» «آذروخش» «فربردار» «آبردار» «آسنودار» «رثویشگر»(٩). ١٧ـ و هفت امشاسپند در اندیشهٔ هفت فرشگردکردار جای‌گیرند. اورمزد، زوت، با سوشیانس. بهمن، هاونان، با روشن چشم. اردیبهشت، آذر ـ وخش ـ که آتش نماد اوست ـ با خورچشم. شهریور، فربردار، با فردات خوره.

سپندارمذ، آبردار، با ویدت خوره . خرداد، آسنودار، با ورونیم. امرداد، رثوـ یشکر، با وروسود. هریک در کشور خویش، و به‌سبب یکسان بودن خواست هفت امشاسپند، آنچه به‌وسیله یکی اندیشیده شود، آنگاه همگان دانند آن چه یکی گوید، همان را بخوانند(۱۰)(؟)، آنچه یکی کند، همگان بینند.

۱۸ـ چنان‌که در سپند <مدگاه> گوید که: «آنگاه (=درزمان فرشگرد) این مردم به‌وسیله آن خردافزونی (=خرد مقدس) در اندیشه یکدیگر را همانا ببینند، چنان که اکنون مردم با چشم <یکدیگر را> می‌بینند، آنگاه این مردم به‌وسیله آن خردافزونی در اندیشه یکدیگر را بپرسند چنان که اکنون مردم به‌وسیله آن زبان [افزونی] <یکدیگر را> می‌پرسند.»

۱۹ـ ماه سپندارمذ، روز اشتاد، در ازیرین‌گاه(۱۱) (=غروب روز ۲۶ اسفندماه) به زوتی (=به‌ریاست) سوشیانس و اتفاق همان شش فرشگردکردار، برای برخاستن همه روشن تخمه‌ها (=آفریدگان اورمزدی) یشت فرشگردکرداری فراز سرایند (=دعای مربوط به پایان جهان را بخوانند) ۲۰ـ <چون> یشت کرده شد، به همان‌گونه که جم در آن صور زرین، آن گاو دم(۱۲)، بدمید، سوشیانس پیروزگر برخواند که: «برخیزید! دارای تن هستید، <از آن زمان که> درگذشتید ایزدان شما را نگهداری کردند.» ۲۱ـ سوشیانس فرشگردکردار و اهریمن‌کردار به نیروی روشنان برزمین برآید. ۲۲ـ ایریمن فرشته بندی در دست دارد، هرکس از مردم که درگذشت (=مرد) آنگاه بندی از او آویخته است ـ مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود ـ و زیرزمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود.

۲۳ـ در پاسخ <این> خواندن یک پنجم درگذشتگان از زمین برخیزند دارای کالبد و جان به بالا و چهره مانند هنگامی که درگذشتند <و> از آن زمین که جانشان از تنداری (=تن را در تعلق داشتن) بیرون آمد. ۲۴ـ دو دو (=جفت جفت) برخیزند، پدر، پسر. زن، شوهر. هیربد، شاگرد. فرمدار و نیوشا (=حاکم و رعیت). ۲۵ـ نام «ازیرینگاه» از برخاستن است.

۲۶ـ ائی‌بی سر وسرم (=از مغرب تا خفتن) که «ابی‌جان» است برای همه روشن تخمه‌ها به‌همین‌گونه یشت کنند. یک پنجم برخیزند، آنگاه به‌ایشان جان داده شود و «ابی» را نام از جان است. ۲۷ـ «اشهین‌گاه» (=خفتن) برای بی‌مرگی همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند <تا> بی‌مرگ باشند و نام «اشهین» از بی‌مرگی است. ۲۸ـ وهاونگاه (=بامداد) همچنین برای همه روشن تخمه‌ها به‌همین‌گونه یشت کنند. باد بانگ‌گر کنشگران را به انجمن

خواند، آن یک پنجم از همه‌سوی به‌انجمن «ایست واستران»(۱۳) (=انجمنی که برای بررسی اعمال نیک وبد مردگان تشکیل می‌شود) ـ که میان زمین است ـ راهنمایی کند و نام «هاون» از همی (=اتحاد، اجتماع) است.

۲۹ـ «ربیهوین گاه» (=عصر، بعدازظهر) برای شادی همه روشن تخمه‌ها، به‌همین‌گونه یشت کنند، بدان گاه یکدیگر را بشناسند و احوالپرسی کنند(١٤)(؟) و خلاصه‌ای از آنچه برجانشان آمد، آشکار کنند <و> یکدیگر را شادی بخشند و نام «ربیهوین» از رامش است.

۳۰ـ <در> روز آسمان، زامیاد، ماراسپند، انغزان(۱۵) و <در> «اهونود- گاه» تا به «ازیرینگاه» هرروز ازیرینگاه یک پنجم از درگذشتگان برخیزند در ابی‌سر وسرم دارای جان، در اشهین بی‌مرگ شوند، در هاون<گاه> به‌همی (=اجتماع) انجمن خوانده شوند. در ربیهوین یکدیگر را رامش بخشند.

۳۱ـ و اهونودگاه که دو زمان (=دو ساعت)، یعنی یک دوازدهم شبانروز، به‌شب مانده است، اورمزد به‌همراهی سروش پرهیزگار از سوی مرز نیمروز (=جنوب) به‌انجمن فراز رسد، برگاه همیشگی خود آفریده نشینند.

۳۲ـ پیدایی (=آشکارگی) پرهیزگاران در میان گناهکاران، چنان است که اسب سپیدمیان اسب سیاه، ۳۳ـ فرشته‌ای که وظیفه او حکومت(١٦) است، زند، پرهیزگار را از گناهکار جدا کند، پرهیزگاران از سویی، گناهکاران از دیگر سو آن‌گونه بایستند که شبان در رمه، گوسپندان سپید را از سیاه بگزیند و جدا کند. ٣٤ـ همه آفریدگان شگفت‌زده با شناخت اورمزد از همه بدی و اهریمن- کامگی کاملا پشیمان و به‌اورمزد استوارانه خستوان <باشند> (=از روی‌ایمان معترف و مقر باشند). ۳۵ـ اهریمن، دیوان بزرگ، آزسپاهبد <و> دیوان دیگر گیج براثر دشمنی میان خود شکست خورده بر مردم دیداری (=آشکار) شوند. ٣٦ـ و به‌سبب آن دیدار مردم از نیمه اهریمن به‌سوی اورمزد متمایل شوند،

۳۷ـ و روشنان (=آفریدگان اورمزدی) <هریک> جداگانه دشمن خویش را نابود کنند چنان که بهمن اکومن را، اردیبهشت اندر را، شهریور ساوول را، سپندارمذ نانگهئید را و خرداد و امرداد تریز و زریز را، گوشورون، دروغ گرگ تخمه را <و> مینوی زور، بی‌زوری را که ناشی از پیری است (۱۷).

۳۸ـ در دین چنان پیداست که: «ناآشتی (=نزاع، جنگ) به‌وسیله آشتی، نارادی به‌وسیله رادی، ترمنشی به‌وسیله درست‌اندیشی، دروغگویی به‌وسیله راستگویی، دروغ به‌وسیله راستی، گناهکاری به‌وسیله پرهیزگاری رانده‌شود.»

۳۹ـ هنگامی که زمان شب فرا رسد، امشاسپندان به‌نمادهای مادی خویش

آمیزند، اورمزد به‌سوشیانس <و> همه مردمان که تا پاک کام، نیک‌اندیش و استوار جای و دارای سرشت تغییرناپذیر باشند. بهمن به‌گوسپندان. اردیبهشت به‌آتشها. شهریور به فلزات. سپندارمذ به زمینها. خرداد به‌آبها. امرداد به‌گیاهان که تا جداجدا، به‌سرشت خویش به‌پاکی و به‌استواری تا سپندمدگاه <به> مینوی اندر نمادهای <مادی> خویش هستند. سپندمدگاه از نمادها بیرون برسند. اورمزد در خونیره <و> شش امشاسپند بدان شش کشور آشکار شوند.

۴۰ـ پس آگاه آتش بزرگ از آن اسر روشنی (=روشنی بی‌پایان، ازلی) بیرون آید. به همه زمین فروغ بیفگند. شاخه‌ای، که مانند درختی است، در دست(۱۸)(؟) دارد، که شاخه‌هایش در بالا و ریشه در پایین است. هرپرهیزگاری را شاخه‌ای و هر گناهکاری را ریشه‌ای است. و ارشُشونگ ماده چهر در سردرخت و دیو خشم در بن درخت ایستد و ارشُشونگ <هر> پرهیزگاری را شاخه‌ای و آن <دیو> خشم هر گناهکاری را ریشه‌ای به‌دست دهند <تا> گناهکار و پرهیزگار از یکدیگر جدا باشند.

۴۱ـ بدانگاه همه مردم به‌یکبار ناله کنند و اشک برزمین فراز ریزند زیرا پدر ببیند که پسرش را به دوزخ باز افگنند، پسر پدر را و برادر که برادرش‌را، زن که شوهرش را، شوهر که زنش را و دوست که دوستش را.

۴۲ـ گناهکاران پرهیزگاران را بخوانند که: «هان ای پدر و برادر وشوهر، زن و دوست من! چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و مرا از گناه باز نداشتی و به‌ثواب ترغیب نکردی؟ که اکنون من جدا از خویشان و دوستان باز به دوزخ باید شدن. اما به همراهی <یکدیگر> به‌بهشت درخشان می‌رفتیم اگر آشتی از اندیشه خویش را نموده بودی (=اگر پاکی اندیشه رابه‌من نشان داده بودی) که چرا در زمین آن خوراک، جامه، خانه را شایسته داشتم و شایسته نداشتم آن‌چه از خوراکها خوشتر و از جامه‌ها عالی‌تر، از خانه‌استوارتر و از اسب تندرو تیزتر است».

۴۳ـ روانهای دیگر آن کسی را که عیب دوستان را نشان نداده بود سرزنش کنند و اگر <عیب> او را نشان داده بودند <و او نپذیرفته بود> در برابر چشم او آورند. بدان سبب درد او سنگین‌تر باشد. آن شاخه‌ها مانند نردبانی باشد <با> سه پایهٔ زرین. پرهیزگاران بربالای آن به‌بهشت روند. به‌وسیله نیک‌اندیشی تا به ستاره پایه. به‌وسیله نیک گفتاری تا به ماه پایه. به‌وسیله نیک‌کرداری تا به خورشید پایه(۱۹).

۴۴ـ گناهکاران با جنبش آن شاخه به دوزخ افتند، از طریق سه در به‌پایین افتند <هر> دری مانند تیـغ درخشان آبدیده. به‌سبب اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد سه شبانروز به دوزخ روند. ۴۵ـ پرهیزگاران در بهشت‌اند. از اندیشه، گفتار <و> کردار خویش شاد شوند. گناهکاران در دوزخ از اندیشه بد، گفتار بد <و> کردار بد در رنج باشند.

۴۶ـ هنگامی که گناهکاران را از دوزخ برآوردند، ارمکنندگان جم به پیکر وزغ دوباره به دوزخ افتند و شکست خورده آنجا باشند.

۴۷ـ بامدادروز اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمذ درست‌اندیش، مادر همهٔ زایشمندان روی زمین است، ـ کـه سرشت مادری او از آغـاز کـه دروغ (=اهریمن) به‌آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست ـ به نیک مهری همه‌آفریدگان را ـ چه همه فرزند <او>یند ـ ببخشاید. بر پرهیزگاران دشواری که برتنشان است و بر گناهکاران پادافراهی که بر روانشان است.

۴۸ـ و او (=سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست‌اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار و بی‌مست (=بدون گله،بدون شکایت) است، <اما> در آنگاه پیش اورمزد بایستد ، گوید که: «پادافراه ایشان بسیار کامل است.»

۴۹ـ در همین زمان است که ایریمن همه گناهکاران را برآورد.

۵۰ـ پرهیزگاران نیز به‌زمین بازآیند <اما> نه‌بدان چهره کـه بگذشتند (=بمردند) و نه از آن آمیزه (=ترکیب) که پیش ساخته شدند ، بلکه تنداران (=موجودات مادی) <از> گل روشن بدون تاریکی، آب بدون زهر و آتش بدون دود، باد خوشبوی پردرودی (=سالم) ساخته باشند. ۵۱ـ استخوان ایشان به روشنی آنچنان است که بلور از گوهرها و گوشت ایشان بر استخوان چنـان است که بسد از درختان. پی‌ایشان براستخوان چنان پیوسته است که زنجیره زرین در بلور ویراسته (=تراشیده). خون در رگهای ایشان بدانگونه جریان دارد که می‌بویا در جام زرین. آمیزه‌ها (=عناصر) در تن ایشان خوشبوی‌تر از مشک و عنبر و کافورند. که بلند و کوتاه <اما> متناسب باشند به‌انـدازه کیومرث. به‌قامت و چهره مانند چهل سالگان.

۵۲ـ هرمردی را که در زمین یک زن است، آنگـاه اورا همانگونه است . کسی‌که اورا <زن> بسیار بود، آنگاه اورا<زنان>بسیارباشند. کسی که اورا <زن> نبود، زنی هم‌قد و هم چهره (=هم‌سرشت) پیش ایستاده <باشد> .

مرد آن یک زن هم‌سرشت را آن‌گاه از همه دوشیزگان زمین دوست‌تر دارد. زن نیز <با> مرد <خویش> جفت (۲۰) شود و نیز بادیگری لذت نبرند.

۵۳ـ نگرش (=مراقبت، توجه) ایشان از یکدیگر آن‌گونه به همداستانی (=موافقت) <و> نیک چشمی است که بزرگتر نسبت به کوچکتر. آن‌گونه نگرنده و نیک کامه (= مراقبت و نیکخواه) <یکدیگرند> که پدر نسبت به فرزندان. کوچکتر نسبت به بزرگتر چنان یگانه و فرمانبردار و نیوشیدار (= مطیع) است که ایزدان نسبت به دادار اورمزد.

۵۴ـ همه روانها در بی‌رنجی یکسان‌انــد اما روشنی ایزدی را بــه اندازه نیک سرشتی <خود> گیرند و یکسان نیست(۲۱).

۵۵ـ جای ایشان یکی نیست. تقسیم <آن> متناسب بـا کردار است. چنان‌که شهریار به شهر (=مملکت، کشور) آید و دو حکم دهد یکی که راست (یکنواخت، یکسان) است یکی که به ارزانی (=برحسب شایستگی) است. در آن‌که راست است فرمان دهد که: «هرکس به زن <و> فرزند خویش، خواسته دادگرانه (=ثروت مشروع) داشتن، مسلط و کامرواست و از ستم بی‌بیم است». در آن حکم دیگر فرمان دهد که: «مالیات کار بدهید!».

۵۶ـ خاصان و رازداران او آشکار شوند همانندی ایشان مانند خورشید، ماه و ستارگان بزرگ وکـوچک است، کـه به‌گرفتن روشنی (=کسب نور)، یعنی پرهیزگاری، یکسان‌اند اما <اندازهٔ> روشنی ایشان، یعنی نیکی <به میزان> وظیفه شناسی است <و> یکسان نیست(۲۲).

۵۷ـ تخم از مردمان فراز ریخته نباشد و هـرتخمی را برای فرزندی از او بازگیرند. اما نه بدان شیوه که درگذشتگان (=مردگان) هنگامی که زنده بودند، که از زمین آمـدند، بلکه هردو تخم را (تخمه نـر و ماده را) در نماد (=نشان) <و> چهر تر وتیز که: «اوپائی‌ئی» و «سپی وی هی» است آراسته شود.

۵۸ـ آتش پذیرندهٔ تخم از آن روشنی بی‌کرانه بیاید، به همه زمین فراز تازد. نیروی جانی تخمه‌ها را برچیند و دوبـاره به میانهٔ زمین رود. بر نران و مادگان آن‌گونه آمیخته شود که در آغاز هستی مردمان که با فراز ریختن تخم و جان کالبد در مادگان اندر شود. درهمین زمان زن ومرد مانند مردم پانزده ساله به زمین آیند. درمیان چهل سالگان مانند فرزندان درمیان پدران به‌نظر رسند.

۵۹ـ رامش ایشان بایکدیگر نیز به‌همین گونه است.

آن روشنی بزرگ که از پیکر <و> تن (=جوهر وعرض) بر زمین تابیده

همی شود ـ کـه آن را <خورشید> بـرای نگهداری از کیومرث بپذیرفت ـ از خورشید فرود آید، نیمه‌ای به کیومرث، که بن تخمه (= منشأ وجود) مردمـان بود، پوشیده شود، نیمه‌ای به همگی <مردمان> که از تخمه او (= کیومرث) بودند، با روشنی کمتر و بـا روشنی بیشتر. ۶۰ـ و این بـرای آنان پـوشش درخشان بدون پیری و بـی‌مرگ است و شیر وچربی گـاو هدهیوش خوردنـی سزاوار است و ثواب (۲۳).

یادداشتها

۱

۱ـ چنین است متن. قرینهٔ دیگری درهمین کتاب ، صورت متن را تأیید می‌کند. درآغاز بخش سوم، پیش‌از شروع فصل سی و چهارم آمده است: «گفتار زادسپرم جوان جمان دریک روز». پس دورنیست که مطالب این بخش نیز سخنان او دریک نیمه روز باشد. احتمال دیگر آن است که سد به جای ـد آمده باشد ، در آن صورت معنی عبارت چنین خواهد بود : گفتار زادسپرم جوان جمان، عیربد نیمروز.

۲ـ سپندمینو (اوستایی: -spəntō.mainyu)، یا مینوی مقدس ، در اوستای گاهانی و بخشی از اوستای جدید برترین تجلی اورمزد است (نک.
Die Aməša spənta im Avesta s.39
این جلوهٔ والای اورمزدی، در اوستای جدید گاه با اورمزد یکی شده است (یشت سیزدهم بند ۷٦ تا ۷۸). در ادبیات فارسی میانه هرجا از «سپندمینو» یا «مینوی افزونی» (پهلوی: abzōnīg-mēnōg)، نام برده می‌شود ، منظور همان اورمزد است که دربرابر اهریمن (اوستایی: -angrō.mainyu)، قرار می‌گیرد . انگره مینو در متنهای فارسی میانه با عنوان : ganāg-mēnōg صفت zadār-kāmag نام برده می‌شود .

۳ـ متن: ۱۳۶۳ ، hād (اوستایی: -āat «پس» ، آن‌گاه) . این واژه در آغاز سخن یا شروع بخشی از گفتار می‌آید . در دینکرد بارها به‌کاررفته است. نک . د. مدن ص ۱۲٦ .

٤ـ این «گفتارویژهٔ ایزدی» همان نماز «یثا اهو وئیریو» (پهلوی: ahunawar)

است. متن اوستایی آن در بند سیزدهم یسن ۲۷ آمده است. (برای ترجمهٔ فارسی آن نک. پورداوود، یسنا، ج۱ ص ۳۲۳). بندهش (ص ۱۲) دربارهٔ اهونور آورده است: «اورمزد... ازتن بی‌کران اهونور فراز آفرید ، مینوی یثا اهو وئیریو، که آفرینش و فرجام آفریدگان از آن پیداست.»نیز نک به مقاله خانم کتایون مزداپور «اهونور کلام آفریننده» در مجلهٔ چیستا سال سوم شماره پنجم، بهمن ٦٤.

۵ـ زادسپرم نخستین برخورد اورمزد و اهریمن و چگونگی آفرینش مادی‌را به کوتاهی بیان کرده است. درمتنهای دیگر فارسی میانه و بویژه در بند هش مطلب با گستردگی بیشتر همراه است. به‌طور خلاصه باید گفت که از دوازده هزار سال عمر جهان، سه هزار سال نخست،به آفرینش مینوی می‌گذرد ، دراین مدت امشاسپندان،ایزدان ، فروشیها و مینوی آفریدگان مادی آفریده می‌شوند. در سه هزارهٔ دوم، آفرینش مینوی آفریدگان،پیکر مادی به‌خود می‌گیرد ، یعنی ماه، ستارگان، خورشید و دیگر پدیده‌های مادی آفریده می‌شوند اما،حرکت ندارند. به سخن دیگر در جهان مادی جنبش و تحرک دیده نمی‌شود . بدین ترتیب نیمی از عمر جهان می‌گذرد. در آغاز هفتمین هزاره که شروع سه هزارهٔ سوم است، اهریمن از بیهوشی و گیجی بدر می‌آید و به قلمرو اورمزدی حمله می‌برد و درد و رنج وبیماری را بر آفریدگان اورمزدی می‌گمارد و این سه هزار سال دوران آمیختگی نیکی و بدی وپیکار اورمزد و اهریمن است و متنهای میانه ازآن به gumēzišn تعبیر می‌کند.آخرین سه هزاره،با ظهور زردشت وگسترش دین سر می‌گیرد و سپس در رأس هریک از هزاره‌ها به ترتیب هوشیدر ، هوشیدرماه، سوشیانس، که هرسه فرزندان زردشت هستند، برای استواری دین و بازسازی آن برمی‌خیزند و پس‌از ظهور آخرین آنها یعنی سوشیانس وگذشتن پنجاه و هفت سال از قیام او،جهان باردیگر از آلودگی شسته و از بدی پالوده می‌شود و رستاخیز و تن پسین آراسته می‌گردد. برای آگاهی بیشتر نک پژوهشی در اساطیر ایران سه فصل اول، آفرینش در ادیان ، گفتار اول.

٦ـ تهدید کرد،درترجمهٔ padistād فعل ماضی از مصدر padistādan

۷ـ بنابر متنهای دینی زردشتی ، زمان در آغاز بی‌کرانه بود ، یعنی ازلی و ابدی بود و دوجهان بالایی و فرودی یا روشنی و تاریکی وجود داشت که بر یکی اورمزد و بردیگری اهریمن فرمانروایی می‌کرد. اورمزد چون گوهر اهریمن را می‌شناخت ، برآن شد تا آفرینش روشن و پاک خود را ، از گزند اهریمن نگه

دارد . بنابراین از زمان بی‌کرانه (پهلوی : zurwān ī a-kanārag)، زمان کرانه‌مند (پهلوی: zurwān ī dagrand- xwadāy) را فراز آفرید . این زمان کرانه‌مند دوازده هزار سال است،که به چهار دورهٔ سه هزار ساله بخش می‌شود. با رواج زمان، اورمزد و اهریمن هردو توانا شدند که آفریدگان مادی متحرکـ خویش را کمال بخشند . با پدید آمدن در آفرینش نیکـ و بد ، پیکار جهان آمیخته سرمی‌گیرد ، و زندگی رواج می‌یابد . آفریدگان جهان مادی اورمزد، هفت هستند که عبارتند از آسمان، آب ، زمین، گیاه، گـوسپند، مردم و آتش. این آفرینش یکـ سال سیصد وشصت وپنج روزی که عبارت از یازده ماه سی روزی ویکـ ماه سی وپنج روزی است،به درازا می‌کشد.

۸ـ محصور کردن در ترجمهٔ parwastag kardan.

۹ـ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ٤ همین بخش .

۱۰ـ اصل، در ترجمه واژه mādiyān : .نویسنده در دو بند اخیر،درحقیقت فلسفه وجودی بهشت و دوزخ را بیان کرده است. بنابرگفتهٔ او، بهشت جایگاه نیکوکارانی است کـه از اورمزد فرمان برده و از خواست او پیروی کرده‌اند و دوزخ کیفر آنانی که خواست اورمزد را برنیاورده به فرمان او گردن ننهاده‌اند .

۱۱ـ متن: wizārīhēd «دورکند». فعل مضارع مجهول‌که به جای فعل معلوم به‌کار رفته است. این‌گونه کاربردها دراین کتاب بازهم دیده می‌شود. ازآن جمله است: āšōbīhēd به‌جای āšōbēd ص ۹۳ س ۲. candīhēd به‌جای candēd ص ۹۳ س ۲. āwarīhēd به‌جای āwarēd ص ۱۱۵ س ۸.

۱۲ـ متن: ، fraškardārīh واژه با همین املاء درص ٦ س ۲ و ص ۱٤ س ۳ و ٥ همین کتاب و پرسش ٣٤ بند ۲ دادستان دینی،نیز آمده است. در متنها معمولا برای عمل بازسازی وتکوین جهان در آخر الزمان اصطلاح frašagird-kardārīh به‌کار مـی‌رود و صورت به‌کـار رفته درمتن رواج عام نـدارد. اصولا اصطلاح فرشگرد (پهلوی : frašagird ، اوستایی : frašō.kərəti-) برای جهانی که با ظهور سوشیانس شکل می‌گیرد ، به‌کار می‌رود و این بامعنی اصلی واژه ،«نوسازی، نوکردن»،مناسبت کامل دارد . فرشگرد در متنها گاه برابر

رستاخیز به‌کار رفته است. کار بازسازی وتکوین جهان مطلوب را فرشگردسازان (پهلوی: frašagird-kardār ، اوستایی:-frašō.čarətar)، برعهده دارند. اینان درکار آراستن جهان و درآوردن آن به‌گونه‌ای که در آغاز هستی بود، کوشش می‌کنند و گیتی را از وجود اهریمن و همدستان او پاک می‌سازند. نک. نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، بخش نخست. و «بیمرگان و فرشگرد کرداران»، مجلهٔ فروهر سال ۲ شماره ۵ و ٦.

۱۳ــ به پندار نویسنده کتاب،جهان مطلوب (= فرشگرد) زمانی شکل می‌گیرد،که سه ویژگی بنیادی که در نماز اهونور عنوان شده و نویسنده آنها را در بندهای ١٤ تا ۱۹ بیان کرده است، تحقق یابد . به گمان او از ویژگی‌نخست، یعنی شناخت نیک و بد، دین راست و از ویژگی دوم، یعنی امید به پاداش و بیم از پادافراه ، کوشش به کسب ثواب و پرهیز از گناه و از ویژگی سوم ، یعنی کمک به نیازمندان و دردمندان ، یاوری و همداستانی نتیجه می‌شود . پس در راست دینی ، ایمان و اعتقاد افراد جامعه و در کوشش به ثواب و دوری از گناه،رفتار و کارهایشان به صلاح و صواب درآمده است و جامعه‌ای که ایمان و رفتارش نیکو شود، به سوی اتحاد و وحدت عمل پیش می‌رود و در سایهٔ این یگانگی، پیروزی بر دشمن حاصل می‌شود و فرشگرد چیزی جز این نیست .

١٤ــ سپهر در ادبیات پهلوی نام ایزدی است که،بنابر متنهای دینی زردشتی،از زروان پدید آمده است. او تن زروان است و جهان مادی در اوست . در ادبیات پهلوی او را مانند چرخی می‌دانند . سپهر،یاور اورمزد در آفرینش است و مانند کشاورزان جامهٔ نیلی می‌پوشد ونگهدار آنان است. گاه با «وای‌به» یکی شده است. نک. نوبرگ ج ۲، زیر: spihr و اساطیر ایران ص ۱۰ یادداشت ۱۳ .

۱۵ــ زروان (اوستایی:-zurvan)،به‌معنی زمان است. در اوستا نقشی مهم ندارد، اما در متنهای فارسی میانه،خدایی است که به عنوان ایزد زمان و مکان ستایش می‌شود. به عنوان ایزد زمان،جاودانه است و به عنوان ایزد مکان، بی‌کرانه. او سرچشمهٔ هستی و منشأ همه چیز است . از زروان بی‌کران ، زمان کرانه‌مند (پهلوی : zurwān ī dagrand- xwadāy)، پدید می‌آید . در این زمان کرانه‌مند،که چهار دورهٔ سه هزار ساله است ، میان اورمزد و اهریمن ، که بنابر اسطوره‌های زروانی فرزند زروان هستند، نبرد

درمی‌گیرد و سرانجام اورمزد پیروز می‌شود. برخی از نوشته‌های فارسی میانه و بویژه کتاب گزیده‌های زادسپرم، از عقاید زروانی به شدت رنگ پذیرفته‌اند. برای آگاهی بیشتر نک. «زروان» زنر، پژوهشی در اساطیر ص ۱۲۱ شماره ۱۱.

۱۶ـ «زیان رسان» در ترجمه: wizāyišnīg، «متضاد» دربرابر: padīrag-ēstišnīg.

۱۷ـ بنابر بندهش (ص ۲۸)، آسمان هفت پایه (=طبقه) دارد: «ابر پایه، سپهر اختران، سپهر ستارگان ناآمیزنده، بهشت ـ که ماه درآن پایه می‌ایستد ـ، گرودمان (پهلوی: [illegible] : garōdmān، اوستایی :-garō.dəmāna «خانه ستایش») ـ که خورشید در آن پایه ایستد و آن را انغر روشن نیز گویند ـ، گاه امشاسپندان، روشنی بی‌کران، که جای اورمزد است.» در روایت پهلوی (ص ۲۰۶)، برای آسمان چهارپایه گمان شده است: «ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و گرودمان. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک نماد سه پایه ستاره و ماه و خورشید هستند گرودمان چهارمین پایه، در روشنی بی‌کران، جایگاه اورمزد و امشاسپندان است». درروایت پهلوی (ص ۸٤) آمده است: «روان نخستین گام که پیش نهد، آنجا که ستاره <پایه> است، به اندیشه نیک نهد. دوم گام، آنجا که ماه <پایه> است، به گفتار نیک نهد. سوم گام آنجا که خورشید <پایه> است، به کردار نیک نهد و چهارم گام اندر گرودمان روشن نهد.»

هنینگ معتقد است که ایرانیان در اصل چهار آسمان را می‌شناخته‌اند اول سپهر اختران، دوم، ماه پایه، سوم، خورشید پایه، چهارم، بهشت، که گاه ابرپایه نیز بدان افزوده شده، اما اضافه شدن پایه‌های آسمان تا هفت پایه به سبب تقدس عدد هفت و نیز نفوذ عمیق نجوم بابلی است. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳٦، یادداشت ٤٥.

۱۸ـ تهیگی یا خلایی که دراین بند بدان اشاره شده است، فضای خالی میان جهان اورمزد واهریمن است. ازاین فضا درجای دیگر این کتاب (بند ۱ همین فصل) به گشادگی (پهلوی: wišādagīh) تعبیر شده است. این فضا بنابر متنهای پهلوی، جایگاه «وای» است (اوستایی: -vayu «باد») که دارای دو جنبه نیکی و بدی است. بخشی از «وای» که در روشنی اورمزد قرار می‌گیرد «وای نیک» (پهلوی: wāy ī weh) و بخش فرودین آن که در تاریکی اهریمن است، «وای بد» (پهلوی wāy ī wattar) یا «وای بدگوهر (پهلوی:

wāy ī ǰud-gōhr/است. وای نیک ایزدی است نیرومند ، زبـردست ، جوینده، چیره شونده ، نیک کـردار دلیر کـه جامه ارتشتاران را مـی‌پوشد و اورمزد را در نابودی آفرینش اهریمن کمک می‌کند . این ایـزد را «وای درنگ خدای» نیز گفته‌اند و دربرابر او «وای بد» را دیو مرگ (پهلوی: astwihād) نامیده‌اند.

۱۹ــ ستاره پایـه، همان سپهر اختران است کـه بنابـر بندهش، دومین آسمان است (نک. یادداشت شماره ۱۷ همین بخش). اهریمن با فروکشیـدن بن آسمان، آنرا به تاریکی می‌آلاید ، اما تیرگی او از این آسمان فراتر نمی‌رود. بنابراین،ازاین طبقه بالاتر آمیختگی وجود ندارد.

۲

۱ــ در تقویم زردشتی، هرسال بـه دوازده ماه و هرماه بـه سی روز بخش می‌شود . هریک از روزهای ماه به نام یکی از ایزدان است. نخستین روز هرماه «اورمزد» نـام دارد. بنابراین هجوم اهریمن بر آفـرینش اورمزد،ظهرِ روزِ اول فروردین ماه بوده و از مرز آسمان آغاز شده است .

۲ــ متن:

tāzišnīg , tābišnīg udsōzišnīg : [illegible]

«تازشی وسوزشی».

۳ــ متن: [illegible] انکلساریا [illegible] و پیشنهاد او درست است چه عبارت wizend andar ēstād «گزنـد انـدر ایستاد ، درد و رنج چیره شد» معنی می‌دهد.بهار ، جمله را چنین تصحیح کـرده است :

ōzūd, andar nē ēstād : [illegible]

«شتافت و اندر نه ایستاد» (و. گزیده‌ها ص ۴۲) و جای دیگر (اساطیر ص ۱۳): شتافت (تا) اندرایستاد (=متوقف شد).

۴ــ گاویکتا آفریده (پهلوی: gāw ī ēk-dād) ، همان گـاو نخستین است که پنجمین آفریدهٔ اورمزد است. برکرانـه رود دائیتی آفریده می‌شود و از بسیاری جهات همانند کیومرث است . بلندی قامت او سه نـای است و آب و گیاه ، آفریده شده‌اند تـا سبب نیرو و بالندگـی او گردند . وقتی اهریمن او را نابود می‌کند ازهریک از اندامهای او چیزی می‌روید . بسیاری از گیاهان دارویی از اندامهای فروریخته او مایه گرفته و آفریده شده‌اند.

۵ـ دائیتی (اوستایی: -dāitya) رودی افسانه‌ای است کـه در ایرانویج (نخستین خاستگاه قوم آریا)، جریان داشته است. در کنار همین رود است که زردشت با اورمزد دیدار می‌کند و به دین‌آوری برگزیده می‌شود و به همین سبب رد رودها شده است (گزیده‌ها فصل ۲۱ بند ۱ تا ٤). در ادبیات دوره ساسانـی بر رود سند اطلاق شده است (اساطیر ص ۱۸).

٦ـ بندهش و زادسپرم هردو تصریح دارند که اورمزد خواب را به پیکـر مردی پانزده ساله بر کیومرث فرستاد. جوان پانزده ساله، ظاهراً می‌تواند مظهر نفخهٔ آسمانی باشد که معمولا نیروبخش و یاری دهنده است و اورمزد درهرکس کـه بخواهد و به هرمنظور کـه بداند مـی‌دمد». (پـژوهشی در اساطیر ص ۵۷ یادداشت ۸).

دربارهٔ مدت این خواب در بندهش (ص ۳۷) آمده است:

and čand dranāy ī wizist-ē

«به اندازه درازی و چستی» (و چست اوستایی: [tašti-] -vačas بریکـ بیت از گاهان اطلاق می‌شود).

۷ـ مهر اباختری و ماه اباختری، خورشید و ماه تیره هستند. به پنـدار گذشتگان، اینان سبب خسوف و کسوف می‌شوند ، بدین طریق که خودرا میان خـورشید و ماه روشن ازیکـ سو و زمین از سوی دیگر قرار مـی‌دهند و سبب می‌شوند تا نور خورشید یا ماه به زمین نرسد (نکـ:پژوهشی در اساطیر ص٦۲ یادداشت ۲٤) . این خورشید و ماه تیره به همراه پنج اباختر (= پنج سیاره)، یعنی اورمـزد (= مشتری)، کیوان (= زحل) ، بهرام (=مریخ) ، نـاهید (= زهره) و تیر (=عطارد)، هفت سیاره را می‌سازند که در دشمنی با اختران (= ثوابت) با دیوان همکاری مـی‌کنند. ازاین میان تیر سپاهبد خراسان ، بهـرام سپاهبد خـاوران ، نـاهید سپاهبد نیمروز، اورمـزد سپاهبد اباختر و کیـوان سپاهبدان سپاهبد است. مهر و ماه تاریکـ،شهریار تاریکان‌اند . ایز اباختران در سپهر بمانند اختران دوازده خانه دارند ، که از هرخانه‌ای بلایی منشأمی‌گیرد. از بالست و نشیب اینان سوکـ و شادی و درد مایه می‌گیرد و ازآن رو آنان را اباختر گویند که اختر نیستند (بندهش ص ٤۲ و ٤۳) . زادسپرم (فصل سوم بند ۲۰) از اباختران با نام «بزهگران» و از اختران بانام «کرفه‌گران» یادمی‌کند.

در ادبیات فارسی از سیارات باعنوان هفت خدنگـ، هفت اژدهـا ، هفت دختـر خضرا، هفت در و هفت سالار نام برده می‌شود. بهار گمان می‌کند که هفت اژدها

با دیدگاه اسطوره‌ای هفت اباختر ارتباط دارد (پژوهشی در اساطیر ص ۲٦ زیرنویس ۲).

۸ـ گوشورون (اوستایی: -gәuš.urvan)، همان روان گاویکتا آفریده است. در یسن ۲۹ اوست که از ستمهایی که بر او رفته است، به اورمزد می‌نالد و درپی شبانی نیک است تا اورا از بند برهاند . گوشورون در اوستای جدید، نگهبان گله و رمه است و در متنهای فارسی میانه از او باعنوان «ایزدگوش» نیز نام به میان می‌آید . او درکنار ایزد رام وماه، بهمن را یاری می‌دهد تا چهارپایان را در حمایت خویش گیرد (بندهش ص ۱۳۷). از گوشورون پنج‌گونه چهارپا آفریده شده‌اند و گاو هدهیوش، که در فرشگرد کرداری از او داروی بی‌مرگی می‌سازند ، نیز از اوست. وظیفه گوشورون پرورش آفریدگان است. (بندهش ص ۱۳۹). نیز هم اوست که دربرابر اورمزد ازگرشاسپ دفاع می‌کند ونمی‌گذارد که روان او به دوزخ رود (روایت پهلوی ص ٦۵ تا ۷٤).

۹ـ اهریمن و همدستان او دردرازی سه هزار سال جهان آمیخته ، امکان فعالیت دارند. اهریمن دراین مدت به‌کمک آفریدگان خود، با اورمزد و داد و دهش او مقابله می‌کند . درطول نبرد به تدریج نیروهای اهریمن ازکار وامی‌مانند و آنگاه که همه آنان ناکار شدند و جهان از آلودگی و ناپاکی آنان، پالوده شد، فرشگرد یا جهان پایانی، که بی‌درد و رنج و خالی از هستی اهریمن و یاران اوست، ترتیب یافته است. پس به این تعبیر، تاختن اهریمن بر آفرینش‌اورمزد، مقدمه‌ای است که بی‌وقوع آن جهان به‌سوی آراستگی و ویژگی پایانی نخواهد رفت و بی‌آن فرشگرد سازی امکان نخواهد داشت .

۱۰ـ نبرد آمیخته یعنی مقابله‌ای که میان نیروهای اورمزدی و اهریمنی در طول سه هزار سال آمیختگی جهان روی می‌دهد. آغاز این نبرد، هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد و پایان آن‌، آراستن فرشگرد و بی‌نیرو شدن اهریمن و نابودی همدستان اوست. درمیان این آغاز و فرجام، جهان آمیخته‌ای از نیکی و بدی و کام و ناکامی است و در متنهای میانه از آن به gumēzišn تعبیر می‌شود.

۱۱ـ استویهاد ، وای بدتر است که جان را بستاند چنین گوید که: «چون دست برمردم مالد، بوشاسپ (=خواب) <آید> و چون سایه افکند ، تب <آید> و چون اورا به چشم ببینند، جان را ازمیان ببرد»، او را مرگ خوانند (پژوهشی در اساطیر ص ۱۳۱) . در اندرز پوریوتکیشان آمده است که: «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود، استویهاد پنهانی بندی در گردن او

افکند و در طول زندگی، نه به‌وسیلهٔ مینوی خوب و نه به‌وسیلهٔ مینوی بد، نمی‌توانند آن بند را از گردن جدا کنند، اما بعد ازمرگ کردار خوب مرد نیکوکار، سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود، ولی مرد بدکار را با آن به دوزخ می‌کشند ... (مینوی خرد صص ۹۶ ـ ۹۷). منظور زادسپرم از «بند آویخته» در بند ۲۲ فصل سی و پنجم، همین بند مینویی است که در اندرز پوریوتکیشان ازآن سخن گفته شده است زادسپرم می‌گوید: «... هرکس ازمردم که درگذشت، آنگاه بندی از او آویخته است ـ مانند دام و بندی که مرغ وماهی بدان گرفته شود ـ و زیرزمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود».

۱۲ـ آشکار در ترجمه واژهٔ پهلوی: 𐭠𐭥𐭦𐭥𐭠𐭫𐭲𐭭: uzwārdān (دستنویسها: 𐭠𐭥𐭦𐭥𐭠𐭫𐭲). (نک. و. گزیده‌ها ص ۴۲). واژه را "شناخته‌شده، معروف" نیز ترجمه کرده‌اند (نک نخستین انسان و نخستین شهریار، ص ۳۱ یادداشت ۱۲۴). این واژه در بندهش نیامده است. دربرابر آن «دیومرگ‌آور» (پهلوی: dēw ī margīh-kardār)آورده است (نک. بندهش ص ۳۷).

۱۳ـ کیومرث، که در چند بند اخیر دربارهٔ او گفتگو شده است، نماد آدمی است. خلاصه مطالب متون زردشتی دربارهٔ او این است که او از گل وبه‌شکل نطفه از سپندارمذ، که همان زمین است، زاده می‌شود.مانند دیگر آفریدگان اورمزد سه هزار سال بی‌جنبش برزمین باقی می‌ماند (روایت پهلوی فصل ۴۶ بند ۳)، چون خورشید روشن است و چشم وگوش و زبان دارد و آفرینش آدمی از اومایه می‌گیرد (بندهش ص ۱۹). آفرینش او ششمین و آخرین دهش اورمزد است (بندهش ص ۲۱) وبرتری او بر آفریدگان دیگر این است که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱). بنابر مطالب زادسپرم و بندهش، اهریمن دیومرگ را برای نابودی او می‌فرستد، اما از آنجا که تقدیر آن است که سی سال زندگی کند، تا پایان دورهٔ مقدر، اهریمن و دیوان همدست او موفق به نابودی کیومرث نمی‌شوند، تااینکه درپایان عمر مقدر، او به کیفیتی که در متن آمده است، از جهان می‌رود .بنابر مطالب بندهش، تخمهٔ او پس‌از مرگ به‌آسمان می‌رود و درخورشید پایه پالوده می‌شود و بخشی را نریو سنگ و بخش دیگررا سپندارمذ به خود می‌پذیرد و چهل سال درزمین باقی می‌ماند (بندهش ص ۸۳). در پایان چهل سال مشی ومشیانه، به‌شکل ریباس، از زمین می‌رویند درحالیکه به یکدیگر پیوسته‌اند و از ایندو آفریده است که نسل آدمی در جهان رواج می‌گیرد. بخشی از روشنی کیومرث را که نریوسنگ می‌پذیرد، در فرشگرد زمان

از خورشید فرود خواهد آمد، نیمی ازآن به کیومرث ونیمه دیگر به همه مردمان گیتی، به‌تناسب شایستگی آنان ، درخواهد آمیخت (گزیده‌ها، فصل سی‌وپنجم بند ۱۵۹). برای آگاهی بیشتر نک. نخستین انسان نخستین شهریار. برای برداشتهایی که از داستان کیومرث در متنهای فارسی آمده است،نک. مقالهٔ خانم مهین صدیقیان در مجلهٔ چیستا، سال سوم، شماره ششم ، اسفند ٦٤ .

۱٤ـ معادل اصطلاحات نجومی این بخش در تقویم ایرانی، برگرفته شده از کتاب گاه شماری درایران قدیم است. برای آگاهی بیشتر نک. ص ۳۳۲ تا ۳٤۰ آن.

۳

۱ـ متن: [illegible] بهار: ham-drōzēnīdan ham-drōǰēnīdan «به نیروی اهریمنی آلودن» (و. گزیده‌ها ص ۱۷٦). به دروج آلودن (اساطیر ص ۲۱). اینجا واژه ham-dranǰēnīdan خوانده شده و از آن معنی «باخود گفتن، خودگویی کردن ، باخود تکرار کردن» گرفته شده است و این معنی باگزافه گوییهایی که اهریمن می‌کند ودر بند هجده فصل دوم با نثر شیوای زادسپرم هنرمندانه بیان شده است، بی‌تناسب نیست.

۲ـ در زادسپرم از سه یا چهار طبقه اجتماعی به‌شرح زیر سخن رفته است: الف ـ آسرونان (اوستایی-āθravan) این طبقه،موبدان و هیربدان و به‌طورکلی آموزگاران و پیشوایان دین را دربرمی‌گرفته است، آسرونان لباس سفید می‌پوشیده‌اند و نماد زمینی اورمزد به‌شمار می‌آمدند . ب ـ ارتشتاران (اوستایی: -raθaē.štar)اینان وظیفه جنگاوری را داشته ، نیروی نظامی و دفاعی کشور را تشکیل می‌داده‌اند ، لباس ارغوانی یا قرمز می‌پوشیدند و نماد زمینی ایزد وای به‌شمار می‌آمدند. ج ـ واستریوشان -vāstrya-fšuyant، کشاورزان کم مایه وطبقه پایین جامعه را تشکیل می‌دادند ، لباس آنان نیلی و نماد زمینی «سپهر» بوده‌اند . برسه طبقه بالا گاه طبقه «هوتخشان» یعنی صنعتگران و پیشه‌وران نیز افزوده شده است . در گزیده‌های زادسپرم (فصل سی‌ام، بند هجدهم):برای هریک از این چهار طبقه (پهلوی: pēšag) وظیفه‌ای می‌شمارد . موبدان یا آسرونان را آموزگار؛ ارتشتاران را زدار؛ و استریوشان پروردار و هوتخشان را پرستار به‌شمار می‌آورد.

۳ـ متن: :.asō-āgāhīhā بندهش (ص ۵۰): .ahlawān-agāhīh

٤ـ مطلب باندکی تغییر در واژه‌ها و عبارتها، در بندهش (صص ٤۹ـ۵۰) نیز آمده است: «مینوی آسمان، چون ارتشتاری اروند که زره فلزین دارد ـ که خود آسمان است ـ مقابله اهریمن‌را بیاراست، تهدیدکرد (پهلوی: padist burd پژوهشی در اساطیر ص ۷۳: پیمان بست؟) تا آنکه اورمزد بارویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت. او فروهر ارتشتاران پرهیزگار و گرد را، سواره و نیزه به دست پیرامون آن بارو آنگونه بگمارد، که موی برسر». بندهش، آنجا که از ایزدان مینوی گفتگو می‌کند نیز دربارهٔ مینوی آسمان به‌عنوان یکی از ایزدان سخن گفته است: «آسمان ، مینوی آسمان است که (آسمان را)چون گوردی برتن دارد . <او> این آسمان را نگاه (همی) دارد، تا اهریمن را باز ـ تاختن نهلد ، آگاهی پرهیزگاران به همیاری با او گمارده شده است». (پژوهشی در اساطیر ص ۱۱۳).

۵ـ متن: : gūmān-sahišnīhā
بهار: بدبینانه (پژوهشی در اساطیر ص ۸۲، اساطیر ص ۲۲).

٦ـ متنِ این بند، برگرفته شده از بند چهارم یسن سی‌ام است. (نک . یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۳۵). دو واژه قابل بحث دراین بند وجود دارد : الف ـ واژه‌ای که «نابودی» ترجمه شده است در متن است. بهار آن را ābaxšišn می‌خواند و نابودی معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص۸۹) و باهمین املاء و همین معنی در واژه‌نامه بندهش (ص ۱۲) آورده است. آنچه بهار در واژه‌نامه بندهش داده‌است، دستنویس ت. د (۱) تأیید نمی‌کند برای یکی از دومورد abēsīhēnīdan (ص ۱٤۲ ، س ۱۰) وبرای مورد دیگر abēsīhēnišn (ص ۱۵۷ س ۸) آورده است . در متن زند نیز آمده است. بنابراین ضبط گزیده‌ها را نیز باید مشکوک دانست و بهتر است که آنرا به abēsīhēnišn «نابودی، تباهی» تصحیح کرد. بـ واژه‌ای که «همگی» ترجمه شده است درمتن زادسپرم به صورت (دستنویسها:) است. براساس متن زند به : hamāyīgīhā تصحیح شده است .

۷ـ این بند در زادسپرم مبهم است، باتوجه به متن بندهش می‌توان آنرا چنین تصحیح کرد :

چون دیگر <بار> به سوی آب آمد ، همان روزی که اندر تاخت ، تیشتر در <برج> خرچنگ آبی (= سرطان)، که آب تخمه است، <بود> تیشترِ همه درخشان،در خردهٔ از رگ (=خانه نخستین برج سرطان) که جانان خوانده شود، ابر را فراز آفرید ، به روز فروشدان (=مغرب) پیدا، چنان که <در> برآمدان (= مشرق).رواج آفرینش تیشتر اختر را بود، که اختر چهارم است <و> خدای آب.فرشته تیشتر آرایندهٔ است <و> خدای ماه چهارم است، زیرا که تیرماه ، ماه چهارم از سال است. نیز نک. پژوهشی در اساطیر ص ۸۳ و یادداشتهای مربوط به آن. دربارهٔ ارتباط تیشتر با برج خرچنگ؛ نک.پژوهشی در اساطیر ص ۳۲. دربارهٔ جانان ، از رگ و خردهٔ ازرگ و انطباق آنها بانجوم فارسی نک. گاه شماری ص ۳۳۲ و ۳۳۵ .

۸ـ بهمن (اوستایی: vohū.manah-)،در گاهان به‌معنی اندیشه نیک و در اوستای جدید و متنهای دورهٔ میانه،نام برترین و نخستین امشاسپند است . او تجلی اندیشه اورمزد و فرزند اوست (یسن ۳۱ بند ۸). او ایزدی نیرومند و آشتی‌بخش است که پرهیزگاران را به بهشت راهنمایی می‌کند و سپاه آزادگان را، که خواستار آشتی هستند، می‌افزاید؛ رایزنی و مشاورهٔ اورمزد با اوست و نخستین آفریده‌ای است که خرد عزیزی (پهلوی: āsn xrad) وخرد اکتسابی، (gōšān-srūd-xrad) بر او عرضه شده است. از جهان مادی،گوسپند بدو وابسته است (بندهش ص ۱۳۸ـ۱۳۷). بهمن یاور زردشت است و او را ازآزار و رنجی که از بدان بدو می‌رسد ، نگه می‌دارد و هم اوست که به همراهی ایزد سروش،زردشت را،آن هنگام که کودکی بیش نبود،در آشیانه گرگ از مرگ نجات داد و شبانه میشی شیرده را به لانه گرگ برد تا کودک گرسنه،ازمرگ وارهد (گزیده‌ها فصل دهم بند یازدهم) ونیز همین بهمن است که زردشت را در دیدار با اورمزد همراهی و راهنمایی می‌کند. (گزیده‌ها ، فصل بیست و یکم). برای آگاهی بیشتر نک. Die Amǝša spǝnta im Avesta و آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۹ـ هوم (اوستایی: haoma-)، در گاهان از او نامی نیست. اما در اوستای نو،نام گیاهی است که از شیرهٔ آن آشامیدنی مقدسی تهیه می‌شود و زردشتیان در آیینهای دینی آنرا می‌نوشند. در اوستای نو،هوم نام ایزدی نیز هست که اورمزد اورا به‌عنوان زوت (اوستایی:-zaotar «پیشوا») برمی‌گزیند، تا آیینهای یسن را با آوای بلند بسراید و با نوای خوش آن را به هفت کشور

برساند (مهر یشت بند ۸۹). هوم‌ایزد درواسپ را نیاز می‌برد، تا به‌اوتوانایی دهد که بر افراسیاب چیره شود و اورا دست بسته نزد کیخسرو ببرد تاانتقام خون پدرش، سیاوش، را از او بستاند (درواسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸) . هوم به صفت اشوی دور دارنده مرگ، توصیف می‌شود (یسن ۹ بند ۲). زردشت اورا درود می‌گوید و زیباترین همه جهان مادی می‌شمارد (یسن ۹ بند ۱).نخستین کسی که گیاه هوم را می‌فشارد، ویونگهان، پدر جم ، است که دربرابر این کار نیک به او پسری مانند جم بخشیده می‌شود که در شهریاری او گرما ، سرما، مرگ و رشک نیست. ویژگیها وصفات هوم همگی در یسن نهم،که اختصاص به او دارد برشمرده شده است. برای آگاهی بیشتر نک. درآمدی بر دستور زبان اوستایی، بررسی یسن نهم،ص سه تا نه .

۱۰ـ برز آبان ناف : ایزد نگهبان آبها و پاسبان سرچشمه‌ها ورودهاست. اورا برز ایزد نیز گفته‌اند . او بخش کنندهٔ آبهاست، نیرومند ، بلند قامت و دارای اسب تندروست. مانند اورمزد و مهر، عنوان «اهوره» دارد و چونان امشاسپندان درخشان است. در اوستا و وداها،زیر نام «اپام نپات» ، ایزد آبها شمرده شده است. در متنهای پهلوی اورا «آبان،نیزگفته‌اند.

۱۱ـ «اردای فرورد»، به معنی فروهر پرهیزگاران است. درمتنهای اوستایی دربرابر آن «فروهرهای زنان و گروه پهلوان زادگان پرهیزگار به‌کار رفته است. در متنهای زند این جمله به‌صورت «فروهر پرهیزگاران ماده و گروه نر» آمده ودر تفسیر آن «اردافروردمردمان» یعنی فروهر مردمان یاد شده است. ظاهراً بعدها این ترکیب متنهای زند،صورت مختصر شده‌ای یافته و «فروهر پرهیزگار ماده» شده و «گروه نر» ازآن حذف شده است. دراین کوتاه شدن شاید مادینه بودن واژه اوستایی «فرموشی» مؤثر بوده است. در نوشته‌های پهلوی غیرزند «فروهر پرهیزگار ماده»،نماد همه فرموشیها قرار گرفته و عنوان ایزد را یافته است (پژوهشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۱). نیز نک. و. گزیده‌ها ص ۶۵ .

۱۲و۱۳ـ عبارت «جزاندکی ازسوراخ زیان که در دل...»درمتن به‌این‌صورت آمده است: [illegible]

بندهش (ص ۵۱) دراین مورد دارد :

[illegible]

bērōn ōzārag ī parwar kē pad sūrāx ī zamīg andar šud hēnd «به‌جز اندک از پرداران که در سوراخ زمین اندر شدند». باتوجه به‌بندهش،

الف – واژه را در زادسپرم می‌توان به nihang «اندک» تصحیح کرد. ب– واژه ؛ انکلساریا می‌پندارد که املایی برای wāyendagān «پرندگان» است (ص ۲۰ یادداشت ۱۷) . بهار واژه را xazēndagān «خزندگان» می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۸۰) . جای دیگر آن را «پرندگان» ترجمه می‌کند (پژوهشی در اساطیر ص ۸۳) . اینجا باتوجه به‌واژه «آهون» به‌معنی نقب و زیرزمین» قرائت āhūnīgān «سوراخ‌زیان» نیزپیشنهاد شده است. ج– (دستنویسها:) ، بهار: : sulag «سوراخ» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲). در اینجا واژهٔ متن، dil [ag] خوانده شده است و معنی «درون،داخل» ازآن گرفته شده است. براین اساس عبارت موردبحث چنین تصحیح شده است: bē nihang az āhūnīgānkē andar dil

«به‌جز اندک از سوراخ زیان که اندر دل...»

۱٤–«بغلتانید»در ترجمه واژه پهلوی be mušt ،از مصدر : muštan «مالیدن» .

۱۵– «فراخکرد»،ترجمه واژه اوستایی: -vouru.kaša «وروکش» . در اوستا،نام دریایی است در کناره البرز . این نام اوستایی،در متنهای فارسی میانه به «فراخکرد» برگردانده شده است و بر دریایی که در کنارهٔ البرز در سوی نیمروز واقع است و یک سوم زمین را دربر گرفته،اطلاق شده است . برای آگاهی بیشتر نک. جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ تهران ۱۳٤۷ ونیز پژوهشی در اساطیر ایران ص ۱۰۱.

۱٦– "اپوش" (اوستایی:apaoša)،لفظاً به معنی «از میان برندهٔ آب» و نام دیوی است که دربرابر تیشتر و هماورد اوست. او مانند اسبی سیاهِ دم دراز، دربرابر تیشتر آشکار می‌شود و او را یک فرسنگ پس می‌راند. (بندهش ص ۵۱ و ۵۲).

۱۷– متن: . ظاهراً املایی برای paywahīd مانوی: paywāh. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ٦. بندهش (ص ۵۲): «تیشتر از اورمزد نیرو خواست، اورمزد بر او نیرومندی برد.»

۱۸– این آتش،یکی از انواع پنجگانه آتش است که دریسن ۱۷ از آنها نام برده شده است. در متنهای فارسی میانه نیز اشاراتی به این آتشها دیده می‌شود که گاه ناهمسانی در آنها وجود دارد. یسنا و ویسپرد پهلوی (ص ۹۳ و ۹٤)، بندهش (ص۱۰۱)، روایت فارسی(ج ۱ص ۵۹) شایست نشایست (فصل

نهم) و بالاخره گزیده‌های زادسپرم (فصل سوم) این آتشها را نام برده‌اند.

	یسن ۱۷	پهلوی یسنا	بندهش ایرانی	روایت فارسی	شایست نشایست	گزیده‌های زادسپرم
1	bərəzi-savangha-	buland-sūd	bərəzsawang	barizšwang	abzōnīg	abzōnīg
2	vohū-frayāna-	weh-fra naftār	hu-frayān (weh-franaftār)	vohu-frayān	weh-fra-naftār	weh-fra-naftār
3	urwāzišta-	frāx-zīwišnān	urwāzišt	orwājist	urwāzišt	urwāzišt
4	vāzišta-	wāzišt	wāzišt	wājist	wāzišt	wāzišt
5	spəništa-	abzōnīg	speništ (abzōnīg)	spenist	buland-sūd	buland-sūd

دربارهٔ وظیفه هریک از این آتشها و جای آنها نک. بندهش ص ۱۰۱ و گزیده‌های زادسپرم فصل سوم بند ۷۷ به بعد.

۱۹ــ اسپنجغر یا اسپنجروش،نام دیوی است که جایش در ابرهاست و کارش بازداشتن ایزدان از باراندن باران برزمین است. دیواپوش را نیز درنبرد با تیشتر یاری می‌کند.

۲۰ــ متن: [Pahlavi] (دستنویسها: [Pahlavi] بهار: [Pahlavi] : abrān «ابرها» (و. گزیده‌ها ص ۱۳).دراین جا واژه se rīn «سوم، سومین» خوانده شده است. برای مانندهای آن در متنهای دیگر،نک. و. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۳ و و. وندیداد پهلوی ص ۸۶. بندهش (ص ۵۲): «... اندر آن باران کرداری،اسپنجروش و اپوش کوشیدند و آتش وازشت گرز برزد، غرید و بانگ کرد».

۲۱ــ پوئیدیگ (اوستایی:-pūitikā)در وندیداد پنجم بند هجدهم ازآن نامی به میان آمده است. بنابرنوشته بندهش (ص ۶۸) و زادسپرم ، دریایی است دارای جزر و مد در پَهْلُوِی دریای فراخکرد و بدان پیوسته . در ادبیات فارسی میانه،با خلیج فارس تطبیق داده شده است. این نام مشتق است از -pūtay «صافی، پاکی» (بار: ص ۹۰۹).

۲۲ــ کمرود (متن: [Pahlavi] ، گونه املایی دیگری برای [Pahlavi])، در

اوستا، از آن نامی برده نشده است. بندهش، جای آن را در سوی اباختر و در ترکستان می‌داند (ص ٦٩). در ادبیات پهلوی با دریای خزر انطباق داده شده است .

۲۳ــ سیاه بن، در اوستا نیامده است. در بندهش جای آن در روم گفته‌شده است (ص ٦٩). ظاهراً باید دریای مدیترانه و یا دریای سیاه باشد. برای سه مورد اخیر نک. اساطیر ایران ص ۳۸ یادداشت ۱۲ و ZP. p.189, No.1

٢٤ــ از «ورسدویس»، در اوستا نامی برده نشده است. مینوی خرد (پرسش ٦١ بند ۱۳): «کنگدز درسوی مشرق‌نزدیک (دریاچهٔ) سدویس....». مطالب بندهش (ص ٦٨ــ٦٩) و زادسپرم ، دربارهٔ دریاچهٔ سدویس با یکدیگر همانند است؛ براین اساس آنچه ستبری و ناپاکی از دریای شور (دریای پوئیدیگ) به سوی فراخکرد جریان می‌یابد ، با باد بلند وتندی بازپس می‌زنند تا آنچه روشن و پاک است، به فراخکرد و چشمه‌های اردویسور وارد شود. نک. بندهش ص ٦٨ــ٦٩ .

۲۵ و ٢٦ــ «ارنگ» (اوستایی: -ranghā) و «وه» (اوستایی: vanghvī) نام دو رود افسانه‌ای‌است که درمیان ایرانیان مقدس بوده است وچنین می‌پنداشته‌اند که در ایرانویج جریان دارند. در ادبیات میانه، «ارنگ» را بر «دجله» و «وه» را بر «سند» اطلاق کرده‌اند . بهار ازیک سو احتمال می‌دهد که این دو رود، شاخه‌هایی از رود «ینی سئی» است و از سوی دیگر این فرض را نیز بعید نمی‌داند که افسانه‌های مربوط به این دو رود، زیر تاثیر افسانه‌های مربوط به دو رود مقدس «دجله» و «فرات» در اسطوره‌های بین‌النهرینی، پدید آمده باشد . نک. پژوهشی دراساطیر ص ۷۹ یادداشت ٥ و ایرانشهر مارکوارت صفحه ١٤٨ .

۲۷ــ واژه‌ای که مشهور ترجمه شده است در پهلوی [Pahlavi] املاء شده‌است. نک. نوبرگ ج ۲ ، زیر čašm . بهار: [Pahlavi] : nāmīg «نامی، مشهور» (و. گزیده‌ها ص ۳۸۹ و ۳۹۷). جای دیگر «چشمه» (پژوهشی در اساطیرص ٨٥). بندهش (ص ۷٥): «دردین گوید که: این چند چشمه آب به پیدایی <آمد>، که ور خوانده شود، اندازهٔ چشم مردم.»

۲۸ــ «چیچست» -čaečasta دریاچه‌ای است که آن را با دریاچه «ارومیه» تطبیق داده‌اند. در ساحل همین دریاچه است، که کیخسرو ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می‌برد (یشت ٥ بند ٤٩ تا ٥٢ و یشت ۹ بند ۲۰ تا ۲۳) و از آنان می‌خواهد که او را یاری دهند تا بتکده‌ای را که در کرانهٔ آن است، ویران سازد .

(دراین مورد نیز نک. مینوی خرد پرسش ۲٦ بند ۵۹ تا ٦٤ و پرسش ۵٦ بند ۷). بنا برمتنهای میانه،دریاچه‌ای است ژرف، نمک دار، بی‌موج و حیات و آتشکده آذرگشنسپ در ساحل آن استقرار یافته است. نوبرگ این نام را با «شیز» یکی می‌داند. نک. ج ۲، زیر: šēčīkān و čēčist.در شاهنامه به صورت"خنجست"تحریف شده است. نک. برهان زیر«چیچست» و زیرنویس مربوط به آن .

۲۹ـ توصیف زادسپرم از دریاچهٔ چیچست چنین است : و در بندهش (ص ۷۵): ...باتوجه به توصیف دو متن،و با درنظرگرفتن ویژگیها و صفاتی که برای چیچست در متنهای مختلف آمده است، واژه متن زادسپرم را به zufr «ژرف» تصحیح کرده است. صفت -jafra «ژرف» دراوستا برای این دریاچه به‌کار رفته است. واژهٔ garmōg«گرم»،املاء دیگری برای : garmāb «گرم‌آب» بندهش است. بهار باتوجه به صفت urwāp که در متنهای اوستایی برای این دریاچه آمده است آن را «آب نمک‌دار» معنی می‌کند. (و. گزیده‌ها ص ۱۷۷) و در جای دیگر (و. بندهش ص ۳۷۵) مذکور در بندهش ت. د (۲) را در اصل پنداشته است. ارتباط -urvāp اوستایی با پهلوی قطعی نیست و استدلال ایشان را (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱۳) دراین مورد نمی‌توان به سادگی پذیرفت. از سوی دیگر معنی «آب نمک دار» را برای که دارمستتر (مطالعات ایرانی ج۲، ص ۱۸۰ـ۱۷۹) پیشنهاد می‌کند ، بارتلمه رد می‌کند (زیر urvāp)ومعنی «دارای سطح آب وسیع، دارای آب گسترده» را درست‌تر می‌داند. پس‌از بارتلمه،گرشویچ (مهریشت ص ۱۷٤ یادداشت /۱٤۳) به پیروی ازنظر بیلی معنی «موج» را برای آن مناسب‌تر می‌بیند. متن زادسپرم،به قیاس با بندهش به jud gid تصحیح شده است. gid صفت مفعولی‌از -gay «زیستن»است.واژه مذکوررا انکلساریا jud dad «بی‌حیوان» خوانده‌است. بهار jud gad «بی‌بدی» (و. گزیده‌ها ص ۱۵٦) و jud jīd(پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱٤) . واژه اخیر را به‌پیروی از آقای بهار به معنی «بدون زندگی، عاری از حیات» دانسته است. بنابراین عبارت زادسپرم را پس از تصحیح چنین می‌خواند :

war ī zufr ‹ī› garmōg, atag jud-gid

۳۰ـ آذرگشنسپ، آتشکده‌ای بوده است در آذربایجان بر ساحل دریاچهٔ چیچست. این آتشکده خاص جنگاوران بوده ودرمتنها به‌صفت «تگاور» توصیف شده است. این آتش به‌همراه «آتش برزین مهر» و «آتش فرنبغ»،سه آتشکده مهم دین زردشتی هستند که در بندهای ۸۴ تا ۸٦ همین فصل از زادسپرم‌دربارهٔ پیدایی آنها سخن رفته است . بندهش (صص ۱۰۲ ـ ۱۰۳) علاوه‌بر مطالب مذکور در زادسپرم می‌افزاید: «جم اندر خدایی <خود> همه کار را به یاری این هرسه آتش بیشتر همی کرد و آذرفرنبغ را در «دادگاه» به «خره‌مند» کوه در خوارزم نشانید. هنگامی که جم را ببریدند ، فره جم از دست ضحاک <به وسیلهٔ> آذرفرنبغ رهایی یافت و به پیدایی از دین، اندر خدایی گشتاسپ شاه از خوارزم به روشن کوه در ده «کاریان» نشاندند ، چنان که اکنون نیز آنجا پاید. آذرگشنسپ تا به خدایی کیخسرو، بدان‌گونه نگهداری جهان همی کرد تا کیخسرو بتکده را همی کند و بر یال اسب نشانید و تیرگی و تاریکی را بکند و روشن کرد. چون بتکده را ویران کرد، به همان جای در «اسنوند»،آتشگاهی فراز نشانید و بدان سبب گشنسپ خوانند ، که بر یال اسب نشانده شد. آذربرزین مهر، در خدایی گشتاسپ شاه همین‌گونه در جهان همی وزید و نگهبانی همی کرد تا زردشت،انوشه روان،دین آورد. برای رواج دادن دین و بی‌گمان کردن گشتاسپ و فرزندان او، تا به‌دین ایزدان ایستند، بسیار چیز پدیدار نمود وکرد؛ گشتاسپ شاه <آنرا> به کوه ریوند، که پشته گشتاسپان خوانند،به دادگاه نشانید .»

دربارهٔ کندن بتکده ساحل چیچست، نیز نک. «مینوی خرد، پرسش یکم بند ۹۵ .

۳۱ـ سوور (پهلوی: sūwar)در اوستا ازآن نامی برده نشده است. ازآنجا که بنای آذر برزین مهر در کنار این دریاچه بوده است، و می‌دانیم که آذربرزین مهر در کوه ریوند درحدود نیشابور بوده است، پس باید محل این دریاچه نیز در خراسان باشد. در بندهش (ص ۷۵ و ۷٦) هنگام گفتگو از دریاچه‌ها،نخست از چیچست و پس‌از آن از : ? sūgar نام می‌برد . و این sūgar،ظاهراً همان است که در گزیده‌ها ضبط شده است. به هرحال بندهش درباره این «ور» می‌گوید :«ورسوگر در ابر شهر بوم،در سر کوه توس <است>.گوید که سود، بهر و نیک چشمی و نیکی و افزایش و رادی بدو آفریده شده است.»

۳۲ـ برای آذر «سودی مهر» نک. یادداشت شماره ۱۸ و ۳۰ همین فصل .

۳۳ـ چنین است متن. مطلب در بندهش (ص ۶۳) درست‌تر به نظر می‌رسد: «کوهها تا هجده سال فراز همی رستند ، البرز تا هشتصد سال همی رست ، دویست سال تا ستاره پایه ، دویست سال تا ماه پایه و دویست سال تا خورشید پایه و دویست سال تا به بالست آسمان».

۳٤ـ ابرسین (اوستایی: upāiri.saēna- ؛ پهلوی: abar-sēn) پس از البرز، بزرگترین کوه است و رودهای هریرود، هیرمند ، مرغاب و بلخ از آن سرچشمه می‌گیرند و براین اساس، باید بخش غربی رشته کوه هندوکش باشد که سمت شمال و شرق کابل است؛ یعنی همان کوه باباست. (نک. بارص ۳۹۸).

۳۵ـ واژه‌ای که «مرز» ترجمه شده است، درمتن به‌صورت pārs آمده است و این همچنان‌که بهار گفته است (پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۱۷) مناسب نیست؛ اما گمان ایشان که این واژه املایی برای «پارت» است، هم قطعی به‌نظر نمی‌رسد . تصحیحی که از متن داده‌اند (و. گزیده‌ها ص ۳٤۱ و ۳۸۱) و ترجمه‌ای که در اساطیر (ص ۲٦) و پژوهشی در اساطیر (ص ۸٦) آورده‌اند، هیچ‌یک مشکل را حل نمی‌کند.

در فارسی میانه ترفانی واژه phrg در ترکیب phrg‘ ykwšn به‌معنی «دیده‌بان‌کوشان، دیده بانی‌کوشان» ترجمه شده‌است (نک Acta Iranica No 9, p.40 ، نوبرگ ج۲ زیر: pahr. ترکیب pahragī kōšān می‌تواند به‌معنی «مرز کوشان» باشد و نه «دیده‌بان کوشان». اگر این احتمال درست باشد واژه به‌کار رفته درگزیده‌ها را می‌توان به pahrag ī تصحیح کرد و درآن صورت مشکل متن تاحدی برطرف خواهد شد .

۳٦ـ مطلب در زادسپرم مبهم است. عبارت بندهش (ص ٦۱) روشن‌تر است: «... همه زمین را نم بگرفت <و> به شش پاره بگسست ، زبردار <و> زبردار ببود».

۳۷ـ نوعی ریشه تراشی است . نویسنده «کشور» را از «کِش» یعنی شیار مشتق می‌داند؛ یعنی جایی که با مرز/شیار از یکدیگر مشخص می‌شود و این درست نیست، چه کشور (اوستایی: karšvar -van- ازریشه: karš- «کاشتن» است (نک. نوبرگ ج۱ صص ۱۱۸ـ۱۱۹).

۳۸ـ متنهای اوستایی و پهلوی، کره زمین را به هفت پاره بخش کرده و هریک از این بخشهای هفتگانه را «کشور» می‌نامند . خونیره (اوستایی:

xvaniraθa-)کشور مرکزی زمین و به تنهایی برابر شش کشور دیگر است و همه نیکوییها در آنجا آفریده شده ، یلان و گردان از آنجا برخاسته‌اند و دین مزدیسنان در آنجا آفریده شده است، سوشیانس ، آخرین نجات بخش،نیز در خونیره زاده شود (نک. بندهش ص ٦٢).شش کشور دیگر عبارتند از: سوه (اوستایی:-savahi)در مغرب،ارزه (اوستایی:-arəzahi)درمشرق، فرددفش (اوستایی-fradaδafšū-درجنوب شرقی، ویددفش (اوستایی:-vīdaδafšū) در جنوب غربی، وروجرش (اوستایی:-vouru.ǰarəštī)شمال شرقی ، وروبرش (اوستایی: -vouru.barəštī) در شمال غربی.

برای آگاهی بیشتر نک. مقاله دکتر بهار درنشریه‌بنیاد فرهنگ ایران ج۱، شماره ۱ ،جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی».

۳۹ــ متن: ده هزار.

۴۰ــ"درخت همه تخمه"(پهلوی : wan ī harwisp-tōhmag)؛ در بندهش(ص ۱۲۵)با نام"درخت بسیارتخمه"(پهلوی:wan ī was-tōhmag) آن را چنین توصیف می‌کند: «درختِ بسیار تخمه»میان دریای فراخکرد رسته است و تخم همه گیاهان درآن است، کسی است که فرارون پزشک وکسی است که تخشا پزشک و کسی است که همه پزشک گوید، در درون (متن: ۱۴۲ : āhūn) آن کوه<ها> آفریده شده است، در سوراخ آن کوهها نه هزار و نهصد ونود ونه بیور جوی است که نیمی از آبها درآن کوهها آفریده شده‌است،که ازآنجا به وسیله آن جوی<ها> و گذر<ها> به هفت کشور زمین فراز رود که همه آب دریاهای هفت کشور زمین از آن است.».

در مینوی خرد (پرسش ٦١ بندهای ۳۷ تا ۴۲) با نام: «درخت دوردارندهٔ غم بسیار تخمه» (پهلوی : wan ī ǰud-bēš ī was-tōhmag) دربارهٔ آن آمده است: «آشیان سیمرغ در درخت دوردارندهٔ غم بسیار تخمه‌است و هرگاه از آن برخیزد، هزار شاخه ازآن درخت بروید و چون بنشیند هزارشاخه از آن بشکند و تخم از آن پراکنده شود و چینامروش مرغ‌نیز آن نزدیکی می‌نشیند و کارش این است که آن تخمهایی را که از درخت بسیار تخمه دور ـ کننده غم فروریزد . او برچیند و آنجا که تیشتر آب را می‌ستاند، بپراکند تا تیشتر آب را با همهٔ آن تخمها بستاند و با آن باران به‌جهان ببارد».

۴۱ــ "هوم سپید" یا "گوکرن" (اوستایی:-gao.kərəna)بنابر نوشته‌های پهلوی،در ژرفای دریای فراخکرد رسته و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه فروهر

پرهیزگاران به نگـاهبانی آن گماشته شده‌انـد. ازاین گیاه،در فرشگرد «داروی انوشگی» می‌سازند . اهریمن،درآب وزغی آفریده است که هوم را تباه می‌کند . اورمزد،برای بازداشتن این وزغ از آسیب رسانیدن به هوم،دو ماهی آفریده تـا گرداگرد آن بگردند ، به طوری که سر یکی از ماهیها پیوسته به‌سوی وزغ‌باشد. خوراک این ماهیها مینوی است و از پدیده‌های مادی نمی‌خورند. نک. مینوی خرد، پرسش ٦١ بند ٢٩، بندهش ص ١٢٤.

از متن بندهش، تصحیح، قرائت و ترجمه کـاملا متفاوتی نیز ارائه شـده است. نک. MZVI. p.76.

این مأخذ «هوم سپید» را همان «هوم» دانسته و واژه‌ای کـه غالباً «سپید» املاء شده است به sūd تصحیح کرده، از آن معنی «شفا دهنده» دریافته‌است (ص ٧٦)؛و بنابراین تحلیل،hōm ī sūd ī bēšaz «هوم شفا دهنده کـه درمان می‌کند / تندرست می‌کند».بنابر همین مأخذ «گوکرن» که در متنها با "هوم سپید"یکی دانسته شـده است، ازنظر معنی نیز بـا آن همسان است و «درخت تندرست کننده» معنی می‌دهد (ص ٧٥).

بهار (اساطیر ص ٧٣ یادداشت ٤٦) گوکرن را «گاوشاخ» معنی می‌کنـد و احتمالا با «کوکنار» در ارتباط می‌داند. (؟)

٤٢ـ متن چنین است: [illegible] با مقایسه بندهش (ص ٧٧) چنین تصحیح شده است : [illegible]

girgir, kunǰid, ud az srū, mıǰūg

گرگر: «غله‌ای باشد گرد و سیاه رنگ از نخود کوچکتر و بعضی گویند نـوعـی باقلاست» (برهان).مژو: «مرجمک را نیز گفته‌اند که عدس باشد» (برهان) .

٤٣ـ متن: [illegible] «کودک می» (و. گزیده‌هـا ص ٢٦٦، پـژوهشی در اساطیرص٩٤)،بندهش (ص٧٧): [illegible] «کودک رز» و به «که‌ازآن‌می‌سازند»، تفسیر شده است. شاید بتوان احتمال داد که واژه [illegible] با «کردو» درارتباط باشد و «کردو» شاخه بریده شده از درخت، پاجوش و مانند آن معنی می‌دهد. «کردوی می» یا «کردوی رز» می‌تواند شاخهٔ نورسته تاک باشد که از میوهٔ آن می می‌سازند. (؟)

٤٤ـ متن: [illegible] . بندهش نیز چنین است. بهار یکـجا احتمال می‌دهدکه gōz باشد (و. بندهش ص ٣٩٦) و جای دیگر (و. گزیده‌ها ص ٢٠٨) آن را به [illegible] : winūg «مـاش» تصحیح مـی‌کند. صورت متن را مـی‌توان درست

پنداشت و باید آن را gēnōg خواند کـه صورت دیگری برای wēnōg *بنو ، ماش» است. انکلساریا (ص LXXVII)عبارت را چنین تـرجمه می‌کند: «وبنـو نامی دیگر بود بـرای بینی»، بـه‌هرصورت زادسپرم از همـانندی لفظی میـان gēnōg/wēnōg «بُنو، ماش» و wēnīg «بینی»،اشتقاقی برای کلمه فارسی «بینی» ساخته است .

٤٥ــ اکومن (اوستایی -aka.manah)در یسن ۳۰ بند ٦ و یسن ٤۷ بند ٥،از او باعنوان «اندیشه بد» نام برده شده است. او کماره دیوی است که دیوها ازاو پیروی می‌کنند و بدان بدو می‌پیوندند؛او را اهریمن آفریده است،تا ناآشتی و بداندیشی را رواج دهد و کار او مبارزه و مخالفت با نخستین امشاسپند یعنی بهمن (= اندیشه نیک) است. در واپسین روز، آن‌گاه که هریک از آفریدگـان اورمزدی، دشمن دیو داده خویش را از کار می‌اندازند ، بهمن، بر او چیره می‌شود و اورا نابود می‌کند (گزیده‌های زادسپرم فصل سی وپنجم بند ۳۷).

٤٦ــ ایرانویج (اوستایی:-airyana.vaējah)بنابر اوستا، نخستین مسکن اقوام آریایی است. به درستی دانسته نیست که اوستا بااین نام کـدام منطقه جغرافیایـی را مشخص می‌کند،امـا احتمال قـوی آن است که ایرانویـج سرزمین خوارزم و نواحی مجاور آن باشد. در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳ و ٤) آمده است: «نخستین بوم و سرزمین نیکویی که من ، اورمزد ، آفریدم ایرانویج بود، کنار دائیتی نیک. آنجا ده ماه زمستان است، دو ماه تابستان و اینان سردند بـرای زمین، سردند بـرای درختان. چـون زمستان درگـذرد، آن‌گاه بیشترین تنگیهاست».

٤۷ــ عبارت روشن نیست.متن چنین است : [illegible] .
دو دستنویس به‌جای : [illegible] ، [illegible] ، دارند. انکلساریا خود نیز به جای واژه پایانـی [illegible] ، [illegible] را پیشنهاد می‌کند. (نک. بـه زیرنویسهای شماره ۲۰ و۲۱ در ص ۳۳ متن) بهار برای واژه اول ضبط دستنویسها را برمی‌گزیند و آن را xwaš-xwārīh مـی‌خواند و «شادی، آسایش» تـرجمه می‌کند (و. گـزیده‌هـا ص ٥۲) . واژه [illegible] را ham-dōšast می‌خواند و «بایکدیگر عشق ورزیدند» معنی می‌کند (و. گزیده‌ها ص ١٦۷) . واز عبارت، (پژوهشی در اساطیر ص ۸۸) ترجمه زیر را ارائه می‌دهد : «به هنگام

خوشخوارن به‌هم عشق ورزیدند». در این تـرجمه از واژه xwaš-xwārīh (ضبط دستنویسها) معنی «جفت جویی» گرفته شده و واژه :

[Pahlavi] : ham-juxīhist (ماده ǰux) مضارع از مصدر: ǰuxtan «جفت شدن») را «جفت شدند» برگردانیده است.

۴۸ــ دراین بند دو مسأله قابل بحث دیده می‌شود ، یکی آنکه عبارت :«... که چهارپای گرد سم و دوگانه سم، پنج چنگ ومرغ و ماهی» ظاهراً در اینجا زاید است و جای آن در بند ۵٤ است. بنابراین باید بخش اول بند ۵۳ را چنین پنداشت: «نخست به سه کرده (= فصل) بخش شد که است: چهارپای برزمین رونده و ماهی در آب شناکننده و مرغ در فضا پرواز کننده . پس به پنج آیینـه (= نوع) که مانشت ایشان در پنج جای است ، که آبی، زیرزمینی، پـرنده ، فراخ رفتار و چرا ارزانی خوانده شود». دوم آن‌که واژه‌ای که «پرنده» ترجمه شده است در متن"[Pahlavi]" است. واژه با همین املاء و بـه صورت جمع در بند ۹ همین فصل نیزآمده‌است. انکلساریا برای هردو مورد املاء [Pahlavi] : wāyendag «پرنده» را پیشنهاد می‌کند (نک. زیرنویسهای مـربوط). نگارنـده درمورد اول (بند ۹) قـرائت āhūnīg «سوراخـی، سـوراخ زی» را پیشنهاد کـرده است،اما درمورد دوم ازنظر انکلساریا پیروی کرده .

۴۹ــ واژه‌ای که در این عبارت «چهارپا» ترجمه شده است در متن [Pahlavi] است. واژه باهمین املاء در صفحه ۱٦۰ روایت پهلوی ، آنجا که از جانـداران درون کنگدژ گفتگو می‌شود،به‌کار رفته است. و مانند همین متن در کنار «ستور» آمده است. احتمال دارد که واژه املایی برای [Pahlavi] : pah «گوسپند» باشد. (نک. واژه‌نامه یسنا و ویسپرد پهلـوی ص ۱۵۲) و منظور از آن چهارپـایان کوچک اهلی، دربرابر ستور، که چهارپایان بزرگ اهلی هستند ، باشد . بهـار احتمال می‌دهد که واژه املایی نادرست برای [Pahlavi] : māhīg «ماهی» باشد (و. گزیده‌ها ص ۲۵۷)؛ و آنرا در اساطیر (ص ۲۹) "کنا" (برهان : کنا = ماهی)، و در پژوهشی در اساطیر (ص ۸۸) "کوسه" (؟) ترجمه می‌کند.

۵۰ــ دراین بند منظور از «بهر» ظاهراً «جنس» است. به طورکلی می‌تـوان پنداشت که نویسنده برای تقسیم بندی جانوران از اصطلاحات خاصی پیـروی کرده است که تطبیق آن با اصطلاحات علمی رایج چنین است: کرده (=فصل) ، آیینه (=نوع) بهر (=جنس)، سرده (=گونه)، رسته (=گروه). حتی‌تقسیمات جزئی‌تر را نیز با نام «سرده‌اندر سرده» که ظاهراً بخشی از افراد یک گروه را

شامل می‌شود ، مشخص می‌کند. برمبنای آنچه که در یادداشت ٤۸ گفته شد، این بند را باید چنین پنداشت:"پس به بهرها بخش شد،که چهارپای گردسم و دوگانه سم، پنج چنگ و مرغ و ماهی <بدین طریق> ..."

٥۱ـ تخمه شمـاری (پهلوی: tōhmag-ōšmurišnīh)، نام کتاب دیگری از همین نویسنده است که امروز از آن چیزی دردست نیست. ظاهراً این کتاب دربارهٔ اصل و منشأ آفرینش جانوران و گیاهان بوده است. دربارهٔ آثـار دیگر نویسنده در پیشگفتار سخن گفته شده است .

٥۲ـ نویسنده گرد سمها را یک بهر (جنس) می‌داند (بند ٥٤) و این بهر را به چند گونه تقسیم کـرده است، اما ویژگیهای هـریک از گونه‌ها را در متـن نیاورده و تنها بـه یادکرد نام آنها بسنده کرده است. بندهش نیز چنین است (ص ۷۹): «اسب سرده ، تازی، پارسی و استر و خر وگور <و> اسب آبی و دیگر اسب سردگان».

٥۳ـ متن چنین است: [illegible]

در بندهش (ص ۷۹) عبارت چنین آمده است : [illegible]

«سوم شتر دوسرده، کوهی و چرا ارزانی، چه یکی را در کوه شاید داشتن و یکی را دردشت، <که> یک کوهانـه است و دوکوهانه» . براین اساس متن آشفته گزیده‌ها را می‌توان چنین تصحیح کرد :

ud uštar mādagwar dō: dašt‹īg› ud kōf‹īg›, ‹ēk -kōf› ud dō-gānag-kōf.

بهار (و. گزیده‌ها ص ۱۸۷) دو واژهٔ [illegible] را gašt-kōf «<شتر> یک کوهانه» معنی کرده است وعبارت را چنین معنی می‌کند (اساطیر ص ۳۰): «(اندرمیان) اشتران برتر دوتاست ، گشته کوهان و دوکوهانه» . ودر جای دیگر (پژوهشی در اساطیر ص ۸۹): «شتر به مایه دو است: گشته کوهان و دوگانه کوهان».

٥٤ـ"تکل گروشه"(پهلوی: [illegible]).بندهش (ص ۷۸) : [illegible] .

«تکل» درفارسی به‌معنی «قوچ جنگی» است (نک. برهان).اما واژه : [illegible]

«زادسپرم: بند ٦١ فصل سوم و بند ١١ و ١٣ فصل دهم، د. مدن ص ٦١٧) یا وادرسو (بندهش ص ٧٨ و ٧٩)»نیز به معنی نوعی قوچ است نک. مقاله میرزا در : Mémorial Jean de Menasce, pp.287-292

علاوه‌بر شواهد یادشده درمقاله میرزا، صورتهای «کرشی و کرشیوا» درلهجه سمنانی (نک. فرهنگ سمنانی سرخه‌ای ، لاسگردی...) ونیز"کروشه"و "کروشه"به معنی"بز یا گوسفند سه ساله"،در گویشهای جنوب خراسان را نیز باید افزود. بنابراین «تکل گروشه» احتمالا «قوچ جنگی سه ساله» یا «قوچ سه ساله» معنی می‌دهد؛ اما این‌که زادسپرم این قوچ را سه شاخ دانسته و اورا باره منوچهر شمرده است، با متن بندهش هماهنگی ندارد. درآنجا (ص ٧٩ــ٧٨) در این باره آمده است: «میش پنج سرده ، آن دنبه‌دار و آن بی‌دنبه و سگ میش و میش تکل و کروشه میش،که بزرگ شاخ است، مانند اسب، سه شاخ دارد و اورا به عنوان باره (= اسب) گیرند، چنان‌که گفته شده است که منوچهر، نیای ما، کروشه‌ای به عنوان باره داشت». میرزا این بند از زادسپرم را با تصحیحی اندک چنین معنی می‌کند (یادنامه دو مناش ص ٢٩٠): «اندرمیش آن‌که دنبه‌دار است و آن‌که بی‌دنبه است و میش شاخ‌دار و قوچ که به‌سبب کوهان، شبیه‌اسب است، که اورا شاخ بزرگ است و بارگی را شاید و <مانند> بارهٔ منوچهر است».

٥٥ــ این پنج‌گونه در بندهش (ص ٧٨) عبارتند از:"خربز، گوسپند، پازن، نری <و> بز". واژه‌ای‌که «تازی» ترجمه شده است می‌توان tāzīg (انکلساریا ص LXXIX) یا tāwīg «جانوری از خانوادهٔ بز، تاوک» (و. گزیده‌ها ص ٤٠١) نیز خواند . قرائت مشکوک است و معنی واژه روشن نیست .

٥٦ــ گرزهٔ عار (متن: ول واد رسل) قرائت واژه رسل روشن نیست . انکلساریا (صLXXIX)آن را xār خوانده است. بهار آنرا به هسل تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ٨). نگارنده آنرا hār خوانده است. چنین واژه‌ای در بند ٤٠ فصل ٣٥ نیز آمده است و نام دیوی است که دربرابر ایزد ارشسونگ قرار دارد درمورد اخیر آن را āhr خوانده و"دیو خشم" انگاشته‌است. بندهش این واژه را ندارد (ص ٨٠): «موش سیاه، که همستار گرزه است ، در کنار دریا بسیار باشد».

٥٧ــ متن: ... : hambūsišn «پیدایی، پیدایش ...» (و.

گزیده‌ها ص ۷۰).

۵۸ــ گرزه‌ای که دراین بند از او گفتگو شده است، شناخته نیست برخی از ویژگیهای او با آنچه دربارهٔ «سقنقور» در فرهنگهای فارسی آمده است، هماهنگی دارد. (نکــ. لغت نامه دهخدا زیر «سقنقور»).

۵۹ــ "مانسرسپند" (اوستایی: maθra.spənta-) سخن ویژه اورمزی است که از او بــه‌عنوان روان سپید، درخشان و تابندهٔ اورمــزد یاد شده است (بند ۸۱ یشت ۱۳)؛ دربرابر دیــوان بسیار نیرومند است (بند ۳ یشت ۱۱) و پیام‌آور اورمزد به‌شمار می‌آید (بند ۱٤٦ یشت ۱۳) . اورمزد او را برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماریِ دیو داده، آفریده است (وندیداد ۲۲ بندهای ۲ و٦).

٦۰ــ متن: . بهار به پیروی از وست همه‌جا آنرا به : ruwān تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۲۳۱) . بیلی (ZP. pp.36-37) آن را xwarrah خوانده و به‌معنی خویشکاری گرفته است. این معنی را متن زندِ بند ٤ یسن ۹ (یسنا و یسپرد پهلوی ص ۵۷ و ۲۲۷) نیز تأیید می‌کند:

xwarrah ast ī xwēškārīh... xwarrah ēd ast ī pad tan ī mard xwarrahōmand dārēd ud xwēškārīh ān rawāg kunēd.

فرهٔ خویشکاری است، فره این است که تن مرد را فرهمند دارد و خویشکاری را آن روا کند . بندهش (ص ۸۳) چنین آورده است:

... čiyōn gōwēd kū: kadār pēš dād, xwarrah ayāb tan? u-š guft kū xwarrah pēš dād, tan pas ō ān dād ēstēd, andar tan dād kū xwēškārīh bebrēhēnēd tan be ō xwēšhkārīh dād. wizārišn ēn kū ruwān pēš dād

چنین گوید که کدام پیش آفریده شد، فــره یا تن ؟ اورمزد گفت فره پیش آفریده شد، تــن پس برای آن آفریده شد، انــدر تن آفریده شد که خویشکــاری بیافریند ، تن برای خویشکاری آفریده شد. گــزارش (=تفسیر) این است کــه روان پیش آفریده شد .

بهار از این عبارت نتیجه مــی‌گیرد که: «مــؤلف بندهش خــواسته است توضیح دهد که هزوارش فره را برای روان به‌کار برده است زیرا نخستین روان را با هزوارش فره و دومین را با املاء مرسوم برای روان که هزوارش نیست ، آورده است». (پژوهشی در اساطیر ص ۱٤۲ یادداشت ۵). آنچه ایشان گفته‌اند قطعی نیست، نــویسنده بندهش در عبارت: wizārišn ēn خواسته است،

معنی «فره» را دراین عبارت تفسیر کند و نه املاء آن را، چه معمولا «فره» معنی «روان» ندارد و ازآن‌جا که ممکن بوده است سبب تردید شود برمعنی آن تـأکید ورزیده است .

٦١ـ برای انواع آتشها نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۸ همین فصل.

٦٢ـ آتش بهرام،منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بـزرگ دین زردشتی به شمار می‌آید. این آتش از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می‌شود کـه هریک از آنها خود نیز بـه آیینی خاص از آتشهای دیگر فـراهم می‌آیند. بر رویهم این آتش از به‌هم چیدن هزار ویک آتش فراهم می‌شود.آتش معمولی مستقیماً برای تهیهٔ آتش بهرام به‌کار نمی‌رود ، بلکه نخست بـه آتش آذران، که از چهار آتش فراهم می‌آید ، برده می‌شود و سپس به آتش بهرام‌منتقل می‌شود. امروز درهند آتش خانگی را مستقیماً به آتش بهرام نیز می‌برند، نام شانزده آتشی که آتش بهرام از آن فراهم می‌شود در متنهای دینی با یکدیگـر اختلاف دارند. وقتی این شانزده آتش تهیه شدند در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشها را دریک آتشدان می‌گذارند و موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانهٔ ایزد بهرام است دردست می‌گیرند و آتش را بااحترام درون اتاقک آتشگاه می‌گذارند ، آنگاه شمشیری و گرزی بر دیوار آن می‌آویزند، و درهرگوشه‌ای زنگی برنجین نصب می‌کنند و درهریک از پنج‌گام روز،که باید سرودی برآتش خوانده،آن را به صدا درمی‌آورند . (نک‌ـ RCCP. pp.211-239

آتش بهـرام را باید، بـامداد ، نیمروز و عصر ستایش کـرد.(پرسش ٥۲ مینوی خرد) و زیـان رسانیدن بدان،از گـرانترین گناهان است (پـرسش ۳٥ مینوی خرد).

٦٤ـ"سروش" (اوستایـی:-sraoša)نماینده فرمانبرداری اورمـزد است و وظیفه اصلی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او مـردم را بویژه در شب پاسبانی می‌کند و آنان را از بدی دیوان می‌پاید . دیوان از بیم او به دوزخ می‌گریزند.سروش بـه صفات:دلیر، فرمانبردار، نیرومند ، جنگـاور ، مقدس، خوب رسته ، پیـروزمند پیشرفت دهندهٔ جهـان و سرور جهـان ستوده می‌شود (یشت ۱۱بند۱و۱۹).اوپناه بیچارگان وکسی‌است که بهتر ازهمه دیوان‌را نابود می‌کند (یشت۱۱بند۳)؛درپرهیزگاری ازهمه برتر است (یشت ۱۱ بند ۹) و شب و روز با دیوان در جنگ است (یشت ۱۱ بند ۱۲) . او آموزگار دینی است، که مزدای پاک به او آموخته (یشت ۱۱ بند ١٤) . او نخستین بار شاخه‌های

سه تایی، پنج تایی و هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است (یسن ۵۷ بند ٤ تــا ۷).در واپسین روز، آن‌گاه کــه نیروهای اورمزدی و اهریمنی رودر رو قرار می‌گیرند، این سروش پرهیزگار،مینوی اعتدال،است که با دیو آز،منشأ افراط و تفریط،درمی‌افتد و اورا ازپا درمی‌آورد؛(گزیده‌های زادسپرم فصل سی وپنجم بند ٤٣ تا ٤٦) و سرانجام سروش در کنار ایزدمهر ورشن،در روزشمار کارهای آدمیان را می‌سنجد (مینوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹) .

٦٥ـ"واستریوشان"یکــی از سه طبقه اجتماعی هستند کــه در پایین‌ترین قشر جای داشته در برگیرنده گروه کشاورز روستایی بــوده‌اند ، آتشکده «آذر برزین مهر» خاص این گروه بوده است . نکـ. یادداشت شماره ۲ همین فصل.

٦٦ـ"اسنوند کوه" ظاهراً همان کــوه سهند است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۱ یادداشت ۲۹).درهمین کتاب،یکـ جای دیگر نیز از این کوه نام برده شده است. در ششمین بــاریابی، مینوی دریاها و رودهــا ، در همین کوه به دیــدار زردشت می‌آیند و او درباره پاسداری و پاییدن آبها سخن می‌گوید (گزیده‌هــا ، فصل بیست و سوم بند ۷).

٦۷ـ «قــرار داده شده بود» در تــرجمه واژه: ... دستنویسهــا : ... .بهار آن را بهdāštag būd«نگه داشته شده بود» تصحیح می‌کند (ر. گزیده‌هــا ص ۱٤۲). این‌جــا واژهٔ متن،تصحیح نشده و dahīdag(صفت مفعولی از dahīdan «داده شدن»)انگاشته شده است. شاید هم ǰahīdag «جهیده»(؟). بندهش این واژه را ندارد.

٤

۱ـ"مزدیسنان"(اوستایی:-mazda.yasna)بر پــرستندگان مزدا اطلاق می‌شود و زردشتیان خودرا بدین نام می‌خوانند . واژه،در اوستای جدید بارهــا به‌کار رفته است. بنابر مطالب این بند از گزیده‌ها و بر پایه برداشت متن ، دین مزدیسنان ، پیش از آن‌که زردشت در وجود آید ، در زمین بر سپندارمذ عــرضه شده است، او دین را از اورمزد،کــه پدر دین است،پذیرفته و با بستن کستی ، نشان دین، آن را پرورده و بالانده است و چونان مادری که فرزند را می‌پرورد و سپس به پدر می‌سپارد، دیگرباره این دین را به اورمزد بازسپرده است. کوتاه سخن آن‌که،این دوره و تحول، صورت مینوی دین است و گونه مادی آن زمانــی است که زردشت آن‌را بر جهانیان آشکار می‌کند.

۲ـ"نظم مادی" در ترجمهٔ: gētīg-rāyēnisnīh.

۳ـ"سپندارمذ"(اوستایی: ārmaiti-) ، به‌معنی فروتنی وشایستگی و با صفت spənta- «مقدس» همراه است. در فارسی میانه از این صفت و موصوف ترکیب: spandarmad ، و در فارسی نو گونه‌های : «اسفندارمذ» ، «اسفند»، «اسپند» و... ساخته شده است. این واژه گرچه در گاهان به معنی «فروتنی، شایستگی» به‌کار رفته،اما در اوستای جدید و متنهای فارسی میانه، نام پنجمین امشاسپند دین زردشتی است،که در کنار خرداد و امرداد ، سه امشاسپند مؤنث این دین را می‌سازد. در متنهای میانه غالباً از او به «زمین» تعبیرمی‌شود.درگاهان پرورش‌دهندهٔ‌آفریدگان(یسن٤٦بند ٤) ودختر اورمزد (یسن ٤٥ بند ٤) است. سپندمینو اورا برای گسترش رمه‌ها و مرغزارها می‌آفریند، (یسن ٤٧ بند ۳) و هم اوست که یاری می‌کند تا دشمنی دیوان درهم شکسته شود و هزار وده هزار درمان می‌دهد (یشت ۱ بند ۲۷). بنابر متنهای میانه،او وظیفه پرورش آفریدگان و کامل کردن همه چیز را دارد و با صفت مینوی ِنیکوی کمال اندیش، دوربین ِاورمزد آفریده و پرهیزگار،توصیف می‌شود؛نیکویی او در این است که فروتن و گله اوبارست، چون هربدی که به زمین می‌رسد ، فرو می‌خورد ، کمال اندیش است ، زیرا همه بدیها را به خرسندی می‌پذیرد.راد است زیرا همه آفریدگان از او می‌زیند (نک. بندهش ص ١٤٦).

٤ـ منوچهر (اوستایی: manuš-čiθra- ، پهلوی : manuščihr)

فرزند ایرج و نوهٔ فریدون است. بازگیری آب از ایرانشهریان که در این بند به افراسیاب نسبت داده شده است در بندهش به‌گونه دیگری آمده است،در آنجا هنگام گفتگو از هزاره‌ها می‌نویسد (ص ۱۸۱): «چون فریدون کشور را بخش کرد، آن‌گاه سلم و تور ایرج را کشتند ؛ فرزندان و اخلاف <اورا> تباه کردند، در همان هزاره ، منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست ، پس افراسیاب آمد ، منوچهر را با ایرانیان به پدشخوارگر سپوخت (=راند)،به‌وسیله خطر، نیاز و مرگ بسیار نابود کرد؛ «فرش» و «نوذر» پسران منوچهر را کشت، تا درپیوندی دیگر (=نسلی دیگر)،ایرانشهر از افراسیاب گرفته شد. چون منوچهر درگذشت، دوباره افراسیاب آمد و در ایرانشهر بسیار آشوب و ویرانی کرد. باران را از ایرانشهر بازداشت ، تازاب تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران‌کرد. که آن‌را «نوبارانی» خوانند». به‌هرحال گرچه باز گرفتن باران از ایرانشهریان

در بندهش، پس‌از منوچهر است، اما به‌نظر می‌رسد، که گفته زادسپرم در «بازگیری آب از ایرانشهریان»، باتوجه به همین اسطوره باشد.

۵ـ متن: [illegible]. در شهرستانهای ایران (متنهای پهلوی ص ۱۹ بند ۸)، واژه با املاء [illegible] آمده وازتوابع بلخ بامی به‌شمار آمده‌است. نک. CPCE. p.10, 34
مارکوارت آنرا navāzag می‌خواند ومعتقداست که درشاهنامهٔ فردوسی به «آوازه» تحریف شده است (نیز نک Ērānšahr, p.82
بهار آنرا با نشانه پرسش vinābag (؟) خوانده و محلی میان ایران وتوران دانسته است (و. گزیده‌ها ص ۲۱۳). تفضلی با نشانه پرسش «گناوه (؟)» (مینوی خرد ص ۱۴۲).

۶ـ چنین است متن. بهار احتمال می‌دهد که «دمب» باشد و عبارت‌را چنین ترجمه می‌کند: «مرز ایران دربرابر توران برپشت (گاو) بالای دنب پیدا بود» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲). این اسطوره در دینکرد (مدن ص ۶۱۱، در سدن ص ۳۴۶) نیز آمده است، اما متن دو کتاب با یکدیگر هماهنگ نیست. برمبنای دینکرد داستان چنین است: «... آن پیداست، که اندر خدایی کاووس، گاوی بود و او را نیرویی از ایزدان، درتن آمده بود و هنگامی که ایران وتوران را باهم در مرز پیکار بود، آن گاو برده می‌شد و مرزِ میان ایران و توران را راست می‌نمود».

۷ـ متن: [illegible]. در دینکرد (مدن ص ۶۱۲) در خطاب گاو به‌سریت نیز واژه باهمین املاء آمده است، آنجا که می‌گوید: «... که اندر جهان زردشتِ پارسا کامه‌تر رسد، و بدکردن تورا در دین بگوید، و تورا به روان دشخواری ایدون بود، چنانکه از آنجا (= از دین) پیداست که چگونه بود آن «ودگ» را، برابرِ آن مرگ است».
واژه را وست (SBE. XLVII, p.136، و موله LZ. p.16) هردو vadag خوانده و احتمال داده‌اند که مادر ضحاک باشد. نوبرگ (ج۲ زیر vadagān) نیز، آنرا نام مادر ضحاک می‌داند. بهار: (و. گزیده‌ها ص ۲۴۰) wadag شریر، بدکردار».

۸ـ «بخشش را از دل تو ببرند»، در متن: [illegible].
دراین عبارت، واژه [illegible] burēnd احتمالا به سبب نزدیکی تلفظی که با

barēnd داشته است (باتوجه به‌این‌که هنوز در برخی از گویشهای خراسان

be borom به جای be baram به‌کار می‌رود) به اشتباه به جای [Pahlavi] ؛

barēnd به‌کار رفته و واژه [Pahlavi] نیز برای abaxšišn [Pahlavi]

آمده است، عبارت مورد بحث به be barēnd abaxšišn az dil

تصحیح شده است .

۵

۱ــ متن: [Pahlavi] . انکلساریا آنرا frēnī می‌خواند و نام مادربــزرگ مادری زردشت می‌داند. وست: (SBE. XLVII, p.138) : frēnō. بهار این قرائتها را رد می‌کند و واژه را به [Pahlavi] تصحیح کرده و farrah می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۳۶۲). قــرائت آقای بهار را بــه سادگی نمی‌تــوان پذیرفت زیرا: الفــ ــ در کتاب هفتم دینکرد،که از زنــدگی زردشت سخن رفته ، آمده است که: «فره زردشت، از طریق مادر بزرگــ او به زردشت انتقال یــافت؛ بدین‌گونه که فره از اسر روشنی،به خورشید و از خورشید،به ماه و از مــاه،به ستارگان و از ستارگان،به آتشی که در خانه «زوئیش» بود، انتقال یافت و از طریق آتش،به زوئیش، کــه مادر دغدوست، رسید"(دینکرد مدن ص ۶۰۱).ب ــ واژهٔ «فره»،درهمین فصل دومورد دیگر با املاء معمول [Pahlavi] به‌کار رفته وبسیار بعید می‌نماید که نویسنده دراین مورد،املایی چنین مهجور و بحث‌انگیز را به‌کار بــرده باشد . بنابراین،نگــارنده همان قــرائت سنتی و تــوجیه پذیر وست و انکلساریا را ترجیح داده است .

۶

۱ــ «ابر نموداری یزش»،ظاهراً کتابی بوده است از زادسپرم ، که امروز از متن آن چیزی دردست نیست. دراین مورد نکــ. پیشگفتار.

۷

۱ــ نامهایی که در این فصل به‌کار رفته است در متنهای مختلفــ پهلوی با

یکدیگر اختلاف دارد اینک به برخی از آن ناهمسانیها اشاره می‌شود:

ـ واژه‌ای کـه «پرترسپ» املاء شده است در متنها صورتهای گوناگونـی دارد و آوانـویسی دقیق و روشنی بـرای آن نمی‌توان پیشنهاد کـرد . ظاهـراً صورت pitarasp،بردیگر صورتها برتری دارد. نوبرگ واژه را لفظاً به‌معنی «کسی‌که اسبش می‌پرد» معنی می‌کند. برای آگاهی از صورتهای مختلف‌آن نک. نوبرگ. ج۲، ص ۱۵٦ و یادداشتهای گاتها ص ٤۱۷ .

ـ واژه «اوروتسپ» (اوستایی:-aurvat̰.aspa)نوبرگ ظاهراً برمبنای صورت پازند،آن‌راurugadaspi آوانویسی می‌کند، که چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. نک. نوبرگ ج۲، ص ۱۹۸ .

ـ واژه«هیچتسپ»(اوستایی: -haēčat̰.aspa)» در دینکرد به‌صورت [illegible] آمده است: نک. نوبرگ ج ۱، ص ٤٦.

ـ «چاخشنوش» متن: [illegible] دینکرد: [illegible] (نوبرگ ج۱ ، ص ٤٦ و ج۲، ص ٥٦) در اوستایی به‌صورتهای -čaxšni -čaxšnu (بار ص ٥۸۳)،آمده است. پورداوود به نقل از مروج‌الذهب صـورت فارسی آن را «خحیش» یاد می‌کند (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳). برای صورتهای مختلف املایی،نیز نک. نامنامه یوستی ص ۱٥۲.

ـ «پیتریپ» متن: [illegible] .بهار:pitarasp(و. گزیده‌ها ص ۳٥۰) . دینکرد [illegible] (نوبرگ ج۱، ص ٤٦). بندهش (ص ۲۰۲): [illegible] .باتوجه به‌اینکه صورت [illegible] درکتابهای پهلوی برای ترکیب [illegible] آمده است،می‌توان املاء هرسه کتاب را یکی دانست وصورت pētrip را برای آن پیشنهاد کرد. مروج‌الذهب: «باتیر» (یادداشتهای‌گاتها ص ٤۱۳).

ـ «ارجت ارشو» متن : [illegible] دینکرد : [illegible] نوبرگ (ج۲، ص ۲۹) :arǝǰaδarsn بندهش (ص ۲۰۲): [illegible] بهار: arǝǰat̰.aršu (و.گزیده‌ها ص ٤۱٤) و harkītārašn (و. بندهش ص ٤٤). مروج‌الذهب: «ارحدس» (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳).

ـ «هرزره» متن: [illegible] .دینکرد : [illegible] (نوبرگ ج ۲، ص ۹۷). بندهش: [illegible] (ص ۲۰۲). بهار: xarǝtarǝ (و. گزیده‌ها ص ٤۱٤) وharāitār (و. بنـدهش ص ٤۰). یـوستی (نامنامـه ص ۱۲٦) پس‌از یادکرد صورتهای مختلف آن درفارسی میانه آن‌راhardār خوانده است. مروج‌الذهب: «هردار» (یادداشتهای گاتها ص ٤۱۳). واژه می‌تواند با اوستایی

harətar- «پاسبان» مربوط باشد (بار: ص ۱۷۸۹).

– «سپتیام». متن: [Pahlavi] . بامقایسه دینکرد، [Pahlavi] ترجیح داده شد.

– «ویدشت» (اوستایی: vaēdišta- "داناترین، شناساترین"). متن: [Pahlavi]. دینکرد: [Pahlavi] (نوبرگ ج۱، ص ۴۷ و ج۲، ص۲۰۱). بهار: vādišt (و. بندهش، ص ۳۰۸) و vaidišt بانشانه پرسش (و. گزیده‌ها ص ۱۹۵).

– «ایه‌زیم» متن: [Pahlavi] . دینکرد: [Pahlavi] nayāzəm (نوبرگ ج۱، ص ۴۷، ج۲، ص ۱۳۶). بندهش (ص ۲۰۲): [Pahlavi]. نوبرگ ضبط دینکرد را درست می‌داند که متن «وجرکرددینی» نیز آنرا تایید می‌کند. مروج – الذهب: «مایزم» (یادداشتهای گاتها ص ۴۱۳).

– «فراه» این نام درجای دیگری نیامده است. در بندهش و دینکرد «ایه‌زیم» فرزند «ایرج» و «ایرج» فرزند «دوروسرو» است.

– «ارغ»: متن: [Pahlavi] . دینکرد: [Pahlavi] (نوبرگ ج۱، ص ۴۷). بندهش (ص ۲۰۲): [Pahlavi] . وست SBE, XLVII, p.140 واژه را arig. سنجانا (دینکرد ج۱۳، ص ۳۸ یادداشت ۲): arīǰ بهار (و. گزیده‌ها ص ۶۱): arγ خوانده‌اند.

– «دورسرو» (اوستایی: dūraē.srūta- دراوستا فرزند- bərəzavant گفته شده و به‌عنوان یکی‌از پرهیزگاران فروهر او ستوده شده است. زادسپرم واژه را [Pahlavi] و درموارد دیگر [Pahlavi] ضبط کرده است (و. گزیده‌ها ص ۱۵۹). دینکرد و بندهش: [Pahlavi] (نوبرگ ج۱، ص ۴۷ . بندهش ص ۲۰۲)، نیز نک: نامنامه ص ۸۷.

– «منوش خورنر» درمتنهای مختلف فارسی میانه (زادسپرم، دینکرد و بندهش) پدر «منوچهر» گفته شده است، اما در اوستا منوچهر فرزند- airyāva است و در بند ۳۱ یشت ۱۳ از او سخن رفته است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN, No. 11, 219 برای آگاهی از اختلافات اساسی که میان متون دوره‌های مختلف دربارهٔ نسب منوچهر وجود دارد نک. Études iraniennes II, 218.

– «ویزیک». متن: [Pahlavi] . دینکرد: [Pahlavi] : vīzak (نوبرگ ج۲، ص ۲۱۸). بندهش (ص ۱۹۸): [Pahlavi] : gōzag که می‌تواند صورت تحول

یافته ضبط دینکرد و زادسپرم باشد .

ـ «آریک». متن: [Pahlavi] ، دینکرد (در سدن، [٤٨٧]، مدن ص ٦١٣) : [Pahlavi] .

بعداز فریدون،در یادکرد نسب او تا جم،متنها بایکدیگر اختلاف دارند ؛ عبارت گزیده‌های زادسپرم چنین است :

frēdōn ī asfyān,bowandagīh ī dah.asfyān ī ǰam ī...

دینکرد (نوبرگ ج۱، ص ٤٧):

frēdōn ī xwanirah xwadāy ī purr-gāw, asfyān ī nēk-gāw ī asfyān ī suī-gāw. asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī kardār-gāw, asfyān syā-gāw, asfyān spēd-gāw, asfyān dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn-gāw, asfyān ī ǰam.

و متن بندهش (ص ١٩٧) چنین است :

frēdōn ī asfyān ī purr-gāw, asfyān ī suī-gāw, asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī spēd-gāw, asfyān ī dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn, asfyān ī ǰam i wīwanghān.čiyōn awēšān ǰud az asfyān ī purr-gāw dah paywand.

از مقایسه این متنها برمی‌آید که متن گزیده‌ها و بندهش با یکدیگر هماهنگ است زیرا درهردو کتاب «جم» و «ویونگهان» جزء ده پیوند شمرده نشده‌اند . بندهش «اسفیان نیک گاو» را نیاورده و «اسفیان پرگاو» را نیز از این ده پیوند نشمرده است .

«اینگهان». متن: [Pahlavi] .دینکرد: (مدن ٦١٣، در سدن [٤٨٨] نوبرگ ج۱، ص ٤٧) : [Pahlavi] .

۸

۱ـ مطلب اخیر در دینکرد (مدن ٦١٠) نیز آمده است؛ اما آنچه دراین‌کتاب آمده است با متن گزیده‌ها هماهنگی کامل ندارد. نوشته دینکرد را نوبرگ (ج ۱، ص ٤٤) تصحیح کرده و بهار (و. گزیده‌ها ص ٤٠٢) از آن آوانویسی و ترجمه‌ای آورده است که برای روشن شدن متن گزیده‌ها، ترجمه آن را برمبنای

تصحیح نوبرگ می‌آورد:

"... دست فرازشوی و <به> آن دست هیزم بستان (=بگیر) (بهار: هیزم شعله‌ور بستان) و برای آن کودک، گوشت بر روغن گاوبر (بهار: و برای کودک باده و روغن گاو بر) وبرای او برآتش فراز بیز و همانرا برآتش بتاب وبه‌خاطر او برجای بخور (بهار: پهن کن)، تا درست باشی"

۲ــ واژه‌ای که «بسیار» ترجمه شده است درمتن به صورت: آمده است. انکلساریا (ص LXXXV) ظاهراً frē خوانده و به‌معنی «دوست» گرفته است.بهار (و. گزیده‌ها ص۳۵۸)آن را، frāh «آتش» خوانده و معنی کرده است و آنرا املاء تازه‌ای برای frāt آتش" می‌داند (نک. و. بندهش ص ۱۲۳).تحلیل ایشان مورد تردید است. نگارنده واژه را با-frāyah اوستایی که در ترکیبها به صورت -frāyō به‌کار رفته (نک. بار ص ۱۰۱۹ــ۱۰۱۸) ، درارتباط پنداشته و به‌صورت frāy آوانویسی و «بسیار» معنی کرده است.

۹

۱ــ متن: در بند ۱: بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۰۹) آن‌را به تصحیح کرده و farrah-kāstārān «فره کاستاران» خوانده است. دربــاره «فره‌کاستاران» علاوه‌بر منابعی کـه در واژه نامه گزیده‌ها یاد شده است نیز نک. زند اوستای دارمستتر ج۲، ص۲۸۸. وندیداد پهلوی ص ٦٦٤ و بار: ص ٤٣٢ . واژه‌ای که بهار (و. گزیده‌ها ص ٤٧)، به usixš تصحیح کرده است،درمتن xwēšīh است و نیازی به تصحیح ندارد.

۲ــ «کوخرید» (اوستایی -ka.xvarəδa-) معرف تیــره‌ای از آفــریدگان اهریمنی هستند که در فارسی میانه از آنان با صفت «فره کاستاران» یاد شده است .

۳ــ متن: ، . واژه نخست را انکلساریــا azān و دومــی را vasman می‌خواند (ص LXXXVI)وست نخستین را hazān ودیگری را vadast خوانده است (SBE. XLVII, p.143)به‌هرحال هیچیک از دو نــــام، شناخته نیست و قرائت آنها مشکوک است.

٤ــ قرائت دو واژه اخیر مشکوک است. زادسپرم : ،

بندهش (ص ۲۰۲) فرزندان پوروشسب را سه تن یاد می‌کند: [Pahlavi script]،
zardušt, vātrigā, hindainš [Pahlavi script]
انکلساریا: vohūdinā, natargā (ص LXXXV).

۵ـ "پیشینیان و آیندگان" در ترجمه: pēšēmālān و pasēmālān.
گرچه این دو واژه دراصل به‌معنی «خواسته و خواهان» است، اما این معنی باتوجه به توضیحی که در خود متن پس‌از این دو واژه آمده برگزیده شده است.

۶ـ عبارت اخیر بند ۶ برگرفته شده از یسن ۳۱ بند ۱۴ است:

tā θwā pərəsā ahurā yā zī āitī jənghatiča

«آن‌گاه از تو می‌پرسم ای اهورا! چه خواهد آمد و مرا چه خواهد رسید». (نکـ. گاهان هومباخ ج۱، ص ۹۲). اوستایی این بند در زند چنین تفسیر شده است:

ān ī hardō az tōpursēm, ohrmazd, kē mad, kē-z rasēd

ای اورمزد، آن هردورا از تو می‌پرسم، آنچه (متن: kē) آمده است و نیز آنچه خواهد رسید. (نکـ. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۴۵).

۱۰

۱ـ متن: [Pahlavi script]، املایی برای [Pahlavi script].

۲ـ «بیم» در ترجمه واژه پهلوی: [Pahlavi script] wišēg واژه در متنهای دیگر پهلوی نیز آمده است (نکـ. نوبرگـ ج۲ ص ۲۱۶ـ۲۱۵). بهار احتمال داده‌است که nihāg «ترس» باشد که بنابرگمان ایشان با «نهاز» در فارسی نو ارتباط دارد (و. گزیده‌ها ص ۲۳۶).

۳ـ برای «ارداى فرورد ماده» نکـ. یادداشت شماره ۱۱ فصل سوم. مفهوم بند ۲ و ۳ زادسپرم، به سبب آوردن جمله‌های معترضه اندکی مبهم است. در دینکرد (نوبرگـ ج۱، ص ۴۸) مطلب روشن‌تر و به‌گونه‌ای متفاوت با زادسپرم آمده است:

dus-farragīhā kāmist tarrōg sar ī ōy purr xwarrah aburnāyīg pad gaw afsārdan ud margēnīdan ... ēg ōy mar ā-š ō pasīh gaw abāz rānēnīd, kū abāz hušk.

«به شومی خواست سر لطیف آن کودکـ پرفره را به دست افشردن و <اورا> کشتن» آن‌گاه دست آن بدکار به عقب رانده شد، بازخشکید». در «وجرکرددینی» چنین آمده است: «آن کرب زردشت را به دست چپ گرفت و بادست راست

اشتر تیز را به بالا برد، دست آن بداندیش همان‌گاه بشکست»(نک. (LZ. p.124, No.7

۴ـ به‌هم چیده شد درترجمه: ō ham wizīnīhist.

۵ـ «برافروخته شد» درترجمه: abar asuft؛ ازمصدر: āsuftan، «شعله‌ورشدن، برافروخته شدن» (نوبرگ ـ āsiftan). درفارسی نو صورتهای: "آسفته، آسفده"به‌کار رفته است. اصل واژه سغدی است (نک. (Acta Iranica, v.14, p.103

۶ـ درمورد «کروشه» نک. یادداشت ۵۴ فصل سوم.

۷ـ «جرعه جرعه» در ترجمه: gōhrag-gōhrag؛ بهار ... gwārag (و. گزیده‌ها ص ۱۵۲).

۸ـ متن: hamē padē فعل، دوم‌شخص مفرد زمان‌حال ازمصدر: padīdan «رفتن»، ازریشه‌اوستایی -pat که برای «رفتن» اهریمنی به‌کار رفته‌است. در متنهای زند فراوان به‌کار رفته است (نک. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۷۵). بهار: be patāē «پشیمان خواهی شد» در زیر مصدر: pataftan (و. گزیده‌ها ص ۳۸۲). پیداست که قرائت و مصدر ساخته شده درست نیست. پژوهشی در اساطیر (ص ۱۹۷): «همی روی». برابر واژه در دینکرد: [پهلوی] : dwārē (نوبرگ ج۱، ص ۵۰) که با padē هم‌معنی است. میرزا، واژه را patē خوانده‌اما از ترجمه او(last continuously)چنین پیداست، که آن را از مصدر: pattūdan «ادامه دادن» پنداشته است (نک. یادنامه دومناش ص ۲۸۸).

۹، ۱۰ و ۱۱ـ «راغ» و «نوذر» بنابر متن، دو روستا هستند از منطقه مغان آذربایجان . هرچند سنت زردشتی زادگاه زردشت را منطقه آذربایجان می‌داند، اما امروز در درستی این نظر تردید است. دلایل بسیاری وجود دارد که زردشت اهل خراسان بوده است. (نک. Zarathuštra, pp.25-26)

۱۱

۱ـ در ترجمه: nihān-winābīdag و «نهان تباه» ظاهراً معنی «دیوانه» و مانند آن دارد .

۲ـ مشخص‌کنندهٔ سه طبقه‌اجتماعی دورهٔ ساسانیان است: نک. یادداشت شماره ۲ فصل سوم.

۱٤

۱ـ متن: [Pahlavi] .وست باتوجه به این‌که در وندیداد یکم بند۱۹ (نکـ. وندیداد پهلوی ص ۱۸) در تفسیر ترکیب: aoδaēšu.ranghayā آمده است: ‹abar‹pad›ōδā ī arangestān ‹ī hrōm› واژه این متن را نیز argistān ī ōdhāvō می‌خواند. (SBE. XLVII, p.151, No.3) و بهار ظاهراً به پیروی از او واژه را به [Pahlavi] : argistān ōdā تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ٥۹).

بیلی (ZP. p.XX) واژه را با [Pahlavi] : argastān دینکرد چهارم یکی می‌داند و دربارهٔ اشتقاق آن گفتگو می‌کند، اما نوبرگ (ج ۲، ص ۳۰) این واژه دینکرد را aryastān «سرزمین قوم آریا» می‌داند و بنابراین قرائت بیلی از واژه دینکرد قطعی نیست. انکلساریا واژه را به bālistānīhā تصحیح می‌کند.

نگارنده چنین می‌پندارد،که واژه نیاز به تصحیح و تغییر ندارد و باید آنرا bārestānīhā «به بردباری، بردبارانه» خواند . دراین کتاب چند جا،به‌جای "[Pahlavi]" آغازی «ا» به‌کاررفته است. ازآن‌جمله: [Pahlavi] ـ به‌جای [Pahlavi] «بلند» (فصل ۳ بند ۲۱)؛ [Pahlavi] به‌جای [Pahlavi] «بند» (فصل ۳٥ بند ۲۲) . این قرائت با مطالب یادشده دراین فصل،نیز تناسب دارد زیرا گفتگو از گذراندن آدمیان از آب،و تحمل سنگینی آنان است .

۲ـ اوستایی -hana «پیر» کـه بنابر تفسیر پهلوی (وندیداد پهلوی ص ۷۳)،بر پنجاه ساله اطلاق می‌شود ؛ متن زادسپرم نیز مؤید همین نکته است . بهار ظاهراً بااتکاء به دستنویسها آن را به «هفتاد» تغییر داده است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۰) .

۳ـ پهلوی: kunišngarān.

۱۸

۱ـ متن پهلوی بند سه چنین است :

... kē wēnišn az man abāz gīrēd, nē warzēd ān ī man tarsagāhīh.

۲۰

۱ـ قسمت اخیر این بند درمتن چنین است: [illegible]

[illegible]

بهار (پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۳) آن را چنین ترجمه می‌کند: «... بدان زمان که چهل روز از نوروز گذشته، پنج روز جشن بهار بود خوانده شود...». منظور از «جشن بهاربود» همان‌گاهنبار میدیوزرم (اوستایی: -maiδyōi.zarəmaya) است که از روز یازدهم اردیبهشت تا پانزدهم همان ماه برگزار می‌شده است. زادسپرم با آوردن عبارت «چهل وپنج روز» درحقیقت روز پایان این جشن‌را بیان کرده است.

۲ـ "میدیوماه" (اوستایی: -maiδyōi.mångha) فرزند آراستای و پسرـعموی زردشت و نخستین گرونده اوست و لفظاً به معنی «میان ماه» است ومنظور ازآن این است کــه در پانزدهم ماه زاده است. بنابر نوشته همین کتاب (فصل بیست و پنجم بند ۱) در دوسال آغاز دین، تنها او بوده است که به زردشت‌ایمان آورده است. بنابــر زادسپرم، گرایش میدیومــاه در «نیستان بیشه» و برمبنای بندهش (ص ۲۰۲) در "ایرانویج" بــود. میدیوماه از یارانی است که زردشت در گاهان (یسن ۵۱ بند ۱۹) آنان را ستوده و دربارهٔ آنها سخن گفته است. در بند ۱۲۷ یشت ۱۳ از میدیوماه دیگری نیز سخن رفته است که چیزی دربارهٔ او در دست نیست. نیز نک. یشتها ج۲، ص ۸۰ یادداشت ۱.

۲۱

۱ـ متن چنین است و نــویسنده می‌گوید کــه پس‌از سپری شدن پنج روز جشن، در روز پانزدهم اردیبهشت ماه، بامداد، زردشت هوم را کوبید ... بهار (پژوهشی دراساطیر ص ۲۰۳): «(با) به‌سررسیدن‌آن چهل وپنج روز جشنزار...» تغییری که ایشان درمتن داده‌اند، ظاهراً موردی ندارد.

۲ـ هــوشیدر، هــوشیدرماه و سوشیانس، هــرسه فرزندان آینده زردشت هستند که هریکـ از آنها در سر یکی از هزاره‌ها ظهور می‌کنـد و آخرین آنها، که سوشیانس است، جهان را به‌کلی از بدی پاکـ می‌کند و بدان سان که در عهـد زردشت بود درمی‌آورد. برای آگاهی بیشتر نکـ. نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، (زیرچاپ).

۲۲

۱ـ مطلب برگرفته شده از زندِیسن ٤٥ بند ۲ است که با حذف تفسیرهای پهلوی چنین است (یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۵ـ۱۹٤):

kē pad awēšān abzōnīgīh ā-š ēdōn guft ō ōy ganāg: kū nē amā menišn ud nē hammōxtišn nē xrad nē kāmag nē saxwan nē kunišn nē dēn nē ruwān ā-šān pad āgenēn.

۲ـ "خرد همه‌آگاه" (پهلوی: xrad ī harwisp-āgāh) خرد اورمزدی است که در آن تاریکی و نادانی نیست. به‌کمک همین خرد است، که اورمزد نابـودی دیوان را می‌بیند و زوال نیروهای اهریمنی را در پایان زمان، درمی‌یابد . پرتوی از این خرد را بر زردشت عرضه می‌کند تا به مدد آن چیزهایی که ورای دید ظاهر است، دریابد.

۳ـ "پساخت" (پهلوی: passāxt) یا "وَر" : war ، آزمایش ایزدی‌است که به‌وسیله آن صدق گفتار یا کردار کسی آزموده می‌شود. ور یا پساخت دونوع «سرد وگرم» بوده است. دروَرِسرد از آشامیدن شیره‌های گیاهی و زهرهااستفاده می‌شده است و در وَرِگرم، آتش، روغن داغ و مانند آن به‌کار می‌رفته است. ظاهراً اوستای عهد ساسانی بخشی داشته است که «ورستان» نامیده می‌شده و درآن از انواع ورها گفتگو می‌شده است (نک. فصل بیست وهشتم بند چهارم همین کتاب). برای آگاهی از ور، شیوه‌های مختلف و سابقه آن در نزد اقوام‌گوناگون نک. پورداوود، ویسپرد، سوگندنامه. صص ۱۷۲ـ۱۲۰.

۲۳

۱ـ "اوسند" نام کوهی است که در بندهش(ص ٦٥) ازآن بانام: usēn-kōf سخن رفته و محل آن در آذربایجان گفته شده است. بندهش (ص ٦۳، ٦٤ و٦۸) از usēn-dām نیز نـام مـی‌برد، کـه خماهن از آن‌جـاست و میـان دریای فراخکرد، در سمت نیمروز واقع است. بارتلمه (ص ٤۰۹) این هردو کورا یکی‌می‌داند و با -us.həndava مذکوردر تیر یشت، بند۳۲ انطباق مـی‌دهد. توصیفی که دربارهٔ این کوه در اوستا آمده است با usēn-dām بندهش قابل انطباق‌است اما «اوسین دام» ازنظر لفظی می‌تواند با uši.dam/uši.δam

اوستایی مربوط باشد،که در زامیاد یشت ازآن سخن رفته است، وآنرا با کـوه بابا یاکوه خواجه در سیستان تطبیق داده‌اند. نکـ. یشتها ج۲، ص ۳۲۳ زیرـ نویس۲ وجستار درباره مهروناهید صص۲۸ـ۲۶.

۲ـ"رد"(اوستایـی ratū-)به‌معنی «داور» ، در چند بند از گاهـان و در بسیاری از بندهای اوستای جدید ، در کنار «اهو» آمده است. واژه "اهو" در این کاربرد به معنی «سرور» و «خدایگان» است و بدین سبب است که زردشت خود «اَهـوورتُو» شمرده شـده است. در آیین زردشتی بـرای هریکـ از آفریدگـان اورمزدی نیز سرور وسرداری گمان شده است از آن‌جمله: گیاه «هوم» رد گیاهان، کستی، کمربند دین ، رد پوشیدنیها، رود دائیتی رد آبها، گندم رد دانه‌ها و ... است. در این باره نکـ. ویسپرد پورداوود ، صص ۱۷ تا ۲۵.

۳ـ متن: [Pahlavi] : tazān «تجن».وست(SBE. XLVII. p.161): tōgān و احتمال می‌دهد کـه همان رودخانهٔ تجن باشد. بهار: tajan (و. گزیده‌ها ص ۴۱۲). اوستایی tačan «جاری، ساری» وترکیب: -tačat-āp (بار: ص ۶۲۸) «آب جـاری». در وندیداد (و. ونـدیداد ص ۴۴۵) صورتهـای: [Pahlavi] و [Pahlavi] به‌کار رفته است.

۴ـ متن: [Pahlavi] :
srāy-rōstāg ī abar mināw «سرای روستا» باید نام مکان خاصی باشد ، اما انکلساریا ازآن مطلق «روستا» را استنباط می‌کند (ص XCVII) نیزمقایسه‌شودبا [Pahlavi](د.مدن‌ص۶۰۲). واژه: [Pahlavi] را وست و انکلساریا mivān وبهار (و. گـزیده‌هاص ۲۹۷) : maguān «مگو آن مغان» خوانده‌اند. به‌هرحال قرائت مشکوکـ است .

۵ـ جمله آشفته و قرائت و ترجمه آن مشکوکـ است . متن چنین است ... ... [Pahlavi] ، بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۳۷) جمله را چنین تصحیح کرده است:
pad kadas-ē (= kahas-ē) ī pad gar damandān
برای «دمندان» نکـ. پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۲ یادداشت ۲۸ .

۶ـ «درجین زبار» متن: [Pahlavi] .وندیداد ۱۹ بند ۱۱: drəjya paiti zbarahi (بار: ص ۷۷۷). در وندیداد پهلوی (ص ۶۱۶): [Pahlavi] و در یکی از دستنویسها به پازند: [Pahlavi] در وندیداد پهلوی (ص ۶۱۰) و در بندهش (ص ۷۳) از رودی به نام: dārajā سخن گفته شـده است . بندهش می‌نویسد: «دارجه رود، درایرانویج، که خانه پوروشسپ، پدر زردشت، درساحل

آن بود» . بنابراین «در جین زبار» و «دارجه رود» که ازنظر لفظی نیز با یکدیگر مرتبط به‌نظر می‌رسند،باید در ایرانویج باشند.

۷ـ متن اندر ده‌سال وظاهراً نادرست به‌نظر می‌رسد. دینکرد (LZ. p.42 و دینکرد سنجانا ج ۱٤ص ۱) هفت دیدار را درطول ده سال می‌داند.

۲٤

۱ـ «همه‌کس بـه داد فرشگرد کـرداری بگروند» یعنی همه آفریدگان بـرای جهانِ نوی که در پایان،آراسته می‌شود، آمادگی می‌یابند و از بدی و مظاهر آن پاک می‌شوند؛ تنها اژدهاک است که همچنان ناپاک باقی می‌ماند که او نیز کشته می‌شود و بدین سان جهان از هرگونه بدی و ناراستی پاک می‌شود.

۲ـ"کربً (اوستایـی-karapanپهلوی: karb)،بر پیشوایـان دینـی مخالف زردشت اطلاق شده است. و همین کربان بودند که دشمن‌ترین مخالفان زردشت به‌شمار می‌آمدند. قاتل زردشت «تور برادروش» نیز از همین گروه‌است.

۳ـ عدد سی وسه درمیان زردشتیان،از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است واین ظاهراً به‌همان سبب است که دراین‌جا عنوان شده است،یعنی برای ازمیان بردن اثر سی وسه دروغی است که مخالفان زردشت در طی دو سال دربارهٔ اوگفته‌اند. درروایت پهلوی (ص ۳۰) آمده است: «این نیز پیداست،که اورمزد بـه زردشت گفت که: "رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گرودمان به پـل چینود است و هرکه به سبب ثوابی پرهیزگار باشد پس به همهٔ آن راهها تواند برود».

و در صد درنثر (در ۷۹ بند ٦ تا۸) آمده است: «همچنین دردینِ به پیداست، که سی وسه راه به بهشت است، الا روان رادان،روان هیچ‌کسِ دیگر بدان راهها به بهشت نتواند رسید مگر یک راه،و روان رادان به سی و سه راه به بهشت تواند رسیدن.»

۲۵

۱ـ « نیستان بیشه» ای کـه زادسپرم ازآن نـام می‌برد ، به‌نظـر جکسن نیزارهای اطراف دریاچه ارومیه است. برای آگاهـی بیشتر در این‌باره نک. سفرنامه جکسن صص ۱٤۳ـ۱۳۷ و منابع دیگری که در زیرنویسهای خود بدان اشاره کرده است.

۲ــ متن: [Pahlavi script] : kawīg ī kundā pus بهار «دوشیزه‌ای که کوی دخت است». (نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۸)

۳ــ «هیون» (اوستایی: -hyaona ، پهلوی: hyōn)، نام سرزمین و مردمی بوده است که در فراسوی رود جیحون می‌زیسته و احتمالا از اقوام ایرانی بوده‌اند. از اواخر دورهٔ اشکانی اقوام ترک زبان در این بخشها جانشین اقوام ایرانی شدند و یا دست کم حکومتهای این نواحی را به دست آوردند. از این روی در ادبیات دورهٔ میانه فارسی «هیونان» با ترکها و هیاطله یکی دانسته شده اند.نک. پژوهشی دراساطیر ص ۱۵۹ یادداشت ۳۲.

۴ــ این نام در اوستا (یشت سیزدهم بند ۱۰۴) به حالت اضافه مفرد : vohu.nəmanghō آمده و پسر -avāraoštrī دانسته شده که خود پسر -hvōgva است.نک.یوستی‌نامنامه‌ص۵۳، ۱۴۰، ۵۷۵، پورداوود یادداشت‌های گاتها ص ۴۲۰ و IPN, No.387 62 .

۵ــ منظور از عبارت اخیر، ظاهراً آن است که درگذشتِ زردشت را که در روزِ خور، در ماه اردیبهشت بوده است، باید پس از احتسابِ هشت ماه و عیزه (=کبیسه) در روزِ خور، در دیماه برگزار کرد، که این روز ازسال عرفی برابر روزِ خور (یازدهم) ازماه اردیبهشت و هیزگی (کبیسه) خواهد بود . نک. گاه‌شماری در ایران صص ۴۰ــ۱۱ .

۶ــ «فرشوشتر» (اوستایی: -frašaoštra) برادر جاماسپ و پدر زن زردشت و از خاندان «هوگو» است. واژه لفظاً به‌معنی «دارندهٔ شتر عالی» است. نک. IPN. No.126 .

۷ــ «هنگ اوروش» (اوستایی: -hanghauruš)، پسرجاماسپ است. از او در یشت سیزدهم، بند ۱۰۴ به عنوان یکی‌از پرهیزکاران نام برده شده‌است. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ او نک. IPN. No.165 .

۸ــ «آسموخونونت» ازاو دریشت یکم بند ۳۰ بانام: -asmō-xvanvant و در یشت سیزدهم بند ۹۶ بانام: -asnō.xvanvant سخن رفته است. اواز نخستین گروندگان بدین و از پاکانی است که فروهرشان ستایش شده است . نک. IPN. No.31 .

۹ــ روشن نیست که منظورِ زادسپرم ازاین سه تن که در دین مشهورند، چه کسانی است. . در بخش دوم «مادیگان یوشت فریان»، اخت جادوگر از یوشت می‌پرسد که: «بهشت در گیتی بهتر است یا آنکه در مینوست؟» و یوشت پاسخ

می‌دهد که: «بهشت در گیتی بهتر است از آن‌که در مینوست و نشان آن این که، هرکه درگیتی کار و کرفه نکند، آنجا (=درمینو) کسی به‌فریادش نرسد ونشان دیگر این‌که،اگـر در گیتی کاری کنی کـه نیک نباشد، پس به بهشت نرسی». اخت از این پاسخ بیهوش می‌شود و چون به هوش می‌آید می‌گوید :"ای یوشت فریان‌!برمن چیره هستی... زیرا من با این پرسش نهصد موبد کشتم ... و نـه دختر سپتیمان را کشتم». نک. BAv. pp.211-214.

۱۰ـ "سین" (اوستایی -saēna)پسر «اهوم ستود» (اوستایی: ahūm. stūt-)و پدر زیغری (اوستایی:-ziɣri)است،درمتنهای میانه،از او بسیـار سخن رفته است. او صد سال پس‌از ظهور دیـن زاده شده و صد سال زیستـه است و به داشتن صد شاگرد نامور است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 273 و یشتها ج۲، ص ۸۲، زیرنویس ۱ و LZ. p.70, 196.

۱۱ـ "شبی" (پهلوی: šabīh)از سیاق عبارت استنباط می‌شود،که به‌معنی «کسوف» به‌کار رفته است.

۲٦

۱ـ بخش اخیرِ عبارت یعنی "... ،عامل نیک زایی فرزندان است» در متن چنین است: ...kē payrānīdag ō hu-zāyišnīh ī frazandān

۲۷

۱ـ این فصل بااختلاف اندکی در متنهای پهلوی (صص ۱۳۱ــ۱۲۹) نیـز آمده است.کانگا آوا نوشت و ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از آن به دست داده و متن را نیز تصحیح کـرده است (نک. پیشگفتار)، آقای عباس سلمی (مجلـه فروهر شماره ۳ سال ۱۳٦۲) نیز آوانویسی و ترجمه‌ای بـه زبان فارسی از آن منتشر کرده است.

۲ـ «گناهکاران ناشایست» درترجمه : druwandān an-arzānīgān

۳ـ «تکریم» در ترجمه: niyāyišnōmandīh.

٤ـ متن چنین است : [illegible]
[illegible]

...که باتوجه به متنهای پهلوی و مفهوم جمله چنین تصحیح شده است.

yazišn ī 4-ān zahagān, ī ast ātaxš, āb, ud zamīg ud wād.

۵ـ «ازروی میل» در ترجمه: xwāyišnīhā که صورت دیگری است برای xwāhišnīhā.

٦ـ «ناآگاهانه در یاد رشد ندادن» در ترجمه عبارت:
andar wārom a-hōšīhā nē waxšēnīdan.

۲۸

۱ـ نویسنده دراینجا از «گاه»یک بیت از گاهان را اراده کرده است. و سخن او دراین مورد نیز درست است، زیرا برخی از گـاهان (مانند یسن ۲۸ ، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و...) درهر بند سه بیت شعر دارند و پاره‌ای (مانند یسن ٤۹ ، ۵۰ و۵۳) چهار بیت و شماری دیگر (مانند یسن ٤۳، ٤٤، ٤۵، ٤٦) پنج بیت .

۲ـ زردشتیان بنا بر سنت، اوستای عهد ساسانی را که از بیست ونسک تشکیل می‌شده است،به سه گروه هفت نسکی بخش می‌کردند. یک بخش ازآن را که درباره کارهای مینوی است، «گاهانی» (منسوب به «گاهان»)، بخش دیگر را که از دادها و نهادهای دینی و جهانی سخن می‌گفت، "دادی"(منسوب به داد) و بخش سوم،که آمیخته‌ای از مطالب دادی و گاهانی بود، "هادمانسری"(منسوب به هادمانسر) می‌گفتند. نک. د. مدن صص ٦۷۸ـ٦۷۷.

۳ـ"هفت یسن" یـا یسن «هفت‌ها» هرچند ازنظر زمانـی در ردیف گاهان می‌تواند به‌شمار آید، اما در هیچ جای دیگر در ردیف گاهان نیامده است. ظاهراً نویسنده برای اینکه کتاب دین را با «اهونور» هماهنگ و همسو گرداند ایـن بخش را نیز به عنوان ششمین بخش از گاهان نامیده است.

٤ـ بیست ویک اشاره به بیست و یک نسک اوستاست.

۵ـ"پیکار ردستان زخمستان"(د. ریشستان)،"ستورستان، ارتشتارستان، و... احتمالا هرکدام نام نسکی یا بخشی از یک نسک از اوستا است. نک. د. مدن صص ۷۰۵ـ٦۹۳ .

٦ـ "هادخت نسک"، بنابـر نوشته کتاب دینکرد ، ایـن نسک، بیستمین نسک از اوستای بزرگ دورهٔ ساسانیان بوده است، امروز از آن،نوشته‌هـای پراکنده‌ای باقی مانده است که نمی‌توان آنهارا ازمتنهای اصیل اوستایی به‌شمار آورد. چه خطاهای دستوری فراوانی دارد.

۷ـ ایریمن" (اوستایی: -airyaman) نام نمازی است که با این واژه آغازمی‌شود.

۸ـ متن: [illegible] «گلیم». قرائت مشکوک است .
۹ـ «ششهزار سال یا شش هزاره» معرف شش هزار سال آفرینش مادی است، که از هجوم اهریمن بر آفرینش اورمزد، آغاز و به آراستن فرشگرد و تن پسین پایان می‌یابد .

۱۰ـ "ایریمن" که دراین‌جا انباز اردیبهشت دانسته شده است، همان نماز مشهور-airyaman.išya است که متن آن در یسن ٥٤ آمده است. گرچه امروزهٔ آن را از گاهان به‌شمار نمی‌آورند، اما نظر به انشاء و شیوه نگارش، می‌تواند در ردیف گاهان نام برده شود، چه ازنظر وزنی با یسن ٥٣ یکی است. سنت زردشتی نیز آن را از گاهان می‌شمارد (نک. وندیداد ، فرگرد دهم بند یازدهم) در بند ٥ اردیبهشت یشت آمده است:"نماز ایریمن که همهٔ مینوی بد و همهٔ جادوان و پریها را براندازد، بزرگترین منثره است، بهترین منثره است ، زیباترین منثره است...» . واژه -išya، صفتی است برای ایریمن و به معنی «آرزوشده» است. اما ایریمن ، بویژه در اوستای جدید ، ایزدی است که درمان‌ـ بخش دردها و ناخوشیهاست. برای آگاهی بیشتر نک. پورداوود، خرده اوستا ص ١٥٤ زیرنویس ٣ .

۱۱ـ نویسنده،نماز «ایریمن» را به سه بخش تقسیم کرده است بدین‌طریق: "ایریمن" بیست و چهار واژه ،"ستایش اهلوی" دوازده واژه و"ایریمن یزشی" بیست و یک واژه که در مجموع پنجاه و هفت واژه می‌شوند،که برابر پنجاه وهفت سال سوشیانس است. ظاهراً مراد نویسنده از"ایریمن" بخش نخست یسن ٥٤ باشد که بااین عبارت آغاز می‌شود :

ā airyəmā išyō rafəδrāi ǰantō

ای ایریمن ایشو برای یاری بیا...

بخش دوم،یعنی"ستایش اهلوی"، همان نماز"اشم وهو" است که در پایان جمله بالا، تکرار می‌شود. بخش سوم یعنی «ایریمن یزشی» آغاز بند دوم این یسن است که با این عبارت آغاز می‌شود:

airyamanəm išīm yazamaide

ایریمن ایشه را می‌ستاییم... برای متن اوستایی نک. اوستای گلدنر ج١، صص ١٩٢ـ١٩١ و برای ترجمهٔ فارسی آن نک. یسنا ج٢، صص ٥١ـ٥٠ .

۲۹

۱ـ فروهر یا فروشی (اوستایی:-fravašī فارسی باستان:-fravarti)

فارسی میانه frawahr یکی از پنج نیروی موجود در آدمی است که در روز ازل به‌وسیله اورمزدآفریده شده است. فروهر مردمان دارای یک درجه ازتوانایی نیستند. فروهر اورمزد از همه‌کس و همه چیز نیرومندتر است و از آن پس فروهر سوشیانسها و پوریوتکیشان از دیگران قوی‌تر هستند. جانوران فروهر ندارند (فروردین یشت بند ۷٤)؛اما آفریدگان ششگانه یعنی آتش، آسمان، آب، زمین، گیاه و چهارپای نخستین دارای فروهرند (فروردین یشت بند ۸٦ـ۸۵)؛ فروهرها بزرگ،قوی، نیرومند، پیروزمند و درمان‌بخش‌اند (فروردین یشت بند ٦٤)؛ چون خیال تیزپروازند و به‌دنبال خواهش خواستاران از آسمان برای یاری فرود می‌آیند (فروردین یشت بند ٤۲) ... برای آگاهی بیشتر نک. مقاله نگارنده در مجله چیستا شماره ۲، سال ۲، «اندر ساخت (ترکیب) مردمان».

۲ـ قالب در ترجمه واژه پهلوی ēwēnag متن: [Pahlavi] .

۳ـ متن: [Pahlavi] : axw ظاهراً به معنی «وجود». "اخو" اصلا یکی از پنج نیروی موجود در تن آدمی است که می‌توان آنرا «نیروی زندگی، قدرت حیات» دانست

٤ـ زادسپرم دراین فصل از تمثیل وتشبیه، فراوان‌تر ازبخشهای دیگرکتاب استفاده می‌کند. آگاهیهای علمی زمان را به‌کار می‌گیرد و برای روشن شدن جنبه‌های مختلف سخن خود، از تمثیل بهره می‌برد ، دراین بند گردش مواد خوراکی را دربدن و جذب آنها به خون و انرژی حاصل از آنهارا،با دیگ خورشی می‌سنجد،که به نیروی آتشی که از زیر بدان می‌رسد، زنده است. او به‌ترتیب پنج نیروی موجود در تن آدمی را با پدیده‌های جهان بیرون سنجیده و تشریح کرده است: تن که ازگوشت و استخوان ترکیب شده است همانند پی بناست که از گل و سنگ و چوب متشکل است (بند ۱)؛فروهر به بنا (بند ۲)؛ جان به آتشی که درون آتشگاه است (بند ٤)؛ و بالاخره روان به فرمانروای تن (بند ۷) همانند شده است .

۵ـ باتوجه به دستنویسها، متن به صورت زیر تصحیح شده است:

bē mēnōg ō gētīgān pad čim ud handāzagīh,
homānāgīh ud nišānag šāyēd - ī šāyēd
būdan - nimūdan.

٦ـ متن [Pahlavi] : dēw-dār «سروهندی» (؟)،باتوجه به عبارت،به : [Pahlavi] : dēwār تصحیح شد. زیرا تصویر را معمولا بر دیوار می‌کشند نه بر درخت .

۳۰

۱ـ درزمینه مطالب این فصل و انطباق آگاهیهای علمی آن با متنهای‌فارسی نـو ، نکـ. مقالـه نگـارنده در مجلـه چیستا سال ۲ شماره ۲ ، "انـدر ساخت (ترکیب) مردمان".

۲ـ نیروی «دانشی» در متن از قلم افتاده است . باتوجه به بند ۳۶ همین فصل افزوده شده است .

۳ـ لایه : در ترجمه واژه پهلوی : [illegible] ؛ tōf .

٤ـ این نگـاره باآنچه در بندهای ٤ تا ۱۲ آمـده است، تطبیق نمی‌کند. برمبنای مطالب متن، نگاره را به طریق زیر باید ترسیم کرد:

کیوان؛ موی
اورمزد؛ پوست، موی
بهرام؛ رگـ، پوست
مهر؛ پی، رگـ
اناهید؛ گوشت، پی
تیر؛ استه، گوشت
ماه؛ مغز، استه
استه، گوشت
گوشت، پی
پی، رگـ
رگـ، پوست
پوست، موی
موی

٥ـ «سودا» در ترجمه: wiš ī syā «زردآب» wiš ī suxr «فروانداخته شود» در ترجمه: ōsānīhēd متن: [illegible]

٦ـ واژه‌ای که دراین بند «جگر» ترجمه شده در متن: [illegible] املاء شده است. ازآنجا که گفتگو از فراز ریختن تخم است، احتمال دارد بتوان واژه متن‌را [illegible] : nar «نر» تصحیح کرد ودر چنین صورتی، ترجمه بخش اخیر این بند ، چنیـن

خواهد بود:"زور ناشی از هرچهار آمیزه را به اندازه ، به‌سوی نر کشد، نیرو را از همه تن <به‌خود> کشد، <نررا> به ظاهر استوار کند به صورت تخم فراز ریخته شود، بودش و هستی مردمان ازآن باشد."

۷ـ برای «فروهر» نک. یادداشت شماره ۱ فصل ۲۹

۸ـ آتشین درترجمه: ātaxšīg؛ متن: [پهلوی] که به [پهلوی] تصحیح شده است.

۹ـ تقسیم کننده خوراک در ترجمه: xwarišn-baxš متن: [پهلوی] (دستنویسها : ... [پهلوی]).

۱۰ـ متن: gyāg-rōb «جاروب» شاید «رفتگر».

۱۱ـ مراحل رشد جنین را در رحم مادر بیان می‌کند . مرحله اول، تحول از حالت "تخمی" به "گومیزگی" (جفت شدن تخمه نر و ماده) و مرحله دوم تغییر ازحالت "گومیزگی" به "پرخونی" (پهلوی: freh-xōnīh) است. پس‌از مرحله دوم است که اندامها پدیدار می‌شوند و به‌تدریج شکل می‌گیرند .

۱۲ـ «برف یخ زده» در ترجمه: afsard-snēxr متن: [پهلوی]

۱۳ـ «اندامهای حرکتی» در ترجمهٔ : handāmān ī abzārīg.

۱٤ـ منظور از مطالب بند ۳۸ این است که:«روان تنی» یا تن است که در مینو، پادافره یا پاداش می‌یابد و سبب آن این است که او هم قادر است و هم دانا، و اندیشه، آرزو و گفتار آدمی از او مایه می‌گیرد و این دو ویژگی قدرتمند بودن و دانا بودن است که به او امکان می‌دهد، تا آنچه نمی‌داند بپرسد و دانسته‌های خود را با برهان و دلیل به‌کار برد، پس اگر چنین نکرد و از روی نادانی کاری انجام داد، مستوجب کیفر است .

۱۵ـ "هم نژادان" در ترجمه: ham-gōhrān.

۱٦ـ "آمارستوش" اصطلاحی است برای دورهٔ سه روزهٔ پس‌از مرگ. روان مرده از آن‌گاه که جان از تنش بیرون می‌رود ، بالای سر اوست و سپیده‌دم روز چهارم ، این جهان را ترک می‌گوید و تن را تنها می‌گذارد. برای اشتقاق لغوی واژه نک. نوبرگ ج۲، ص ۱۷٤ .

۱۷ـ متن: [پهلوی] واژهٔ نخست به پیروی از بیلی (ZP. p.214, No.1) به [پهلوی] تصحیح شده و عبارت: widimušt ēstēd dušmenān «حیران ایستند دشمنان» ترجمه شده است .

۱۸ـ در متنهای زردشتی سمت جنوب ، اورمزدی و سمت شمال اهریمنی است. اهریمن خود از سمت شمال هجوم می‌آورد . بدین روی است که آنان که نیک اندیشیده و نیک گفته و نیک کرده‌اند ، از سوی جنوب و آنان که بد کرده‌اند ، از سوی شمال حرکت می‌کنند . جامه تاریک و روشنی که دراین بند بدان اشاره شده است، همان کردارهای نیک یابد مردمان‌است، که بر روان اندر راه آنان پوشانیده می‌شود و درحقیقت اوست که کیفر یا پاداش می‌بیند .

۱۹ـ متن: [پهلوی] بیلی (ZP. p.215) که به پیروی از او بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۸۸) آن را به [پهلوی] : tar «پست، حقیر» تصحیح کرده و ترکیب tar-xwarišnān را «خوراکهای پست» ترجمه کرده است. دراینجا واژه lažan خوانده شده و این با توصیفی که ازآن شده و برابر «چرک تن» گفته شده است‌مناسبت دارد .

۲۰ـ «چرک تن» در ترجمه ōsānišn ī az tan متن: [پهلوی] . بیلی (ZP. p.215) واژه نخست را به [پهلوی] تصحیح می‌کند. دراینجا از نظر بیلی پیروی شده است. ōsānišn یعنی «آن چه که فرو می‌افتد» و آنچه از تن فرومی‌افتد همان «چرک» یا «گند» بدن است .

۲۱ـ متن: [پهلوی] . بهار: ēdōn payg و به عقیده ایشان واژه [پهلوی] هزوارش برای payg است و با «بشیر» عربی ارتباط دارد . (نک. و. گزیده‌ها ص ۱۲۵، اساطیر ص ۱۱۳ زیرنویس ٤) .

بیلی آنرا dil می‌خواند (ZP.p.216) انکلساریا عبارت را به‌صورت [پهلوی] درست می‌داند (ص ۱۲٦ زیرنویس ۲۷)، اما ترجمه او از عبارت روشن نمی‌کند که آن را چگونه خوانده است. نگارنده تصحیح انکلساریا را درست می‌پندارد و واژه را niwēygar ast «نوید دهنده است» معنی می‌کند . niwēygar صفت فاعلی از مصدر niwastan «نوید دادن» است .

۲۲ـ «هنرمندانه» درترجمه ham-kirrōgīhā.

۳۱

۱ـ پیوسته در ترجمه anāspēn،

۳۲

۱ـ «کتابهـای مختلف» در تـرجمه nibēgān hambedīgan. ظـاهراً این اصطلاح، معرف کتابهای گوناگونی است که نویسنده از تک تک آنها نام نمی‌برد . کـانگا چنین می‌پندارد کـه نام کتاب دیگری از زادسپرم است: نک. پیشگفتار.

۲ـ "جم" (اوستایی: -yima) در اوستا و متنهای دینی فراوان از او سخن رفته است. دوران شهریاری او عصر طلایی زندگـی ایرانیان است . او کسـی است که «ور» یا «دزی» ساخت و در آن ازهر آفریده‌ای جفتی گرد آورد تا پس‌از برف و طوفان سخت، نژاد آفریدگان همچنان برجای بماند. او براثر گناهی که مرتکب شد از اوج قدرت بـه زیر افتاد و فره از او گسسته شد و سرانجـام به وسیله "سپیتور" (اوستایی: -spityura) برادر خویش ، با اره به دونیم شد. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No.406.

۳ـ "گرشاسپ" (اوستایی: -kərəsāspa) پهلوان داستانی ایرانی ، فرزند -θrita، جوانی‌مجعد موی گرزدار است که اژدهای شاخدار مرداوبار اسب او‌ـ بار را می‌کشد و با دیو "گندرو" (اوستایی: -gandrəwa) نبرد می‌کند و بـر او پیروز می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No.216 ، اویکی ازجاویدانان است و غالباً با صفت "نرمنش" ستوده می‌شود . نام دیگری کـه برای او آمـده ، «سام» است برای آگاهی بیشتر نک. یشتها ج ۱ صص ۲۰۷ـ۱۹۵.

۳٤

۱ـ این فصل را زنر (Z.pp343-354) آوانویسی و ترجمه کرده است . اشاره‌هایی کـه در یادداشتهـا به‌کار زنر شده ، گـرفته شده از همین ترجمه و آوانویسی است.

۲ـ متن: ؛ asāyag انکلساریـا (ص CXVI) و زنر نیز چنیـن خوانده است. این قرائت با متن سازگار نیست. چه دراین بند گفتگو از معـاد جسمانی و روحانی است. به پیروی از بهار (و. گزیده‌ها صص ١٤ـ١٣) واژه به ؛ gyānīg «جانی» تصحیح شده است.

۳ـ متن: ، انکلساریا ham-dōy (ص CXVII) زنر ham-ǰōy وقرائت

او با متن مناسبتر است. واژه را ham-gund «همگروه»، نیز می‌توان خواند، اما باتوجه به متن روایت پهلوی، که در یادداشت ٤ دربارهٔ آن گفتگو شده است، قرائت زنر بر همه صورتهای دیگر برتری دارد.

٤ـ مطالب این بند، به‌طورکلی بر دانایی اورمزد و آگاهی او از چندی و چونی پدیده‌های گیتی تأکید می‌کند و بیان کنندهٔ این نکته است که دانش اورمزدی کامل است و در آن زاویه تاریکی وجود ندارد، آنچه برای مردمان با چشمِ سر قابل دریافت نیست، برای او روشن و آشکار است. عبارت زادسپرم را اشارهٔ روشن‌تری در روایت پهلوی (فصل ۲۲) تأیید می‌کند:

"... و زردشت گفت: «که دانایی تو (=اورمزد) چگونه است؟» اورمزد گفت که: «دانایی من ایدون است که اگر شیر همه چیز را اندر جامی گیرند، من یکی یکی را جداگانه توانم گفتن که ازپستان که است، و اگر همه آب جهان را دریک جا گذارند، یکی یکی را جداگانه دانم گفتن که از کدام چشمه است، و اگر همه گیاهان جهان را خرد بفشارند، دوباره به‌جای خویش توانم نهادن». بهارعبارت را به‌گونه‌ای دیگر تصحیح کرده است. نک. و. گزیده‌ها ص ۷۳.

٥ـ این روشنی که از آن نام می‌برد، روشنی بزرگی است که خورشید از اورمزد پذیرفته است، در واپسین روز این روشنی از خورشید پایه بر زمین می‌تابد، نیمی ازآن به کیومرث و نیمی دیگر به همه مردمان، که از نژاد او هستند، درمی‌آمیزد. نک. فصل ۳۵ بند ٥۹ همین کتاب.

٦ـ "مشیّ" و "مشیانه" نام نخستین آفریده مرد و زن است که به‌پیکر ریباسی یک ساقه با پانزده برگ همانندِ هم قد و به‌هم پیوسته از تخمه کیومرث، که چهل سال در زمین نگهداری شده بود، برآمدند. روان، درمیان این دو هم بالا و همانند آنان جداگانه رویید و این دو آفریده، از گیاه پیکری به مردم‌پیکری تغییر پیدا کردند و روان نیز به مینوی در آنان داخل شد. داستان رشد وپرورش این دو وسپس رواج نسل آدمیان از آنان، در بندهش مشروحتر از متنهای دیگر آمده است. نک. پژوهشی در اساطیر صص ۱٤۱ـ۱۳۷. برای گونه‌های مختلف املایی واژه مشی و مشیانه در متنهای پهلوی، فارسی‌وعربی نک. ماه فروردین روز خرداد صص ٦٥ـ٦۲.

۷ـ متن افتادگی دارد، چه نام هشتمین آفریده اورمزدی درمتن نیامده‌است. زنر (ص ۳٤٤) آن را چنین تصحیح کرده است: «نخست که آسمان را ترتیب دادم... دیگر که زمین را ... سوم که خورشید را آفریدم چهارم که ماهرا آفریدم

<پنجم که ستاره را آفریدم> ششم که اندر گیاهان بسیارگونه رنگ و مـزه آفریدم ....».

گفتنی است کـه واژه‌ای کـه «مزه» تـرجمه شده است درمتن بـه صورت [Pahlavi] املاء شده است و زنر آنرا čāšišn خوانـده است. بهـار (و. گزیده‌هـا ص ۳۸٤) از زنـر پیروی می‌کند و ظـاهراً باتوجه بـه واژهٔ «پخس : گدازش ، پژمردگی» در فارسی نو، احتمال می‌دهد که واژه متن نیز درست باشد و باید آن را paxsišn «رسیدن و آبـدارشدن میوه» خـواند. انکلساریا (ص CXVIII)واژه را «زینت» ترجمه کـرده و نظر او بهتر از دیگران است. واژه را باید املایی برای [Pahlavi]:pēsišn «زیور، زینت» دانست.

۸ـ متن: [Pahlavi] (یکـی از دستنویسها: [Pahlavi]).زنر ظـاهراً ضبط دستنویس را معتبر می‌گیرد و دراینجا نیز از او پیروی شده و واژه paymār خوانده شده است. انکلساریا (صCXVIII)با نشانه پرسش: «نخست».بهـار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۸): [Pahlavi]: ōstād.

۹ـ متن: [Pahlavi]:ham-bišn.قرائت و معنی واژه از آقای احمد تفضلی است. نکـ. به مقاله‌ایشان در Acta Orientalica, 1974, p.117 زنر (ص ۳٤٥) آن را han-bašn خوانده و «همبستر» (ص ۳۵۱) معنی کرده است و بهار نیز از او پیروی کرده (و. گزیده‌ها ص ۳۱). انکلساریا (ص CXIX) hu-basn (?) «زیورهای خوب».

۱۰ـ به‌طوری‌که نویسنده در آغاز بند ۳۰ گفته است مطالب این دو بنـد برگرفته شده از متن اوستاست اما نگارنده اصل عبارت اوستایی آنرا نیافتـه است .

۱۱ـ قسمت اخیر بند۳۲ بامختصر تصحیحی چنین است:

ēdōn-iz zarmān šēwan/šēn, mōyag. ēdōn-iz sēǰ, frāybūd ud abēbūd.

و حال آنکه نویسنده در بند ۳۲ "زرمان و سیج" را در کنار "خشم" و "زمستان چهار سپاهبد سالار اهریمن می‌داند که در کنار آز، که سپهسالار اوست، به تعبیه و آرایش دیگر نیروهای اهریمنی می‌پردازند .

۱۲ـ نویسنده در بند ۳٦ و۳۷،دیوِ آز را دارای جنبه‌های‌گوناگون توصیـف می‌کند،یعنی نخست سه بخش «چهری»، «بدون چهر یا شهوت» و «بیرون از چهر» را تجلیهای اصلی او می‌شمارد و سپس هریکـ از این سه بخش را دارای دولایه

دیگر می‌داند . بنابراین "اندوختن از راه دزدی"، "خست"، "دفع" و "جذب"، "گرسنگی" و "تشنگی" مظاهر ششگانه دیو آزند .

۱۳ــ چنین است متن و ظاهراً مراد از «آرزوی بر هرنیکی که بیند یاشنود» آن هم درمورد دیو آز، جنبه منفی «آرزو» است نه مثبت آن .

۱۴ــ در این بند واژه‌ای که «کم سودی» ترجمه شده است، در متن [illegible] املاء شده است زنر و به پیروی از او بهار (زروان ص ۳٤٦ . و. گزیده‌ها ص ۲۹٦) آن را به kam-sūdīh تصحیح می‌کنند. انکلساریا (ص ۱٤٥ زیرنویس ۳) گمان می‌کند که [illegible] است. نگارنده چنین می‌پندارد که واژه [illegible] kam-sawīh است و sawīh اسم است از ریشه: -sav «افزودن، سوددادن» وبنابراین معنی ترکیب همان «کم‌سودی، کم بهرگی» است.

ــ «عملا می‌کشتید» در ترجمه : pad kunišn kušīd.

۱۵ــ «نابود شود» در ترجمه: ānābīhēd .

۱٦ــ دربارهٔ سال شمردنی (غیرکبیسه) و وهیزگی (کبیسه) نک. یادداشت شماره ٥ فصل ۲٥ و گاه شماری در ایران صص ٤۰ــ۱۱ .

۱۷ــ متن: [illegible] . زنر (ص ۳٤۷): [illegible] mēγ «میغ». بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۰٥): [illegible] «میغ و مه» . واژه متن ظاهراً املایی است برای [illegible] ; mizнē «شبنم» (؟) .

۱۸ــ متن چنین است: [illegible]

زنر (ص ۳٤۷) و به پیروی از او بهار (و. گزیده‌ها ص ۲۲، ۲۷٤ و ۳۸۷) عبارت را چنین تصحیح کرده است : zamīg ēr-dārišn ul-dārišn ī gōr ud čagād bekard.

نگارنده چنین گمان کرده است که نیازی به تصحیح واژه [illegible] به «چکاد» نیست، چه taxt دربرابر gōr آمده و اولی "هموار" و دومی «گود» معنی می‌دهد.

۱۹ــ آنچه دراین بند از نشانه‌های رستاخیز بیان شده است و آن دیدار باره‌ای آتشین، اسب مانند، آتش پیکر و مرد شکل است، در متنهای دیگر دیده نشد و اصولا ارتباط این نشانه، با نبرد نود شبانروزی دیوان و ایزدان، در آغاز آفرینش، روشن نیست.

۳۵

۱ــ دراین فصل از همسانی هفت دهبد ، هفت بیمرگ، هفت کشور وبرخی دیگر از پدیده‌های جهانی،با هفت امشاسپند سخن رفته است؛ می‌توان پنداشت که این همانندی،نمودار تقدس عدد هفت نیز هست. در پیشگفتار همین کتاب در این باره بیشتر گفتگو شده است .

۲ــ در آغاز بند،از هفت جاویدان گفتگو شده اما نام شش تن آنان یادشده است عبارت: «یکی پشوتن که چهرومیان خوانده شود» باتوجه به متنهای دیگر افزوده شده است. دراین جا لازم به یادآوری است که نام هفت جاوید درمتنها با یکدیگر اختلاف دارد. دراین باره نک. مقاله نگارنده در مجله فروهر سال دوم شماره ۵ و٦ ، امرداد و شهریور ٦٤ «بیمرگان و فرشگرکرداران».

۳و٤ــ دربارهٔ "گرشاسپ" و"کیخسرو"و شیوه بی‌مرگی آنان و اختلافی که میان مطالب مذکور در متنهای فارسی میانه دربارهٔ آنها دیده می‌شود نک. مقاله نگارنده،یاد شده در یادداشت پیش .

۵ــ شش تنی که دراین چند بند از آنها یاد شده است شش تن از یاران نخستین زردشت هستند که او را در سختیها یار و در دشواریها فریادرس بوده‌اند"میدیوماه" پسرعموی زردشت،" گشتاسپ"پادشاه کیانی ، "هوتس" همسر او،"فرشوشتر" برادر جاماسپ و پدرزن زردشت،"جاماسپ" دانای دربارگشتاسپ. این چند تن همگی در کنار یکدیگر در یسن ۵۱ ستوده می‌شوند و از معدودافرادی هستند که در گاهان از آنان نامی به‌میان آمده و مورد ستایش زردشت قرار گرفته‌اند.

در کتاب IPN. در زیر نام هریک از این چند تن، اشتقاق لغوی نام‌آنان و اشاره‌های متنهای مختلف درباره هریک گردآوری شده است .

٦ــ نک. یادداشت شمارهٔ ۳۸ فصل سوم .

۷ــ گاو هدهیوش (پهلوی: hadahyōš hadayōš)، گاوی است که در فرشگرد از پیه و چربی او داروی بی‌مرگی می‌سازند.زادسپرم در بند ٦۰ همین فصل،اشاره می‌کند که:"شیر و چربی گاو هدهیوش خوردنی شایسته‌ای برای مردم دوران فرشگرد است". بندهش(ص ۱۹٤): «یزش بر رستاخیز (پهلوی: rist-wirāyīh)را سوشیانس با یاران کنند و گاو هدهیوش را بدان یزش کنند. از پیه آن گاو و هوم سپید "انوش" سازند و به همه مردم دهند، همه مردم جاودانه بی‌مرگ شوند».

۸ــ متن: kagdiz که املاء دیگری است برای : kangdiz

به قیاس با sag و sang و wādrang ، wādrag و.....

نک. مقاله نگارنده درنشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال۲ شماره ۲ تابستان۶۳ «سجیل». در زمینه ساختمان و ویژگیهای کنگدز در متنهای فارسی میانه نک. مینوی خرد صص ۱۴ــ۱۳۹ .

دربارهٔ کنگدز و همانندی آن با سیاوشگرد نک. مقاله دکتر بهار در شاهنامه شناسی صص ۲۶۸ــ۲۶۱ .

۹ــ این هفت موبدی که از آنان دراین بند نام برده شده است ، هفت موبد تهیه کننده شیرهٔ هوم هستند. اینان هریک هنگام یزش در جایی خاص می‌نشینند و آیین یزش را به‌جای می‌آورند . امروزه وظیفه این هفت موبد را دو تن،یعنی «زوت ورثویشگر »انجام می‌دهند و به همکاری هفت موبد در تهیه هوم نیازی نیست . زوت (اوستایی: -zaotar درسمت شمال می‌نشیند وآبردار (اوستایی: -abərət)و فربردار (اوستایی:-frabərətar)ورثویشگر(اوستایی -fraθwiškara)در سمت مشرق و آذروخش (اوستایی -atrəvaxš)آسنودار (اوستایی:-āsnatar)و هاونان (اوستایی:-hāvanan در سمت مغرب و به‌آیینی خاص مراسم یزش را به‌انجام می‌رسانند. برای آگاهی بیشتر نک. ویسپرد صص ۳۵ــ۳۴ .

۱۰ــ متن: hamān xwānēnd انکلساریا(ص ۱۵۴یادداشت ۶): hamāgān ašnawēnd را پیشنهاد می‌کند.

۱۱ــ زردشتیان اوقات روز را به پنج بخش تقسیم کرده و بر هریک نامی خاص اطلاق می‌کرده و آنرا «گاه» می‌گفتند. ۱ــ هاونگاه (پهلوی: hāwan، اوستایی: -hāvanay «سپیده‌دم» ۲ــ ربیهوین گاه (پهلوی: rapihwin، اوستایی:-rapiθwina «نیمروز» ۳ــ اوزیرینگاه (پهلوی uzērin اوستایی: -uzayəirina) ٤ــ ابی سروسرمگاه (پهلوی: ēbsrūsrim، اوستایی: -aiwi.srūθrima «شامگاه» ٥ــ اشهین‌گاه (پهلوی : ušahin، اوستایی: -ušahina «خفتن».

۱۲ــ «گاو دم»، در فارسی نیز فراوان به‌کار رفته است و نام دیگری است برای نفیر یا«کرنا»که به شکل «دم گاو» بوده است نک. لغت نامه زیر «گاودم».

"سور زرین" در ترجمه ترکیب پهلوی: surāxōmand ī zarrēn ، که خود ترجمه‌ای است از ؛ suwram.zaranaēnim اوستایی،که سلاح جم در گسترش زمین بوده است. این ترکیب اوستایی در وندیداد (فرگرد دوم بند ٦ و ۱۰) نیزمانند این بند از زادسپرم به «سوراخدار زرین» ترجمه شده است (نک. وندیداد پهلوی ص ۲۵ و ۲۷).

۱۳ـ «انجمن ایست واستران»،انجمنی است که در پایان جهان برای رسیدگی به کارهای مردم تشکیل می‌شود؛توصیفی که دربارهٔ این انجمن در بندهش آمده است، با زادسپرم اختلاف اساسی ندارد. بندهش (ص ۱۹۲) ؛ «پس انجمن‌ایست و استران (پهلوی: isatwāstarān)باشد ، که مردم براین زمین بایستند، در آن انجمن هرکس نیک کردار بود، <پاداش> کار خویش بیند. پرهیزگار از گناهکار آنگونه پیدا <باشد> که گوسپند سفید از گوسپند سیاه <پیدا> باشد؛ درآن انجمن،پرهیزگاری که گناهکاری دوستش بود، آن گناهکار از آن پرهیزگار گله کند که؛چرا در گیتی از کردار نیک که تو خود ورزیدی، مرا آگاه نکردی، اگر همان‌گونه <باشد> و آن پرهیزگار او را آگاه نکرده باشد، آنگاه اورا در آن انجمن شرم باید». شبیه به همین مطلب را زادسپرم نیز در بند ٤۲ و ٤۳ همین فصل آورده است آنجا که می‌گوید : «گناهکاران پرهیزگاران را بخوانند: که مان ای پدر وبرادر وشوهر ، زن ودوست من!چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و....؟».

۱٤ـ متن: ، šnūman pursēnd ، و šnūman صورت دیگری است از xšnūman که برابر اوستایی: -xšnaoθra است و "خشنودی" معنی می‌دهد.دراین جا ترکیب«احوال پرسند»معنی شده است بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵٤) احتمال می‌دهد که : pēšānīg باشد و ازآن معنی «سرنوشت» را درمی‌یابد .

۱۵ـ "آسمان" ، "زامیاد" ، "ماراسپند" و "انغران" به ترتیب نام روزهای ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ هرماه است.

۱٦ـ متن: šasabīh؛ «حکومت». بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۹۷): «جهش، خیز، شاید: قدم، گام». انکلساریا آن را معنی نکرده است .

۱۷ـ در بند ۳۷ و ۳۸ تقابل نیروهای اورمزدی و اهریمنی نشان داده شده است و پیداست که این مبارزه و مقابله باید به سود نیروهای اورمزدی پایان

پذیرد تـا زمینه فرشگرد فـراهم گـردد. اهـریمن هفت دیو بـزرگـ (پهلوی : kamāl dēw)را برای برابری با هفت امشاسپند از آغاز آفریده است. اینـان عبارتند از ۱ـ اکومن (نکـ. یادداشت ٤٥ فصل سوم) دربرابر بهمن ۲ـ انـدر (پهلوی:andar،اوستایی:-indra)دربرابر اردیبهشت. ۳ـ ساوول (پهلوی : sāul،اوستایـی:-saurva)دربـرابـر شهریـور. ٤ـ نـانگهئید (پهلـوی : nānghēd،اوستایی: -nānghaiθya دربرابـر سپندارمذ ٥ـ تریز و زریز (پهلوی: tariz و zarīz،اوستایی:-taurviy و -zairi)دربرابر خرداد و امرداد. در بندهش از آفـرینش دیوان در فصلی جـداگانه سخن رفته و وظیفـهٔ هریکـ از آنان بـرشمرده شده است (نکـ. پـژوهشی در اساطیر ایران صص ۱۲۸ـ۱۳۲ .

۱۸ـ چنین است متن و به دقت دانسته نیست چه کسی شاخه‌ای دردست دارد .

۱۹ـ "ستاره پـایهٔ"، "ماه پایهٔ" و "خورشید پـایه" سه طبقه نخستین آسمـان هستند دراین‌باره نکـ. یادداشت شماره ۱۷ فصل اول.

۲۰ـ «جفت شود» در ترجمه: hamīhēd .

۲۱ـ این روشنیِ ایزدی،همان است که در بند ٥۹ همین فصل از آن گفتگو شده است یعنی آن فروغی که پس‌از مرگـِ کیومرث برای نگهداری،به خورشید سپرده شده،تا در واپسین روز آن را به زمین فرو فرستد و نیمی از آن را درکالبد کیومرث فرو دمد و نیمه دیگر را میان همه آفریدگان به تناسب شایستگی آنان بخش کنند. بنابراین،از چنین فروغی تنها نیکان برخوردارند ومیزان برخورداری آنان متناسب با نیکیهایی است که در گیتی ازآنان سرزده است.

۲۲ـ در دو بند اخیر،نویسنده لـزوم درجه‌بندی نیکان و کرفه‌اندیشان را یادآور می‌شود. درست است که خوبان دراین که فرمان اورمزد را گردن نهاده و نیکوکاری ورزیده‌اند مساویند اما کوشش آنان دراین کار یکسان نبوده است . بنابراین باید به میزان عمل خوبی که انجام داده‌اند پاداش بینند و به اورمزد نزدیکـ شوند و تنها این ملاکـ بهره‌وری آنان از روشنی اورمزدی است و بس، و این پوشش برازنده‌ای است که بر نیکوکاران می‌زیبد .

۲۳ـ شیر و چربیِ گاو هدهیوش،همان داروی انوشگی است،که خوردن آن زندگی جاوید را ممکن می‌سازد نکـ. یادداشت شماره ۷ همین فصل .

فهرستها

۱- فهرست واژه‌ها

الف - اوستایی

ب ـ فارسی باستان

د ـ پازند یا آنچه به صورت پازند نوشته شده

هـ ـ فارسی میانهٔ ترفانی